



مجله

بررسی های تاریخی

مجله تاریخ و تحقیقات ایران شناسی

نشریه ستاد بزرگ ارتشستاران - اداره سوم عملیات

۱۳۴۶ سال دوم شماره ۲

آنچه در این شماره داریم

موضوع	نویسنده یا مترجم	صفحه
-------	------------------	------

شاهکاری از معماری	نصرت اله مشکوتی	۳
اوائل قرن ششم یا مسجد	استاد عباس پرویز	۲۳
جامع کبیر قزوین	دکتر مجیر شیبانی	۴۵
ابومسلم خراسانی	سرهنک جهانگیر قائم مقامی	۶۴
جنگ شاه اسماعیل	دکتر محمد جواد مشکور	۹۳
صفوی با ازبکان	ستوان دوم منوچهر شجاعی	۱۲۷
تاریخچه سرباز گیری در ایران		
دین بودا در ایران باستان		
آثار پراکنده تمدن و هنر ایران		
در گوشه و کنار جهان		

۱۱۰

شاهکاری از معماری

اوائل قرن ششم یا مسجد

جامع کبیر قزوین

ابومسلم خراسانی

جنگ شاه اسماعیل

صفوی با ازبکان

تاریخچه سرباز گیری در ایران

دین بودا در ایران باستان

آثار پراکنده تمدن و هنر ایران

در گوشه و کنار جهان

ظهور سلجوقیان در تاریخ ایران بمنزله یکی از نهضت‌های عظیم سیاسی در تجدید حیات کشور ایران بشمار میرود ، زیرا در زمان سلطنت شهریاران بانام و نشان همین سلسله است که وحدت ملی و حاکمیت اداری برقرار گردید و برای مدت مدیدی بساط حکومت‌های محلی وملوک الطوایفی از گوشه و کنار کشور رخت بر بست .

درچنین دوران تاریخی است که پادشاهان سلجوقی توانستند حوزه متصرفات خود را از شر مداخلات نابجای خلفای بغداد رهائی دهند .

از اهم اقدامات اساسی دوران سلجوقیان بسایید در مرتبه اول

شاهکاری از بهسازی

اوایل قرن ششم هجری

مسجد جامع کبیر قره‌وین

بسم نصرت الله مشکوتی

انتخاب زبان پارسی را بعنوان زبان رسمی دربار ایران دانست، وهم چنین تجدید آداب و سنن و تمدن عمومی دوره درخشان ساسانیان است.

بدیهی است اتخاذ چنین روش سیاسی و فرهنگی موجبات رونق زبان پارسی را در سراسر ایران فراهم ساخت و طولی نکشید که با ظهور شاعران سخن سنج و دانشمندان نامی آن عصر نگارش کتب و تدوین دو این وسائل فراوان بر گنجیة گرانبهای علم و ادب ایرانی افزوده گشت.

هم در این دوره است که آثار تاریخی فراوانی که حاکی از غریزه صنعتی و هنرمندی معماران ایرانی آن روزگار است توأم با انواع تزئینات و آرایشهای گوناگون خیره کننده بوجود آمد. مجموعه این تجلیات ذوقی که معرف مکتب خاص و درخشانده صنایع دوران این سلسله بشمار میرود (اکنون کم و بیشی از آن آثار ارزنده در گوشه و کنار این کشور باستانی پابرجای مانده و از دست تظاول ایام هم جانی بدر برده اند) بمنزله ذخایر گرانبهای در عالم هنر و صنعت ایران معرفی شده اند. در نتیجه بررسی و تفحصات علمی که در باب شناسائی آثار معماری این دوره بعمل آمده و میآید، آثار فراوانی که معرف معماری دوره سلجوقی و خصوصیات ممتاز آن میباشد شناخته شده. بدیهی است هر قدر بردایره معلومات و آشنائی علاقمندان بصنایع ظریفه این دوره افزوده میشود، این نکته بیشتر و بهتر بوضوح میرسد، سلسله ای که قریب یک قرن و نیم (۴۲۹-۵۵۲ هجری = ۱۰۳۸-۱۱۵۷ میلادی) بر کشوری که از آسیای مر کزی تا دریای مدیترانه حکومت و سلطنت میکرد و اندچه خدماتی بزرگ در تجدید حیات هنری و صنعتی ایران و جهان آن روز نموده اند، با آنکه آثار باقیمانده کنونی دوره سلجوقی در خاک ایران بمنزله قطره ای از دریای بیکران هنر هستند، معذک نمونه های متعددی از شاهکارهای هنری آن دوره نصیب تاریخ صنایع باستانی و اسلامی ما شده است، که بطور کلی این موارد گرانبهای تاریخی و ملی شامل اسناد کم نظیری از مبانی معماری و نشان دهنده اصول فنی ساختمانی و استحکام و زیبایی میباشد. اینک برای آشنا شدن بخصوصیات متمازه معماری و هنر تزئینی این دوره بتاریخچه و امتیازات صنعتی یکی از مشهورترین و زیباترین ابنیه دوران سلجوقیان که

خوشبختانه تا حد زیادی از تجاوز طبیعت و تخریب محفوظ و مصون مانده ،
 و در عداد شاهکارها و در گرانبهای از ذخائر و اماکن مقدس این کشور است و
 بنام مسجد جامع کبیر قزوین شهرت دارد میپردازیم :

از جمله آثار بس دلربا و جذاب یادگار گرانبهای از دوره فرمانروائی
 سلجوقیان (قرن ششم هجری و دوازدهم میلادی) نصیب شهر قزوین گردیده
 است . این بنا که در حال حاضر بنام مسجد جامع کبیر قزوین نامیده میشود
 شامل : جلوخان و سردر و راهرو و مدخل و صحن وسیع و بصورت مساجد
 چهار ایوانی ساخته شده است .

برای اینکه در شرح این جامع عظیم رعایت ترتیب و تقدم زمانی ساختمانهای
 مختلف آن شود لذا در این مقاله مقدمتاً از شرح تاریخچه قدیمترین آثار
 تاریخی آن شروع و بعضی حاضر ختم میکنیم .

قدیمترین بنائی که امروزه در مجموعه ابنیه مسجد جامع باقیمانده است
 بنای محقر گنبدداری است که متصل بدهلیز ورودی مسجد میباشد، این
 بنای ساده که ساختمان آن جزمشتی خشت خام بزرگ و گل ولای بیش نیست
 و بنام گنبد هارونی یا طاق هارونی نامیده میشود ، اصل بنای آن را بدوره پیش
 از اسلام نسبت میدهند و شهرت بر این است که این مسجد از بناهای زمان
 هارون الرشید خلیفه عباسی (۱۷۰ - ۱۹۴ هجری ۷۸۶ - ۸۰۹ میلادی) میباشد
 که در دوره اسلام شالوده مسجد را بر بنیان آتشکده زمان ساسانی نهاده اند
 و از نظر معماری چهارطاقی و آتشکده را تبدیل بطاق و مسجد نموده اند .

در اینکه این نظریه تا چه حد در تبدیل و تغییر شکل آتشکده چهارطاقی
 به مسجد هارونی با حقیقت تاریخی و صنعتی صدق مینماید ، معلوم نیست ، لیکن
 از بررسی و تعمق در هیأت ساختمانی طاق و گنبد این نکته تا حدی روشن است
 که اصل بنا متعلق بدوره پیش از اسلام و شاید اوائل دوره ساسانی باشد ، زیرا
 در نتیجه تبعاتی که از ناحیه معماران و باستان شناسان درباره تاریخ ساختمان
 این قبیل ابنیه پیش از اسلام اوائل دوران اسلامی بعمل آمده است این فرضیه
 تا حدی به ثبوت رسیده که اساس معماری اسلامی تقلیدی از اصول و طرح
 عهد ساسانی و پیش از آن بوده است ، بطوریکه برخی از باستان شناسان و

ایران شناسان معتقدند که ساختمان طاق وستون شبستان های مساجد اولیه اسلامی بر روی استخوان بندی و بقایای قصور و چاه-ار طاقی آتشکده های دوره ساسانی ساخته و پرداخته شده است.^۱ از جمله آتشکده هایی که در زمان اسلام تبدیل به مساجد گردیده باید نام آتشکده ساسانی قلعه ایزد خواست فارس که در اوائل قرن نهم هجری تبدیل به مسجد شده است و همچنین مسجد سنگی کنونی ایچ اصطهبانات که در اصل ساختمان آن معبدی بوده است و دیگر مسجد سنگی دارابگرد که در قرن هفتم هجری و زمان اتابک ابوبکر سعد بن زنگی (۶۲۰-۶۵۸ هجری) جانشین چهارطاقی ساسانی شده است، برده شود.

از ابنیه مشهور و معروف تاریخی ایران که بنا بحکایت کتیبه های منظوم آن عنوان معبد را داشته و اساس ساختمان اسلامی آن بر روی چهارطاقی استوار گردیده است، نیز بنای مشهور تاریخی مصلی یزد میباشد. این اثر ممتاز اسلامی کنونی از لحاظ ترکیب ساختمانی شباهت کاملی با بنای آتشکده کنونی فیروز آباد فارس دارد. نکته مهم و شایان دقتی که در کتیبه مصلی کنونی باقی مانده ذکر کلمه معبد در دو بیت زیر است:

دولت عباس شاه باد که در عهد او میکده ها شد خراب معبدها شد بنا
 بود مصلی ز اصل ساخته جد او گشت ز تعمیر وی شادروان بنا
 همچنین در کتیبه سردر شرقی که بخط ثلث بر زمین کاشی معرق لاجوردی خوانده میشود:

قد تمت عمارة المعبد المعلى و اعادة المصلی بمیامن سلطنة اعدل
 الخواقین... المشهور بمیرك بیک شربتدار شاهی فی سنه ۹۵۸ هجری کتبه
 عبدالوهاب بن^۲

۱- کتاب تاریخ صنایع ایران تألیف دکتر کریستی ویلسن ترجمه عبدالله فریار صفحه

۱۳۵ - چاپخانه بروخیم - تهران ۱۳۱۷

۲ - بدرستی که پایاق یافت عمارت معبد بزرگ و به میمنت سلطنت عادل ترین پادشاهان... مشهور به میرك بیک شربتدار شاهی در سال ۹۵۸ هجری نوشته عبدالوهاب فرزندان...



طاقنما و دو مناره که اصل بنای آن متعلق به دوره سلجوقی و سپس در
زمان صفوی و قاجار تغییراتی در آن داده شده است.

کلمه معبد برای بار دوم در این بنا تکرار شده است و این مطلب میرساند که تبدیل و تغییر شکل ساختمانهای آتشکده و چهارطاقی که در برخی موارد بنام معبد نیز خوانده شده و میشود، از اوائل دوره اسلام در ایران آغاز گردیده است.

دومین قسمت بنای مسجد که از لحاظ تاریخ و زمان ساختمان باید بعد از طاق هارونی نامبرده شود، بنای گنبد آجری دوره سلجوقی و شبستان بی نظیر آن است که در اعداد یکی از شاهکارهای هنری آن دوره و نمونه جالب و ارزنده‌ای از مجموعه صنایع ظریفه جاودانی مکتب معماری و تزئینی دوران پادشاهی ملکشاه سلجوقی و اوائل قرن ششم هجری است.

این گنبد عظیم که سپس در ادوار بعد با روکشی از کاشی نقره زینت یافته است شامل شبستان گرانبھائی است که از نظر دوستداران هنرهای اسلامی در حکم آیتی از زیبایی و دردی از درر شاهوار تاریخ صنایع ایران میباشد. گنبد سلجوقی مسجد از نظر تناسب شکل و شیب ملایم با اینسکه دو پوشه است (منظور از دو پوشه یکی پوشش جدار خارجی گنبد است و دیگری جدار داخلی که سقف شبستان را تشکیل میدهد و با اصطلاح معماری کنونی گنبد زبرین و گنبد زیرین خوانده میشود) در زمره ابنیه‌ای بشمار میرود که حاوی مشخصات و نمونه کامل معماری دوره سلجوقی و از لحاظ ساختمانی مسانند آرامگاه سلطان سنجر در مرو و بنای مدرسه خارجرد^۱ خراسان (حدود سال ۶۰ هجری) که در زمان نظام‌الملک وزیر ساخته شده است، میباشد^۲

۱ - خواجه نظام‌الملک وزیر (۴۱۰ - ۴۸۵ هجری) که بنام خواجه بزرگ وسید- الوزراء نامیده می‌شود بدون شك در عداد مشهورترین وزرای ایرانی بعد از اسلام است چه علاوه بر کالدانی و حسن ادا ده امور مردی نیکوسیرت بود و از خود آثار خیریه بسیار بجا گذاشت و در غالب بلاد اسلام آن روزی با احداث و انشاء مساجد و مدارس و بیمارستانها اقدام کرد از جمله در طوس و هرات و بغداد و کربلا و اصفهان ابنیه مهمی از خود بیادگار گذارد که از اهم آن ها باید نام مدارس نظامیه بغداد و سایر نقاط برده شود.

نقل از کتاب تاریخ سلاجقه تصفویه تألیف نگارنده ص ۱۴ - تهران - کتابخانه ابن سینا - ۱۳۴۳

۲ - در نزدیک مرز ایران و افغانستان.

ساختمان این گنبد عظیم آجری بر روی چهار پایه قرار دارد و نیمه طاقهای زیبایی در چهار گوشه داخلی طاق ساخته شده که در نتیجه فشار و سنگینی گنبد بطور متساوی بر روی چهار پایه و دیوارهای آن تقسیم میشود. همچنین برای حفاظت گنبد در چهار گوشه بدنه آجری آن پشتیبانهای مثلثی شکل ایجاد گردیده که مانع تزلزل و تولید شکاف در بنیان بنا شود، در حدفاصل بین جدار خارجی گنبد و سقف شبستان که پوشش اول و دوم قرار دارد فواصلی تعبیه شده که در این فواصل جدولهای آجری تعبیه شده است. بدین منظور که فشار پوشش زیرین گنبد را با نهایت دقت و محاسبات ریاضی بر روی جداول آجری استوار ساخته اند، و برای اینکه حفاظ و نقاط اتکائی برای پوشش زیرین گنبد را با نهایت دقت و محاسبات ریاضی بر روی جدولهای آجری استوار ساخته اند و برای اینکه حفاظ و نقاط اتکائی برای پوشش زیرین فراهم گردد در اینجا معمار بنا کوشش نموده است که فشار وارده از جدولهای درون خالی فضای گنبد را حتی الامکان بر روی پایه دیوارهای قطور آجری و نیمه گنبدی-های طاق شبستان با تناسب و مقیاس دقیقی وارد سازد. رعایت همین نکته دقیق و تیزبینی و عاقبت اندیشی سازندگان این گنبد و شبستان وسیع موجب شده است که گنبد عظیم سلجوقی با وزن سنگین آن در مقایسه با سایر گنبدهای دوره سلجوقی (مانند گنبد مسجد گلپایگان و گنبد مسجد جامع اصفهان) کمتر دوچار خرابی و شکست و شکاف گردد دیوارهای داخلی شبستان زیر گنبد مزین بیک سلسله طرحهای هلالی و تزئینات متنوع، و نقش مختلف هندسی، و نوارهای مارپیچی شکل، و حواشی شاخ و برگ با حالات خاص میباشد، و بالاخص زیبایی و جذابیت نقش انواع و اقسام برگهای آن از موضوعات بسیار قابل دقت در این بنای جاودانی است، و این خود میرساند که هنرمندان و گچ کاران و نقاشان چیره دست در نتیجه تعصبات مذهبی تا چه حد توانسته اند در تکمیل زیبایی و تسخیر بینندگان در این بنا آثار سحرانگیز انگلستان خویش را در خلال نقوش گچبری بمعرض انظار جهانیان گذارند.

در متن این تزئینات و نقوش گچبری که با آرایشهای گوناگون تزئین یافته است اختلاط قطعات کاشیهای کوچک لوزی شکل که از نمونههای قدیم زینت

کاشیکاری بشمار میرود جلوه درخشنده‌ای بزیمائی این شبستان بخشیده است. از طرف دیگر مجموعه خطوط کتیبه‌های تاریخی آن که بانواع واقسام خطوط رایج آن زمان از خط کوفی ریحانی و گل‌دار و خط ثلث و رقاع و طغری گجبری و حکاکی شده است چنان در تکمیل و شهرت این گنجینه هنری تأثیر و دخالت نموده است که هم اکنون با اینکه قریب نه قرن از تاریخ نقوش آن میگذرد اصالت آن محفوظ مانده و در حکم مستندترین و دایع هنری و معرف رسم و روش کتابت این خطوط و آئین حاشیه سازی توأم با نقش و نگار میباشد.

تنظیم سطور و مقیاس متناسب حروف و انواع حکاکی و سطر بندی که برای جاودان ساختن متن کتیبه‌های تاریخی در داخل نوارهای مارپیچی شکل و گل و بوته‌های متن کتیبه منظور و بکار برده شده است حاکی از نهایت قدرت و مهارت و استادی کارگران و نقاشان قلم بدست این بنا میباشد که توانسته‌اند بامشتمی گچ بقدرت خداداده چنان هنر نمائی از خود بیادگار گذارند که هنوز هم پس از گذشت قریب هزار سال آثارشگفت انگیز هنری آنان با طراوت خاصی جلب نظر دوستداران جمال و کمال را بنماید.

حروف کتیبه‌های شبستان یا بهم پیوسته‌اند و یا به برگ و غنچه زمینه گلداز ختم میشوند. زیبائی و تنوع نقش و نگار متن این کتیبه‌ها بقدری است که هر بیننده را مسحور و دوچار حیرت میسازد و در عین حال بروان پاک هنرمند سازندگان آن تعظیم و تجلیل می‌نماید.

در درون شبستان چهار رشته کتیبه بخطوط مختلف چنانکه گذشت گجبری شده است که هر کدام از کتیبه‌ها از لحاظ هنر حسن خط و زیبائی ارزش و مقام خاصی دارند. مفاد هر کدام از این کتیبه‌ها مختلف بوده و بطور کلی شامل آیات قرآنی و تاریخچه ساختمان شبستان و رقیات و قضایه و مصارف و متعلقات آن است.^۱

۱- این مسجد و شبستان در تاریخ یازدهم دیماه ۱۳۱۰ خورشیدی به شماره ۲۱ در فهرست

آثار غیر منقول تاریخی به ثبت رسیده است.

۱- کتیبه شمالی شبستان که درون نوار مارپیچی شکل و حاشیه ای بخط نسخ کچبری شده است، شامل تاریخ ساختمان شبستان و گنبد بروزگار پادشاهی محمد بن ملکشاه سلجوقی (۴۹۸-۵۱۱ هجری) و بدست ابومنصور خمارتاش بن عبدالله العمادی است، و بهمین جهت است که این شبستان و گنبد بنام خمارتاش بانی آن که رقیاتی هم برای اداره امور مسجد و حفظ آبادی و عمران آن وقف نموده است شهرت دارد. اینک متن قسمتی از این کتیبه تاریخی که مورد استفاده و استناد است در زیر نقل میشود:

« بسم الله الرحمن الرحيم . . . فی ایام دولة الملك العادل السلطان المعظم مالك العرب والعجم عماد الدنيا والدين ابي شجاع محمد بن ملكشاه . . . و قد اجري الله تعالى ذلك على يد الامير الموفق لمرضاة الافعال ابومنصور خمارتاش ابن عبدالله العمادی اتبغا لمرضاة . . . فی مدة سبع سنين اوله شهر سنه سبع و خمسمائه و آخرها سنه اربع و عشر و خمسمائه . . . و الآخرة . »^۱

بطوریکه از مفاد تاریخ کتیبه مذکور بدست می آید ساختمان گنبد و شبستان آن در زمان ابي شجاع محمد بن ملکشاه^۲ بدست ابومنصور خمارتاش بن عبدالله العمادی که از بزرگان دوران این شهریار سلجوقی بوده

۱- بنام خداوند بخشنده مهربان ... در زمان سلطنت پادشاه دادگر و بزرگ عرب و عجم پایه دین و دنیا ابو شجاع محمد بن ملکشاه ... که خداوند بزرگ او را پاداش نیک دهد، بدست امیر موفق نیکوکار، ابومنصور خمارتاش عبدالله بن عمادی، در سال ۵۰۷ شروع شده و در سال ۵۱۴ هجری در مدت هفت سال پایان یافت.

۲- در مجموعه مسکوکات موزه ایران باستان و دوران سلجوقیان در روی یکی از سکه های این شهریار سلجوقی بخط کوفی چنین ضرب شده است:

الله

طرف روی سکه:

السلطان المعظم

غیاث الدنيا والدين

ابو شجاع

لا الله الا الله

پشت سکه:

محمد رسول الله

الامام المستظهر بالله

ضرب نیشابور



منظره ایوان بزرگ و شبستان تاریخی مسجد جامع سلجوقی

است در طی مدت هفت سال که تاریخ آغاز آن ۵۰۷ هجری و پایان آن سال ۵۱۴ هجری است به پایان رسیده است.

۲- کتیبه دیگری بخط نسخ دایر بر وقف و واگذاری قناته مشهور به خمارتاش (قناته خمارتاش در حال حاضر هم در صحن مسجد جاری است و آب آن وقف و مورد استفاده قسمتی از اهالی و ساکنین اطراف مسجد جامع میباشد) در جهت غربی شبستان گجبری شده است. متن این کتیبه هم از لحاظ آشنائی بر تاریخ ساختمان گنبد و شبستان و طرز بهره برداری از آب قناته وقفی خمارتاش دارای نکات مهم اجتماعی و تاریخی است، لیکن در این مقاله فقط بقسمتی از آغاز و پایان کتیبه که مورد استفاده نگارنده است و سندی بر تاریخ ساختمان عمارت مسجد و قبه است اکتفا مینمائیم:

« بسم الله الرحمن الرحيم . يقول العبد الضعیف المنتظر لعفور به خمارتاش ابن عبد الله ماء الفناة خمارتاشیه . . . ان آثار ناتدل علینا فانظر والعبدنا الی - الاثارت مت عمارة هذا القبة فی آخر سنه تسع وخمسائة . »^۱

چنانکه بنظر میرسد در این کتیبه بانی ساختمان گنبد و شبستان و واقف قناته خمارتاشیه تاریخ اتمام بنا را آخر سال ۵۰۹ هجری رقم زده است، از طرفی دیگر بطوریکه صاحب کتاب اخبار البلدان ابن فقیه^۲ در باب ساختمان شبستان و گنبد مسجد جامع قزوین ضبط کرده است تاریخ آغاز و پایان آنرا چنین نوشته است:

« ابتداء الامیر الزاهد خمارتاش بعمارتها فی شوال سنه ۵۰۰ و تمت فی رجب

۵۰۹ . »

اینک با ذکر تاریخ سال و ماه آغاز و پایان بنا و با توجه باختلافی که

- ۱- بنام خداوند بخشاینده مهربان - بنده ضعیف نیازمند به بخشش پروردگار خود، خمارتاش بن عبدالله عمادی میگوید: « همانا این آثار نمونه ایست برای ما و شناساندن ما . پس از ما باین آثار بنگرید . تمام شد بتای این گنبد در پایان سال ۷۰۷ هجری . »
- ۲- از این کتاب که نسخه خطی و اصلی آن متعلق بکتابخانه آستان رضوی مشهد (ع) میباشد در سال ۱۳۱۶ خورشیدی چندین نسخه بوسیله اینجانب بهزیننه وزارت فرهنگ عکس برداری گردید اینک نسخی از آن در کتابخانه موزه ایران باستان و کتابخانه ملی تهران نیز میباشد.

در سنوات ثبت شده در کتیبه‌های موجود مسجد و کتاب موثق اخبار البلدان ابن فقیه مشاهده میشود میتوان با بررسی و مطالعه در سنوات یادشده و تطبیق تاریخ کتیبه‌ها بنظر نگارنده چنین نتیجه گرفت:

در اینکه سال آغاز بنا ۵۰۰ و یا ۵۰۷ هجری و سال پایان آن ۵۰۹ یا ۵۱۴ هجری است واضح آن کدام است؟ چنین بنظر میرسد:

با توجه باینکه تاریخ سال ۵۰۷ هجری در متن کتیبه موجود شبستان سلجوقی ثبت میباشد با قرب احتمال و باستناد سنه موجود در پایان کتیبه ۴، نوشته ابن فقیه در کتاب اخبار البلدان و اینکه سال آغاز ساختمان را ۵۰۰ هجری ثبت نموده، بنظر صحیح نمیرسد و همان تاریخ ۵۰۷ هجری مستند و قطعی است.

لیکن در باب تاریخ پایان بنا با اینکه تاریخ ثبت شده از طرف ابن فقیه با تاریخ سال اتمام ساختمان در دومین کتیبه مسجد هر دو ۵۰۹ هجری است، چنین بنظر میرسد که تاریخ دقیق تکمیل ساختمان همان سال ۵۱۴ هجری باشد. زیرا بطوریکه در انشاء این قبیل ابنیه مهم تاریخی متداول بوده و میباشد برای اتمام هر بنای عظیمی دو تاریخ منظور شده بود یکی تاریخ اتمام اصل بنا و تکمیل استخوان بندی و سفت کاری آن است، و دیگری تاریخ پایان ظرافت کاری و تزئین است، بدین ترتیب باید سال ۵۰۹ هجری را زمان اتمام ساختمان اصلی بنا و سال ۵۱۴ هجری را تاریخ تکمیل تزئینات و گچبری و نقوش متنوع این شبستان زیبای تاریخی دانست. در واقع قبول این مطلب و نظریه برای افرادی که ذوق شناسائی هنرهای ظریفه را در بناهای تاریخی دارند چندان مورد توجه و تردید نمیباشد، زیرا برای اتمام چنین ریزه کاریهای ظریف هنرمندانه که از نظر هنر تزئینی سرآمد زیبایی و شاهکاری از گنجینه هنری انواع خطوط نقش و نگار و شاخ و برگ و گل و بوته و اشکال هندسی و تخیلی است، صرف مدت پنج یا شش سال چندان زمان زیادی نیست، بالاخص که آثار موجود آن در حال حاضر شهادت میدهد که برای ایجاد چنین صحنه

هنری گذشته از نبوغ ذاتی و لطف طبع و صفای ذوق و چیره دستی زمانه طولانی و حوصله و صبر ایوبی لازم دارد^۱

۳ - زیباترین کتیبه گچبری درون شبستان کتیبه ای است بخط کوفی ریحانی که از بدنه غربی شبستان شروع شده و بصلع شمالی پایان مییابد، این کتیبه که بیشتر از نظر زیبایی خط و تصاویر و نقوش و کنده کاری متن جلب توجه و علاقه هنر شناسان را مینماید، مفاد آن مربوط بوقف و شرایط وقفنامه قراء متعددی است از جمله: قریه هراس آباد و جیوران و مزارع موزاری در حوالی شهر قزوین. مفاد این وقفنامه حاکی بر طرز اداره، رقیات وقف، طرز بهره برداری و تقسیم درآمد، و تعیین تکالیف متولیان و موقوف علیهم نیز میباشد.

۴ - این کتیبه که بخط نسخ عالی و خوش از نزدیک محراب شروع و بانتهای ضلع غربی شبستان ختم میشود مانند سومین کتیبه متن آن حاکی از نام رقیات موقوفاتی است که بمنظور دائر نگاه داشتن مسجد و تأمین هزینه روضنائی ولای رومی قناته وقف بر مسجد شده است که از ذکر متن کتیبه بعلمت اطنا ب مقاله صرف نظر میشود.

محراب اصلی شبستان از آثار ایلخانان ایرانی و قرن هشتم هجری است که سپس بتدریج مرمت شده و اکنون بصورت تازه ای درآمده است.

از آثار دیگر دوره سلجوقیان مسجد جامع ایوان آجری رفیع مقابل گنبد است. ساختمان اصلی این ایوان و آجرکاری نقش شانه ای آن و سایر ترسیمات هندسی چهار گوش آجری بدنه قدیمی ایوان و اسلوب معماری رومی پیشانی و تیزه زیر آن معرف اسلوب عهد سلجوقی بوده و از لحاظ بکار بردن مواد ساختمانی و تزئینات ساده آجری عیناً مانند نقوش آجری ساده زیر شبستان سلجوقی میباشد و از نظر دوران ساختمانی هم زمان با گنبد و شبستان خمار تاشی

۱- برای کسب اطلاع بیشتر در باب اهمیت معماری و هنرهای ظریفه شبستان مسجد جامع قزوین رجوع شود به:

A- جلد دوم جزء دوم کتاب «Ars islamica» تألیف M. B. Smith چاپ میشیگان.

B صنایع ایران تألیف پرفسور پوپ «The Survey of Iranian Art» چاپ

لندن ۱۹۳۸

است. لیکن تزئینات کاشیکاری معرق ایوان و جرزهای طرفین آن از آثار زمان صفویه و متعلق بدوران شاه عباس دوم صفوی (اوائل قرن یازدهم هجری و هفدهم میلادی) است. ساختمان دو مناره بلند و کاشیکاری خشتی پشت بغل و روی مناره ها متعلق بدوران قاجاریه است که در این اواخر تعمیراتی در آن بعمل آمده است.

ایوان و صفه ای که تصویر آن بنظر خوانندگان میرسد بنای معظمی است که در پیش و جلوی شبستان گنبد دار سلجوقی در زمان شاه عباس دوم صفوی بسال ۱۰۶۹ هجری ساخته شده و متصل به بنای سلجوقی گردیده است. این ایوان که نمونه کاملی از ایوانهای مدارس و مساجد دوره صفوی میباشد بوسیله ساختمان یک نیم گنبد که حلال آن جناغی شکل است با جبهه های پهن به پایه گنبد سلجوقی اتصال و پیوند یافته است و مرکز اتکاء نیم گنبد که مانند گنبد سلجوقی دو پوشه ساخته شده با چند پیوند و کلید طاق به شبستان چسبیده و قفل و بست شده است.

داخل دو پوش نیم گنبد صفوی را با یک رشته کلاف بندی چوبی و جداول آجری و شمشک سازی بیکدیگر متصل ساخته، پوش زیرین گنبد که تزئینات یزده بندی ایوان در روی آن نقش شده، با دو رومی بزرگ منتهی به پیشانی بنا و رومی زیر ایوان میباشد، و نیز محل تقاطع نیم گنبد سقف از درون ایوان متصل ببدنه ایوان شده و حد فاصل آنرا یک رشته کتیبه کاشی خشتی بامتن لاجوردی فرا گرفته است.

در زیر این کتیبه که متضمن فائده تاریخی نمیباشد کتیبه دیگری با خط نستعلیق در روی کاشی خشتی زمینه لیموئی رنگ نصب شده است، این کتیبه که بنام شاه عباس دوم صفوی است مورخ بسال ۱۰۶۹ هجری است. در پایان این کتیبه نام کاتب چنانکه در بناهای دوران صفوی در اصفهان بکرات مشاهده شده و همیشه بدین ترتیب ثبت شده است:

«کتیبه الفقیر المذنب کاوس نقاش غفر ذبویه»^۱

۱ - نوشته فقیر گناهکار، کاوس نقاش که آمرزیده شود گناه او.



منظره‌ای از مدخل ودالان و سردر داخلی مسجد جامع قزوین



گنبد سلجوقی شبستان که بعداً روی آن کاشیکاری شده است .

در بالای فخری سمت راست ایوان وزیر کتیبه در روی خشت کاشی لاجوردی رنگ بخط ثلث نزدیک برنگ زرد چنین نوشته شده :

«غلام شاه ولایت شریف کاشی پز .»

و در مقابل نام کاشی پز چنین خوانده میشود :

«مشقه حاجی محمد صالح المذهب قزوینی سنه ۱۰۶۹ .»

الواح سنگی :

در هر کدام از جرزها و یا ستونهای طرفین این ایوان يك لوح سنگی که در روی آن فرامینی نقر شده است جای گذاری و نصب گردیده است ، مفاد لوح سنگی سمت راست مربوط بمنع و لغو عوارض قیابنداری دارالسلطنه قزوین بسال سلطنت شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵ هجری) و دارای تاریخ ۱۰۸۱ هجری است .

مفاد لوح سنگی دیگر سمت چپ ایوان مربوط بلغو و رفع متحملات دیوانی در قزوین و مورخ بسال ۱۲۳۸ هجری است . از دقت در متن کتیبه ایوان زمان شاه عباس دوم صفوی که دارای تاریخ ۱۰۶۹ هجری است و هم چنین ایوان سمت غربی این نکته روشن میشود که ساختمان اصلی این دو ایوان متعلق بزمان شاه عباس است ، لیکن تزیینات کاشیکاری هر دو ایوان از آثار دوره سلطنت شاه سلیمان صفوی است و این مطلب از ماده تاریخ ایوان سمت غربی و مصراع دوم آن : «این طاق گل نبود بود طاق دل روشندان» که بنا بحساب ابجد سال ۱۰۸۰ هجری است، روشن میشود .

سردر شرقی مسجد که مشرف بخیابان تاریخی عالی قاپو است ، در عداد بناهایی است که در دوران سلطنت شاه سلیمان صفوی ساخته شده است، لیکن مدخل شمالی مسجد متعلق بدوران مغول (حدود قرن هشتم هجری) میباشد، این دو مدخل تاریخی چنان در ادوار بعدی تعمیر شده و تغییر شکل یافته است ، که اکنون اثری از ساختمانهای قرن هشتم و یازدهم هجری در آن نمیتوان یافت .

متعلقات و سایر منضمات و الحاقات باین مسجد مانند رواقهای متعدد و قسمتی از ساختمانهای اطراف صحن و جلوخان آن در عداد ابنیه دوران

قاجار و عصر حاضر است که بتدریج بر بناهای اصلی مسجد اضافه شده است، و در مقابل چه بسیار از بناهای قدیمی آن که شامل مدارس، خانقاه، کتابخانه، و مناره و دروازه های تاریخی بوده که بکلی از بین رفته است، و در حال حاضر اطلاع علاقمندان بر مجموعه بنا های از دست رفته و قدیمی این اثر معروف اسلامی منحصرأ مدیون و مرهون مورخین اسلامی و بررسی و مطالعه ایران شناسان نامی و باستان شناسان دوره اخیر است که هر یک بوجهی و طریقی در باب آثار و متعلقات تاریخی این بنا که اکنون نشانی از آنها بر جای نیست نامبرده اند.

ابن فقیه در کتاب اخبار البلدان^۱ و حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده^۲ (فصل ابنیه قزوین) و پرفسور پوپ در رساله باستان شناسی^۳ و کریستی ویلسن در کتاب صنایع ایران^۴ و ایرون. ب. اسمیت امریکائی در کتاب صنایع اسلامی وعده زیادی از محققین و ایران شناسان داخلی و خارجی که درباره نکات معماری این مسجد و آثار تزیینی آن مطالعات دقیق علمی و تاریخی نموده اند تماماً بسایکدیگر هم رأی شده اند که مجموعه ساختمان جامع کبیر قزوین مانند مسجد جامع عتیق اصفهان متعلق بادوار مختلف تاریخ ایران بوده و میباشد و حتی قسمتی از مسجد جامع قزوین را بمناسبت دارا بودن طاق هارونی که بنای آن منسوب بدوران هارون الرشید خلیفه عباسی است از گنجینه آثار تاریخی مسجد جامع اصفهان قدیمتر میدانند. در اینجا بی مناسبت نیست خلاصه شرحی که ابن فقیه درباره قدمت این مسجد بزبان عربی نوشته است، باستحضار خاطر خوانندگان ارجمند این مقال برسانیم تا بیش از پیش علاقمندان بشناسائی تاریخ این قبیل موارث ملی و هنری بسوابق اماکن تاریخی خود آگاهی حاصل فرمایند^۵

۱- اخبار البلدان ابن فقیه ص ۵

۲- تاریخ گزیده ص ۸۳۴

۳- رساله هنرهای زیبا جلد ۴ ص ۲۰۹ سال ۱۹۳۶

۴- صنایع ایران ترجمه آقای فریار ص ۱۵۶-۱۵۷ چاپ بروخیم تهران ۱۳۱۷

۵- از جمله مساجد مشهور مسجد جامع کبیر است، که بانی آن هارون الرشید میباشد.

بقیه در صفحه بعد

برای اینسکه گرانبهاترین مجموعه مسجد سلجوقی ، وبالاخص گنجینه هنری آن که در شبستان آن جای دارد برای همیشه از خطر خرابی و گزند طبیعت مصون و محروس ماند، در گذشته اقدام بمرمت اساسی گنبد و ایوان و تزئینات کاشیکاری صفاهای اطراف آن بعمل آمده است ، و تا آنجا که اعتبارات ترمیم آثار باستانی اجازه میداده است همت به تعمیر کلی آن شده، یقین است که در آینده هم حفظ این بنای مقدس و میراث کهن در سر لوحه برنامه اجرایی سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران و وزارت فرهنگ و هنر و سازمان اوقاف منظور خواهد گردید . امید و آرزوی قلبی مشتاقان و دوستاران این قبیل آثار صنعتی و تاریخی ، مرمت و نجات کلیه سرمایه های معنوی و آثار باستانی و تاریخی و ملی میهن عزیزمان میباشد .

مجموعه اسناد
 در مورد
 مرمت و تعمیرات
 مسجد سلجوقی
 در سال ۱۳۹۳ هجری
 قمری

بقیه از صفحه قبل

صحن و صفاهای این مسجد بعد از زمان هارون ساخته شده، ابو احمد کتانی در سال ۳۹۳ هجری مناره ای برپا ساخت، و چون قسمتی از مسجد شکست برداشته بود بتعمیر آن اقدام نمود. در سال ۴۱۳ هجری ابراهیم بن مرزبان با صرف اموال کثیر طبقات بالای آن را ساخت، و قریه زراره را باقنات آن وقف بر مصارف این مسجد نمود. از درهای مسجد جامع کبیر یکی باب خلد، و باب معصمی، و باب دقا قیمر است، بنا بر روایت ابن طیس در اخیر را محمد بن عبدالوهاب المرزی برای نزدیک شدن منزل خود بمسجد باز کرد، صحن کوچک از عبدالجبار میباشد، مقصوده کهنه مسجد از بناهای حسن بن الریح است، مقصوده کبیره مسجد از بناهای امیرزاهد میباشد در سنه ۵۰۹ بنای آن خاتمه یافت، و خطیب منتقل باین مکان شد. محراب را امیرالبازرودر سال ۵۴۸ هجری بنا کرد (ترجمه از متن عربی).

تاریخ و جغرافیا و تمدن بشری در هر دو حوزه به گونه‌ای پیوسته و جدانشدنی در نظر گرفته شده است. در این مقاله، به بررسی رابطه بین این دو حوزه و تأثیر آن بر توسعه و پیشرفت تمدن بشری پرداخته می‌شود. همچنین، به بررسی نقش جغرافیا در شکل‌گیری تمدن‌های مختلف و تأثیر تمدن بر تغییرات جغرافیایی نیز پرداخته می‌شود.

پدیده‌های تاریخی و سیاسی همچون حلقه‌های زنجیر بهم پیوسته‌اند و نمی‌توان حوادث و اتفاقات را بطور مجزا و بدون نظر گرفتن گذشته آن مورد مطالعه قرار داد.

ارزش جهانی هر قوم بستگی به قدمت خدمت آن ملت به تمدن بشری دارد. تنها تحقیق در تاریخ زبان، خط، فرهنگ و هنر می‌تواند معیاری از برای این ارزیابی بدست دهد.

این مقاله به بررسی رابطه بین تاریخ و جغرافیا و تأثیر آن بر تمدن بشری پرداخته است. در این مقاله، به بررسی نقش جغرافیا در شکل‌گیری تمدن‌های مختلف و تأثیر تمدن بر تغییرات جغرافیایی نیز پرداخته می‌شود.

پدیده‌های تاریخی و سیاسی همچون حلقه‌های زنجیر بهم پیوسته‌اند و نمی‌توان حوادث و اتفاقات را بطور مجزا و بدون نظر گرفتن گذشته آن مورد مطالعه قرار داد.

ارزش جهانی هر قوم بستگی به قدمت خدمت آن ملت به تمدن بشری دارد. تنها تحقیق در تاریخ زبان، خط، فرهنگ و هنر می‌تواند معیاری از برای این ارزیابی بدست دهد.

چون ابومسلم خراسانی در سال ۷۴۹ میلادی (۱۳۲ هجری قمری) به خراسان آمد و با جمع کردن قوا و کسب اعتماد مردم، در سال ۷۵۰ میلادی (۱۳۳ هجری قمری) خلافت مروان دوم اموی را بر سر خود نهاد. او در مدت حاکمیت خود در خراسان، با اصلاحات و تدبیرات فراوان، این سرزمین را به یک سرزمین آباد و ثروتمند تبدیل کرد. او همچنین با تأسیس مدارس و مراکز علمی، به توسعه فرهنگ و علم در خراسان پرداخت. در نهایت، او در سال ۷۵۵ میلادی (۱۳۴ هجری قمری) در جریان جنگ با عباسیان، در نبرد حران کشته شد.

ابومسلم خراسانی

نظر اجمالی
چون ابومسلم
خراسانی موجب
انتقال خلافت از امویان به
باسیان گردید ناگزیر نخست
بتمهید مقدمه مختصری راجع
بختلاف مروان دوم اموی آخرین
خلیفه امویان و کیفیت روی کار
آمدن سفاح اولین خلیفه عباسی
بر اثر لیاقت و کاردانی این سردار
ایرانی میپردازیم و سپس شرح
احوال او را که مستخ-رج از
اقوال مختلف مورخین است
میآوریم تا موجب تتمیم فایده
شود.

نوشته

استاد عباس پرویز

از خاندان اموی چهارده تن
بختلاف رسیدند و دوران حکومت
آنان نود و یکسال (۴۱ - ۱۳۲
هجری قمری = ۷۴۹ میلادی)

بود و سر حلقهٔ این سلسله معاویة بن ابی سفیان نامداشت و آخرین کسی که از این دودمان زمام امور ممالک اسلامی را در دست گرفت مروان بن محمد بن مروان القائم بحق الله (۱۲۷-۱۳۲ هجری قمری) معروف به مروان حمار^۱ بود.

نهضت عباسیان
و نقش ابو مسلم
در آن

نهضت آل عباس بر ضد حکومت امویان از دوران خلافت هشام بن عبدالملک (۱۰۵ - ۱۲۴ هجری قمری) آغاز گردید و طرفداران عباسیان تحت لوای امام اعظم علی ابن عبدالله بن عباس درآمدند و چون وی بسال ۱۱۸ هجری

قمری (۷۳۶ میلادی) مرد فرزندش امام محمد بن علی بن عبدالله کار نهضت را بعهدہ گرفت و «در ایام هشام بن عبدالملک داعیان اولاد عباس بخراسان در حرکت آمدند و دعوت مردم اساس نهادند»^۲.

هندو شاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخجوانی در خصوص اعزام مأمورینی توسط امام محمد جهت دعوت مردم بقبول خلافت عباسیان با طرف و جوانب

۱ - اعراب آغاز هر یکصد سال راسنة الحمار میگویند و چون از ابتدای تسلط معاویہ مؤسس سلسله بنی امیہ بردمشق تا روی کار آمدن مروان بن محمد صد سال گذشته بود ویرا مروان حمار گفتند. مروان را چون در خدمت جعد بن درهم یکی از علماء معتزله تلمذ کرده بود مروان جعدی نیز مینامیدند. راجع بانتساب لقب حمار بمروان مورخین اقوال مختلف دارند از آن جمله در تاریخ ادبی ادوارد برون ترجمه دانشمند محترم آقای علی پاشا صالح چنین آمده است: «بعلت مقاومتی که مروان دوم در جنگ از خود نشان داد او را الحمار نامیدند». ص ۳۵۱ هندو شاه بن سنجر نخجوانی در تجارب السلف چاپ علامه فقید عباس اقبال آشتیانی در این مورد گوید: «مروان آخر خلفای بنی امیہ است. مردی شجاع و داهی و حیول بود و او را جعدی گویند و مروان حمار هم خوانند. جهت آنکه در ایام او حروب و وقایع و فتن بسیار اتفاق میافتاد و او را بر مقاسات آن مردانه صبری میبود. ص ۸۴». مؤلف تاریخ جهان آرا قاضی احمد غفاری ص ۴۶ در خصوص لقب مروان مینویسد: «مروان بن محمد بن مروان لقبش جعدی مادرش کنیزک ابراهیم بن مالک اشتر است. روزی از مکتب آمده انگشت در زلفین در کرده بازی میکرد. انگشتش در آنجا بمانده آماس کرد. لاجرم بالضروره قطع کردند. نوبت دیگر انگشت در آنجا کرد و گفت به بینم که این کوچکتر است یا آن. دیگر باره بند شد. پدرش اعتراض نموده بدو گفت: یا مروان والله انت الحمار. لاجرم بمروان الحمار اشتہاریافت».

۲ - تجارب السلف تألیف هندو شاه بن عبدالله صاحبی نخجوانی ص ۸۲.

چنین گویند: «محمد بن علی بن عباس بن عبدالله پدر خلفاء عباسی است و ملقب بکامل دعاة را در خفیه باطراف عالم فرستاد و دعوت مردم آغاز نهاد»^۱. ابو مسلم در آغاز جوانی مأموریت یافت که در خراسان با اتفاق دعاة دیگر بدعوت جهت خلافت آل عباس اقدام کند. وی در این راه کوشش فراوان کرد و بمعیت دعاة چون سلیمان بن کثیر و قحطبة بن شبيب و مالک بن هیشم بخدمت امام محمد رسید تا اموالی را که از طریق بیعت بدست آمده بود تقدیم وی نماید. راجع باین ملاقات حمدالله مستوفی میگوید: «چشم امام بر ابو مسلم افتاد. از احوال او استکشاف کرد... و گفت من در ناصیه او در کار این دولت اثری می بینم عظیم و امیدوارم که او در این دولت بمرتبه بلند برسد. گفتند ای امام آخر ظهور این دولت کی خواهد بود که انتظار از حد رفت و جور بنی امیه بنهایت رسید. گفت چون دولت بنی امیه در غرة الحمار آید وقت نزدیک باشد و من می بینم که دولت خاندان ما را گشایش است از این پسر و دیگر او مرا نبیند. بر شما باد که بر پسر ابراهیم بیعت کنید و اگر او را حادثه ای افتد بر برادرش ابو العباس. ابو مسلم سخن امام در دل گرفت»^۲.

محمد بسال ۱۲۴ هجری (۷۴۱ میلادی) در گذشت. اما در بستر بیماری امامت را بیکی از فرزندان خویش ابراهیم واگذار کرده و دستور داده بود پس از مرگ احتمالی این پسر حق ولایتعهدی از آن پسر دیگرش ابو العباس عبدالله بن محمد بن علی باشد.

پس از مرگ محمد پسران سه گانه او ابراهیم و عبدالله سفاح و منصور آتش نهضت ضد امویان را دامن زدند بعلم آنکه اعتماد بیشتری بمردم خراسان داشتند و داعیان بنقاط مختلف متصرفات اسلامی خاصه بخراسان فرستادند. یکی از این دعاة ابو مسلم بود که او نیز عازم خراسان گردید. اقدامات ابو مسلم وسعی و کوشش او را در راه دعوت مردم آن سامان بخلافت عباسیان صاحب کتاب تجارب السلف چنین بیان میکنند:

۱ - تجارب السلف ص ۸۹

۲ - تاریخ گزیده چاپ تهران ص ۲۸۲

« پس ابومسلم را بعد از همة دعاة بخراسان فرستادند و او در آن بساط ید بیضا نمود و در خفیه لشکر بسیار جمع کرد و آلات و سلاح فراوان معد گردانید و چون خلافت بمروان حکم رسید که آخر خلفای بنی امیه بود فتنه در عالم بسیار شد. بنوامیه مضطرب گشتند. ابومسلم دعوت آشکار کرد و مردم بسیار جمع آمدند. قصد نصر بسیار کرد که از طرف مروان امیر خراسان بود. نصر سیار چون از حال ابومسلم آگاه شد بترسید و از خراسان بمروان اطلاع داد. مروان در جواب نوشت: که حاضر آن بیند که غایب نبیند. ماده این درد را که ظاهر شده است قطع کن. نصر سیار چون بر جواب اطلاع یافت گفت امیر المؤمنین بما نوشته است که خویشتن بکوش که من مدد نمیتوانم فرستاد. نصر سیار با ابومسلم بارها مصاف کرد و در همة مرات ظفر با ابومسلم بود و لشکر او را سیاه پوشان گفتندی. زیرا که ابومسلم و لشکر او همه سیاه پوشیدندی و هر روز مروان بنان ضعیف تر میشدندی و ابومسلم قوت میگرفت. »^۱

مقارن آن احوال نصر بن سیار که از مقابل لشکریان ابومسلم فرار میکرد خود را بهری رساند و از آنجا شرح آنچه در خراسان گذشته بود و همچنین کیفیت اعتلاء جاه و جلال و قدرت ابومسلم و ارتباط ویرا با ابراهیم امام بتفصیل جهت مروان نوشت و موقعیکه خلیفه مشغول مطالعه این اخبار بود یکی از جاسوسان وی قاصد ابومسلم و مکتوبی را که بعنوان ابراهیم امام همراه داشت نزد او آورد. خلیفه پس از تفتیش کامل از قاصد مزبور پرسید در مقابل رساندن این نامه با امام چه مبلغی را ابومسلم بتو داده است. قاصد مبلغ مذکور را بزبان آورد. خلیفه گفت ده برابر آن وجه را بتو میدهم اگر این نامه را نزد ابراهیم امام بری جوابی که با ابومسلم میدهد نزد من آری. این قاصد بمخدوم خویش خیانت کرد و در مقابل وعده ای که خلیفه بوی داده بود بموقع جواب مکتوب ابومسلم را آورد و خلیفه بمحض اطلاع بر محتویات آن راجع بدستور حرکت ابومسلم بجانب عراق عرب در صدد حبس و قتل ابراهیم برآمد و نوشته ای نزد ولید بن معاویة بن عبد الملك والی دمشق فرستاد که حاکم ببلقارا دستور دهد تا ابراهیم

را در قریه حمیمه محل سکونت وی در حجاز مقید سازد و به حران فرستد .
 ولید نیز طبق این دستور رفتار کرد و ابراهیم را پس از چندی نزد مروان فرستاد
 و مروان او را بحبس انداخت و چند روز بعد بقتل رساند (۱۳۲ هجری قمری
 = ۷۴۹ میلادی) صاحب تجارب السلف در این مورد داستانی دارد که جهت مزید
 فایده عین آنرا در اینجا می آوریم : « ابو مسلم چون از حبس امام ابراهیم به حران
 وقوف یافت ترسید که ابراهیم هلاک شود و کسی را ولایتعهد نداده باشد . پس
 حیلتی اندیشید و درزی بازرگانی پیش مروان رفت . کار پیش مروان کرد و
 گفت یا امیر المؤمنین مرا نزد ابراهیم بن محمد بن علی ودیعتی است و ترسم که او
 بمیرد و مال من تلف شود می خواهم که مرا اجازت فرمائی تا او را به بینم و ودیعت
 خود بستانم . مروان او را با یکی از معتمدان خویش پیش ابراهیم فرستاد و گفت
 هر چه این بازرگان گوید یاد گیر تا بمن گویی . ایشان چون ابراهیم را دیدند
 ابو مسلم گفت مرا ودیعتی که بخدمت تو است بکه سپرده ای . ابراهیم بدانست
 که غرض او چیست . گفت ودیعت تو پیش من است و اگر من بمیرم از پسر حارثیه
 بطلب یعنی سفاح . ابو مسلم از آنجا بکوفه آمد و چون سفاح و منصور را دید
 گفت : از شما هر دو، پسر حارثیه کدام است . منصور به سفاح اشاره کرد و گفت
 اوست . ابو مسلم بخلافت بر سفاح سلام کرد .^۱

خراسان یکی از متصرفات مسلمین در ایران بود که همواره
 روی کار آمدن عباسیان
 راد مردان و آزادگانی را که در سرشور احیاء استقلال
 بیاری ابو مسلم
 این سرزمین را داشتند می پروراند و بنی امیه برای حفظ
 آن سامان در مقابل نهضت های احتمالی، سرداران بزرگ و لایق را بآنجا
 میفرستادند و عباسیان نیز چنانکه اشاره شد برای خنثی کردن نفوذ امویان و
 تهیه مقدمات نهضت خود بهترین و برگزیده ترین داعیان خویش را بآن خطه
 کسبیل میداشتند . هنگام ظهور ابو مسلم حکومت خراسان را از طرف امویان
 نصر بن سیار از حکام و ولایة معتبر اموی داشت و ابراهیم امام قحطبه بن شیب
 طائی یکی از خواص خود را که مردی شجاع و مدبر بود نزد ابو مسلم فرستاد

و ابومسلم قسمتی از سپاهیان خراسان و سردارانی را چون خالد بن برمک و عثمان بن نهیک تحت فرمان او گذاشت تا متصرفات امویان را در ایران یکایک از دست حکام آنان بیرون آورد و باین ترتیب مقدمات روی کار آمدن عباسیان فراهم شود. ابومسلم بر اثر عداوت شدید با امویان و دوستی با عباسیان در نظر داشت هر وقت فرصت را مناسب دید در احیاء استقلال ایران کوشش نماید و بر کشیدن عباسیان توسط وی در واقع پوششی بود که بر روی سیاست باطنی خویش قرار میداد و همین امر ویرا در نظر ایران دوستان و طرفداران استقلال این سامان بصورت قهرمانی بی‌همتا درآورد. تاریخ ایران امثال ابومسلم را بسیار بخود دیده است. نهضت بابک خرم دین و المقنع و طاهر ذوالیمینین و یعقوب و عمرو لیث و مرداویج شاهی بارز بر این مدعاست. باری قحطبه بیاری سپاهیان ابومسلم و سرداران وی بر نباتة بن حنظله و الی جرجان دست یافت و پس از گرفتن آن ناحیه بجانب عراق عجم راند و در بیرون اصفهان عامر بن ضباره سردار دیگر مروان را از پای درآورد و ایران مر کزی را متصرف شد و عازم نهاوند گردید و آن خطه را نیز قبضه کرد و راه عراق عرب را در پیش گرفت و چون شنید یزید ابن عمرو در جلولا قوائی تهیه دیده است بدانصوب شتافت. ولی در موقع عبور از فرات اسب او در گل و لای فرو رفت و آن سردار نامدار هلاک شد. این پیش آمد مانع پیشرفت سپاهیان ابومسلم نگردید و حسن بن قحطبه بجای پدر ریاست قوا را در دست گرفت و یزید بن عمرو را شکست سختی داد و سپس بجانب کوفه راند و وارد آن شهر شد و مکتوب ابومسلم را که در آن نوید اختتام کار امویان داده شده بود به ابوسلمه جعفر بن سلیمان الخلال تسلیم کرد و ابوسلمه نامه مزبور را در مسجد جامع کوفه جهت مردم خواند و آنان بیش از پیش آماده مساعدت با آل عباس گردیدند.

پس از قتل ابراهیم امام توسط مروان حمار یکی از برادران وی موسوم به عبدالله بن علی معروف به سفاح بموجب وصیت او بمقام ولایتمهدی انتخاب شد و ابن عبدالله باتفاق برادر دیگر خویش ابو جعفر منصور و جمعی از امرا و

بزرگان عباسی در خفا بکوفه رفت و وزیر آل محمد ابوسلمه خلال عبدالله و همراهانش را در سرائی مخفی کرد و ورود آنان را بکوفه از نظر سران سپاه خراسان پوشیده داشت؛ چه ابوسلمه میخواست وسائل خلافت یکی از بازماندگان حضرت علی علیه السلام را فراهم آورد.^۱ اما در خلال این امر امراء خراسان بر محل پنهانی عبدالله بن محمد سفاح دست یافتند و ابوسلمه ناگزیر نزد وی رفت و او را بدارالاماره برد و مسکن داد. سفاح در یکی از روزهای آدینه ماه ربیع الاول یا ربیع الثانی یا جمادی الاخری سال ۱۳۲ هجری بمسجد جامع کوفه رفت و بر منبر خطبه خواند و چون ضعفی عارض او شد دنبال کلامش را عم وی داود بن علی گرفت و مردم در خلافت با سفاح بیعت کردند روز بعد سفاح بمحل حمام اعین نزدیک کوفه رفت و آنجا را اردوگاه قرار داد.

مروان در آن تاریخ در حران بود و سفاح عم دیگر خود عبدالله بن علی را با لشکریان خراسان مأمور جنگ با وی کرد. این سپاهیان در کنار رود زاب با مروان تلاقی نمودند و مروانیان شکست خوردند و خلیفه فرار کرد. غالب مورخین شکست اعراب را در زاب تلافی شکست ایرانیان در قادسیه میدانند و این خود یکی از مفاخر مردم این آب و خاک بشمار می آید. بهر تقدیر مروان پس از شکست زاب راه مصر را در پیش گرفت و سفاح عم دیگر خود صالح را بدنبال او فرستاد و وی در محل ذلت السلاسل در حدود مصر مروان را از پای در آورد و بقتلش رساند.^۲ با کشته شدن مروان سلسله بنی امیه منقرض گردید و ابوالعباس سفاح که «بیعتش بسعی حسن بن قحطبه ابن شیب طائی و نصرت ابو مسلم مروزی»^۳ صورت گرفت سلسله خلفای عباسی

۱- برای اطلاع بر تفصیل این امر بکتاب تاریخ از عرب تا دیالمه تألیف نگارنده این سطور مراجعه شود.

۲- در تجارب السلف راجع بقتل مروان چنین آمده است: «... طوسی در ابومسلم نامه گفته است که مروان حمار بردست ابومسلم کشته شد در سنه اثنین و ثلاثین و مائه.» ص ۸۴.

۳- تاریخ جهان آرا تألیف قاضی احمد غفاری ص ۴۸

را تشکیل داد (۱۳۲ هجری) و وزارت خویش را با بوسلمه^۱ خلال^۱ مفوض داشت. ولی سال بعد (۱۳۳ هجری) او را بعلت ارادتیکه بآل علی میورزید کشت.

اصل و نصب و ابتدای مورخین و نویسندگان راجع بنام اصلی ابو مسلم اختلاف کار ابو مسلم نظر دارند و بعضی او را از نژاد عرب و عده^۲ بیشتری ایرانی نوشته‌اند. مسلماً در این اختلاف اقوال مقاصد و اغراض تاریخ نویسان عرب دخالت داشته است و بدون شك و تردید این جماعت برای آنکه مفاخر ایرانی را پایمال کنند ابو مسلم را که در راه احیاء استقلال ایران پیشتر از ایرانیان دیگر بوده و بر اثر درایت و کفایت و شجاعت توانسته است خلافت را از خاندان امویان بدو دمان عباسیان انتقال دهد، چنانکه سیره و سنت اعراب است، عرب نژاد جلوه داده‌اند. قدر مسلم آنست که ایرانیان آزاده و دهقانان و بزرگان این سرزمین که دلی مالا مال از مهر و محبت وطن خویش داشتند همواره در پی فرصت بودند تا بتوانند استقلال ایران را که دستخوش مشتی عرب‌عریان بادیه -

۱- شرح حال ابو سلمه را که یکی از وزراء ایران دوست بود بدین عبارات از گفتار مفصلی که هندو شاه نجخوانی در تجارب السلف آورده است التقاط و خلاصه میکنیم: «... نام و نسب او حفص بن سلیمان الکوفی است... و در تلقیب او بخلال سه وجه گفته‌اند: یکی آنکه سرای او در کوفه در محله سرکه فروشان بود و او با ایشان بسیار نشستی او را خلال گفتندی باین سبب... وجه دوم آنکه او را دکانها بود که در آن دکانها سرکه ساختندی از این جهت او را خلال گفتندی وجه سوم آنکه او را نسبت کردند باخلل شمشیرها یعنی بانیا مهای آن و ابو سلمه از توانگران کوفه بود و مال خویش بر دولت عباسیان صرف میکرد... اما خاطر او بفاطمیان میلی عظیم داشت... و گویند که سخی و مفضل و فصیح و شاعر و مفسر و مباحث بود».

ص ۹۷-۹۹

سفاح از همان آغاز خلافت بعلت ارادتیکه ابو سلمه بآل علی علیه السلام میورزید قصد کشتن او را داشت. منتهی میخواست اینکار با مشورت ابو مسلم که باستعانت و یاری وی بخلافت رسیده بود انجام گیرد. بنابر این برادر خود ابو جعفر را بخراسان نزد ابو مسلم فرستاد که هم در این باب با او مشورت کند و هم از وی بیعت در خلافت گیرد. ابو مسلم نزدیکی مرو از او استقبال کرد و ابو جعفر قصد خلیفه را با ابو مسلم در میان گذاشت. ابو مسلم با سیاست و تدبیر تمام برادر خلیفه را گفت که ابو سلمه و من هر دو جزء بندگان درگاه خلافت هستیم هر چه رأی خلیفه بر آن تعلق گیرد جمیع بندگان فرمانبردار هستیم. ابو جعفر با آن گفته مقضی المرام نزد خلیفه برگشت و خلیفه امر بقتل ابو سلمه داد.

نشین شده بود احیا کنند. برای نیل باین مقصود چون اعراب ایرانیان را مانند ملل مغلوب دیگر اجازه ورود بدستگاه خلافت و سیدن بمقامات عالیه نمی دادند آزاد مردان این آب و خاک ناگزیر خود را منسوب بخاندانهای بزرگ عرب میکردند تا بدینوسیله راهی ورخنه‌ای بدربار خلافت یابند و بموقع اغتنام فرصت کنند و بذلت و خواری ایران و ایرانی خاتمه دهند: نظیر این امر در صدر اسلام بسیار دیده میشود. طاهر بن حسین خود را بقبیله خزاعه عرب بست و مانند پدر خویش نزد آنان بنقل کتابت و ترسل مشغول شد و عاقبت بسا پشتکار و سعی و کوشش توانست بجائی رسد که ایرانیان انتظار آنرا داشتند: یعنی حکومت خراسان و احیاء استقلال ایران. طاهر را بهمین مناسبت خزاعی نیز میگفتند و این امر دلیل بر این نمیشود که وی با این نام بیگانه عرب بوده است.

عین همین مطلب در حق ابومسلم نیز صدق میکند و موجبی نمی بینیم که بصرف گفته معدودی از مورخین مغرض یا نویسندگان ژاژخای یا وه سراچنین رادمردی را از خود ندانیم و او را در زمره اعراب بشمار آوریم. پس آنهایی که ابومسلم را از نژاد سلیط عرب میدانند حقیقت را کتمان کرده اند. از مجموع گفته مورخین بصراحت مستفاد میشود و که نام ایرانی ابومسلم روزبه یا بهزاد و نام پدرش و نداد هر مزد و از تخمه پادشاهان ایران باستان بوده است و پس از آنکه با آئین مبین اسلام مشرف شد او را عبدالرحمن نامیدند و بوی کنیت ابومسلم دادند. اما نام اسلامی او را باختلاف اقوال مسلم و عثمان و ابراهیم و کنیه وی را اسحق نیز نوشته اند.

بنا بر روایت حمزه اصفهانی ابومسلم در سال ۱۰۰ هجری در اصفهان پا بعرضه وجود گذاشت و در کوفه بسن رشد و تمیز رسید و در نوزده سالگی بخدمت ابراهیم امام درآمد و چون ابراهیم را از وی خوش آمد و آثار درایت و فطانت بر رخسار او مشاهده کرد ویرا معزز داشت و او را گفت نام و کنیتی دیگر جز آنچه بدان اشتهارداری اختیار کن. وی نیز این امر را اطاعت نمود و نام و کنیه خویش را عبدالرحمن و ابومسلم اختیار کرد. ابراهیم امام پس از چندی

ابومسلم را بریاست شیعه خود گماشت و در سال ۱۲۴ هجری ویرا جهت گرفتن بیعت بجانب خراسان گسیل داشت. ابومسلم چندسالی درنهران برای آلعباس بیعت گرفت و ابراهیم امام در سال ۱۲۸ هجری مکاتیبی چند نزد پیروان و شیعیان خویش در خراسان فرستاد و بموجب آن خطه مزبور را رسماً تحت اختیار ابومسلم گذاشت و او را در امور مربوط بحکومت و بیعت آزادی تمام اعطا کرد و در سال ۱۲۹ هجری (۷۴۶ میلادی) ابومسلم بنابدستور امام بامر بیعت آشکارا قیام نمود.

برای مزید فایده لازم است در اینجا التقاطی از نوشته مورخینی را که در خصوص نام و نسب ابومسلم اطلاعاتی بما میدهند بیآوریم. هندوشاه نخجوانی صاحبی راجع باصل و نسب و محل تولد ابومسلم شرح ذیل را بیان میکند: «... ذکر ابومسلم خراسانی واجب است. چه صاحب بر دولت عباسیان و والی دعوت اوست و در نسب او خلاف کرده اند. بعضی گویند ابومسلم از فرزندان بوذرجمهر است. در اصفهان از مادر در وجود آمد و در کوفه نشأت یافت و با ابراهیم الامام بن محمد بن علی بن عبدالله بن العباس پیوست و در خدمت او علم فقه بیاموخت و بعضی گفته اند او بنده بود و در بندگی بهر جا می افتاد و ابراهیم امام را نظر بروی آمد او را بخريد و تربیت فرمود و بعضی دیگر گویند از مرو است از ديه ماخان ... القصة چون ابومسلم شوکت یافت دعوی کرد که پسر سلیم بن عبدالله بن عباس است و این حال چنان است که عبدالله عباس با کنیزکی از آن خویش جمع آمد. بعد از آن کنیزك را شوهر داد. کنیزك از آن شوهر پسری آورد سلیمش نام کرد و گفت از عبدالله عباس است اما عبدالله عباس منکر بود و سلیم بزرگ شد و عبدالله عباس هیچکس را از سلیم دشمن تر نداشتی و چون عبدالله بمرد سلیم با ورثه او منازعه کرد و بنوامیه او را مدد دادند و قاضی دمشق را بگفتند تا بطرف سلیم میل کرد و حصه ای از میراث باو داد و ابومسلم نسب خود را بسلیم نسبت میکرد.»^۱ از قسمت اخیر گفته صاحب تجارت السلف ساختگی بودن این داستان بخوبی واضح میگردد.

۱- تجارت السلف ص ۸۶

برخی عقیده دارند که عثمان پدر ابومسلم در آذربایجان بر اثر حادثه‌ای مرد و زوجه او را به علی بن معقل سپردند. نام این زن وسیکه بود و در خانه علی پسری بدنیا آورد که همان ابومسلم بود. این عثمان قبل از اسلام آوردن بنیاد هر مزد نامیده میشد.^۱

مرحوم ملك الشعراء بهار در حاشیه مجمل التواریخ راجع با ابومسلم و نسب او از ماخروخی چنین آورده است: «ابومسلم من ولد رهام بن جودرز و قیل من ولد شیدوش بن جودرز.»^۲ ابن الاثیر نیز این قول را تأیید میکند و میگوید «کان حراً و اسمہ ابراهیم بن عثمان بن بشار بن سدوس بن جودرز من ولد بزرجمهر و یکنی ابا اسحق ولد باصبهان و نشأ بالكوفه.»^۳ در این باره حمدالله مستوفی چنین می‌آورد:

«واذ خراسان ابومسلم عبدالرحمن از نسل شیدوش که معاصر کیخسرو بود. پرورده عیسی بن معقل جدا بودلف.»^۴ صاحب مجمل التواریخ و القصص راجع به اینکه ابومسلم از جد خود شیدوش در جمیع عادات و اخلاق و حتی طرز و رنگ لباس پوشیدن تقلید میکرده است چنین گوید: «ابومسلم همچنان سیاه پوشیدنی اختیار کرد که شیدوش کرد بر رفتن و کشتن سیاوش و بدان جامه پیش کیکاوس اندر رفت و هیچ نماز نکرد. گفت نه سلام و نه سجده ترا و از آن پس هرگز نخنیدی مگر در جنگ و ابومسلم را همان عادت بود.»^۵ همین مؤلف در جای دیگر راجع به جامه سیاه ابومسلم میگوید: «و علامت و کسوت بنی امیه سبز بودی از پیشتر. ابومسلم خواست که خلاف آن کند پس در خانه تنها بنشست و غلامان را بفرمود که زرد و سفید و سرخ و کبود و همه

۱- مجمل التواریخ و القصص ص ۳۱۵

۲- حاشیه مجمل التواریخ ص ۳۱۵

۳- آزاد مردی که نامش ابراهیم بن عثمان بشار بن سدوس بن جودرز از تبار بزرگمهر بود ابواسحق نامیده میشد در اصفهان متولد شد و در کوفه قیام کرد. الکامل جلد چهارم ص ۲۵۲

۴- تاریخ گزیده ص ۲۸۲

۵- مجمل التواریخ ص ۳۱۵

لون جامه هادر پوشید و پیش وی اندر آمد . چون بر آخر همه با جامه سیاه اندر آمد عمامه وردا و قبا در آن شکوهی و هیبتی یافت . پس از آن کسوت سیاه فرمود و در پوشید.^۱

چنانکه اشاره شد بعضی از مورخین ابومسلم را از مردم ماخان (ماخوان) یکی از قراء نزدیک مرو میدانند . در تأیید این قول مؤلف روضات الجنات چنین گوید: « حافظ امر و گوید ابومسلم از مرو خروج کرد و وطن او دهکده ماخان از توابع آن شهر بود. »^۲ قاضی احمد غفاری نیز به مروزی بودن ابومسلم اشاره میکند در آنجا که آورده است: « ابومسلم را صاحب الدوله میگفتند و گویند او اصلش از اصفهان بود . چون در مرو خروج نمود بمرویی اشتهار یافت . بعضی را اعتقاد آنست که او از اولاد گودرز بن کشواد است. »^۳

مؤلف ریحانة الادب راجع به اختلاف مورخین در نسب ابومسلم چنین مینویسد: « نسب ابومسلم و عربی و عجمی نژاد بودن وی فی مابین ارباب سیر محل خلاف و نظر و موافق نوشته بعضی نام اصلی عجمی او پیش از قبول اسلام بهزاد و نام اصلی پدرش هم بنداد هر مرز بوده و بعد از تشرف باسلام نام خودش را به عبد الرحمن و پدرش را نیز به مسلم یا عثمان یا ابراهیم تبدیل دادند... بعضی دیگر از اکرادش دانند. »^۴

همانطور که گفته شد ابومسلم در سال ۱۲۹ هجری قمری قیام ابومسلم
بامر ابراهیم امام در خراسان آشکارا شروع بتبلیغ بفتح عباسیان و گرفتن بیعت جهت آنان کرد و از آن پس پیروان خویش را دستور داد جامه سیاه برتن کنند و باین ترتیب متحدالشکل شوند ، این جماعت به اتفاق سلیمان بن کثیر یکی از سرداران زبردست ابومسلم در نزدیکی مرو گرد آمدند (۲۵ رمضان ۱۲۹ هجری - ۷۴۶ میلادی) و بنا گفته مؤلف حبیب السیر در شب ۲۶ رمضان آتش بسیار برافروختند و در روز اول ماه شعبان ابومسلم به

۱- مجمع التواریخ ۳۱۷

۲- روضات الجنات جلد اول ص ۲۷۴

۳- تاریخ نگارستان ص ۲۷

۴- ریحانة الادب جلد پنجم تألیف محمد علی مدرس تبریزی ص ۱۷۱

سلیمان بن کثیر دستورداد برخلاف سنت امویان نماز روز عید فطر را بدون اذان واقامه بجای آورد و خود بر منبر رفت و با فصاحت و بلاغت تمام خط ۴ خواند و چون از منبر پائین آمد بساط غذا گسترده و جمیع همراهان خویش را اطعام کرد. از آن پس پیروان ابومسلم رو بفرزونی گذاشتند و موجب بیم و هراس نصر بن سیار والی خراسان شدند و بهمین مناسبت نصر بمروان نوشت که دو بیست هزار نفر مرد از جان گذشته و فداکار گرد ابومسلم جمع آمده اند. مروان که در نقاط دیگر متصرفات اسلامی مشغول زدو خورد بود اعتنائی بگفته نصر بن سیار نکرد و کار او را آسان گرفت. همین عدم توجه مروان بامور خراسان باعث شد که قدرت ابومسلم روز افزون گردد.

ادوارد برون در تاریخ ادبی خود میگوید: ابومسلم در قریه سیفدنج نزدیک مرو پرچم سیاه عباسیان را برافراشت و روی آن آیه شریفه «اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم تقدیر» را نوشت. از آن پس دسته دسته ایرانیان نسا و ابیورد و هرات و مرو و رود و پوشنگ و طالقان و نیشابور و سرخس و صفانیان (چغانیان) و طخارستان و ختل و کش و نخشب بوی پیوستند و آماده قیام بر ضد مروان شدند^۱

چون کار ابومسلم رونق گرفت نامه ای به نصر بن سیار که مشغول نزاع با خدیج کرمانی رقیب خویش بود نوشت و او را دعوت به بیعت کرد. نصر زیر بار بیعت نرفت و بنا بقولی پس از شش ماه و بقول دیگر بعد از یکسال و نیم جمعی از کسان خویش را بفرماندهی غلام خود یزید مأمور جنگ با ابومسلم کرد و ابومسلم نیز مالک بن هیشم خزاعی را بمقابله وی فرستاد. جنگ سختی بین طرفین در گرفت و کسان نصر بن سیار شکست خوردند و یکی از امرا لشکر ابومسلم یزید را مجروح و اسیر نمود و چون یزید از زخمی که برداشته بود هینالید ابومسلم امر بمداوای او داد. ابومسلم یزید را پس از بهبود کامل آزاد کرد و وی مراتب پذیرائی و مهر و محبت ابومسلم را نسبت بخود با اطلاع مخدوم خویش رساند و گفت دیری نباید که مهم او انجام پذیرد و کار وی بالا گیرد.

۱ - تاریخ ادبی ترجمه دانشمند محترم علی پاشا صالح ص ۳۵۱ - ۳۵۵

مقارن آن احوال نصر بن سیار بخدعه خدیع کرمانی را کشت و علی بن خدیع بخونخواهی پدر بر ضد نصر قیام کرد و قوای قوم ربیعہ نیز کسه بین سپاهیان نصر بودند باو پیوستند. علی بن خدیع از ابو مسلم درخواست مساعدت کرد و ابو مسلم دستور داد بمرو رود تا خود بوی پیوندد. پس از آن سردار نامی ایران از ماخان بیرون آمد و در نزدیکی مرو نصر بن سیار را از پای در آورد. نصر از آنجا بسرخس و سپس بطوس و از طوس به ری رفت. ولی در ری بیمار شد و او را بساوه بردند و در همانجا بدرود حیات گفت. این قول را ابن الاثیر^۱ نیز تأیید میکند و سال فوت او را نیمه ۱۳۱ مینویسد. اما هندوشاه نخجوانی معتقد است که ابو مسلم ویرا کشته است و چنین گوید:

«ابو مسلم چون لشکر و آلات و سلاح بسیار جمع کرد و خراسان را متخلص گردانید نصر سیار از او بگریخت و ابو مسلم در عقب او تا بدامغان رفت و آنجا نصر سیار را بگرفت و بکشت و بفرمود تا مثلش کردند»^۲.
محاربه بین لشکر خراسان و مروان حمار و شکست این خلیفه و روی کار آمدن سلسله عباسیان را در جای خود بیان کردیم. در اینجا بذکر مطالب دیگر که بابو مسلم مربوط میشود میپردازیم.

رفتن ابو مسلم ابو مسلم در سال ۱۳۶ هجری (۷۵۳ میلادی) از خراسان به اربار خدمت سفاح آمد و از وی اجازه رفتن بحج گرفت در مدت اقامت ابو مسلم در اربار ابو جعفر منصور برادر خلیفه پیوسته سفاح را تحریک بقتل این رادمرد ایرانی میکرد. سفاح که قتل ابو مسلم را بجای زحماتی که در راه روی کار آمدن عباسیان تحمل کرده بود نمک ناشناسی و برخلاف مردی و مردانگی میدانست بگفته برادر خویش اعتنائی نکرد و در اکرام ابو مسلم سعی زیاد نمود و او را در رفتن بسفر حج اجازت داد و امارت قافله حج را به ابو جعفر منصور سپرد و ابو مسلم را گفت منصور مدتیست التماس این مقام را کرده است و او را وعده داده ام و خلف وعده نتوانم کرد. ابو مسلم برخلاف میل خویش باتفاق ابو جعفر منصور راه سفر مکه را در پیش

۱ - الکامل جلد چهارم ص ۳۱۷

۲ - تجارب السلف ص ۹۰

گرفت. میگویند در این سفر باروبنه و اثاث مطبخ ابو مسلم را دو بیست شتر حمل میکرد و بمنظور بی اعتنائی بابو جعفر سردار ایرانی پیوسته يك منزل از وی جلو تر میراند و ضمن راه دستو داده چیک از افراد قافله حج نباید بطبخ غذا مبادرت کند؛ چه جملگی میهمان او هستند. چون قافله حج از زیارت خانه خدا برگشت خبر فوت خلیفه انتشار یافت. ابو جعفر ابو مسلم را باتفاق ده هزار نفر بجانب انبار فرستاد تا مقدمات ورود وی را فراهم سازد و از بروز اغتشاش جلوگیری کند. سپس خود بدنبال ابو مسلم راه انبار را در پیش گرفت و بر مسند خلافت نشست.^۱

دفع عبدالله بن علی توسط ابو مسلم
چون عبدالله بن علی بن عبدالله عم ابو جعفر منصور دعوی خلافت میکرد ابو جعفر خلیفه ابو مسلم را مامور رفع فتنه وی نمود. ابو مسلم نیز با جمعی کثیر از سپاهیان خویش در نصیبین با عبدالله مقابل شد. عبدالله برای مقاومت در مقابل ابو مسلم گردا گرد اردوگاه خود خندق تعبیه کرده بود بهمین مناسبت جنگ بین طرفین پنج ماه طول کشید و ابو مسلم سرانجام در اواخر جمادی الثانیه سال ۱۳۷ هجری بر خصم غالب آمد و همراهان عبدالله هزیمت جستند و خود او به بصره نزد برادرش سلیمان بن علی رفت. گویند موقعیکه ابو مسلم مامور جنگ با عبدالله شد شرمه که سرور افاضل زمان خود بود و استاد منشیان با ابو مسلم گفت: بارنود خراسان بچنگ عم خلیفه میروی و او باشیر مردان شام از حزم دورست. ابو مسلم گفت تو به آراستن سخنان جزل و اختراع معانی باریک به صد درجه از من برتری. اما در کار حرب و آئین کارزار هزاریک از آنچه من دانم تو ندانی. . . . برفت و بعد از محاربات بسیار عبدالله بن علی را منهزم به بصره گریزانید.^۲

قتل ابو مسلم
ابن الاثیر در خصوص علت خشم منصور خلیفه بر ابو مسلم و پروراندن سودای قتل او در سرچنین میگوید: «چون ابو مسلم عبدالله علی

۱- الکامل ابن الاثیر جلد چهارم ص ۳۴۵

۲- تاریخ گزیده ص ۲۹۳

عم منصور را شکست داد منصور ابوالخصیب را با مکتوبی نزد او فرستاد که غنائم جنگ را جمع آوری کند. ابو مسلم خلیفه را بباد ناسزا گرفت و گفت: انا امین علی الدماء خائن فی الاموال^۱ چون ابوالخصیب بخمدمت آمد و ماوقع را بعرض او رساند خلیفه سخت بیمناک شد و ترسید ابو مسلم به خراسان رود و طغیان آغازد پس در صدد قتل او برآمد.^۲

مورخین دیگر از آن جمله مؤلف کتاب حبیب السیر این واقعه را بطریق ذیل نقل میکنند و میگویند پس از خاتمه کار عبداله بن علی خلیفه ابوالخصیب را با نامه ای مشعر بر آنکه مأموریت تقسیم غنائم جنگ با اوست نزد ابو مسلم کسبیل داشت. ابو مسلم را این اهانت ناخوش آمد و نامه را پیش مالک بن هیشم انداخت تا بخواند و با این عمل خلیفه را استخفاف کرد چون حالت غضب و بر آشفتگی ابو مسلم بنظر حسن بن قحطبه و حمید بن قحطبه که در آن مجلس حضور داشتند رسید آن دو تن هر یک مکتوبی جداگانه با ابو ایوب و زید و منصور خلیفه نوشتند و آنرا از تغییر احوال ابو مسلم اطلاع دادند. خلیفه که از این خبر آگاهی یافت سخت بر آشفت و در قتل ابو مسلم مصمم گردید. حمد الله مستوفی در این باب چنین آورده است:

«چون ابو مسلم سپاه عبداله بن علی را بشکست و غنائم بسیار در دست او آمد ابو جعفر یقظین را بطلب خمس غنائم فرستاد. ابو مسلم نامه خلیفه بینداخت و گفت: پسر سلامه که باشد و او را چه حد آنست که از من اموال خواهد. چون خبر بخلیفه رسید جواب نوشت که از سر آن غنائم برخاستیم و امارت شام و خراسان بر تو مقرر است. چه سعی تو در این دولت زیادت از آن است که با مثال این معانی مقابله توان کرد. باید که بر شام نائبی بگماری و روی بدر گاه آری که در کلیات امور ملک بتو احتیاج است. ابو مسلم جواب داد که چه حاجت که پسر سلامه مرا امارت دهد. من خود بزخم شمشیر دارم. حسن بن

۱- من امین در ریختن خون مردم هستم اما خائن در اموال.

۲- الکامل جلد چهارم ص ۳۵۰

قحطبه ملازم بود بخلیفه نوشت که آن دیو که در دماغ عمت جای کرده بود اکنون در درون ابومسلم است. یعنی هوس خلافت دارد.^۱ ظاهرأ حمدالله مستوفی در آوردن حکومت شام و خراسان مرتکب اشتباه شده است. چون خلیفه باو وعده حکومت شام و مصر را داده بود نه شام و خراسان را. در هر صورت ابومسلم پس از آنکه از قصد خلیفه نسبت بخود اطلاع یافت همراهان خویش را خطاب کرد و گفت مرا عجب آید از اینکه خلیفه میدانند خراسان از آن من است و مرا حکومت شام و مصر میدهد. پس راه خراسان را در پیش گرفت تا بری رسید. درری نیز حمید مرورودی از طرف خلیفه بملاقات او آمد و ویرا بمراجعت نصیحت کرد.

از طرف دیگر ابوداود که از جانب ابومسلم در خراسان حکومت میکرد نامه ای جهت افرستاد و ویرا بلزوم اطاعت امر خلیفه گوشزد نمود. از اینجا ابومسلم فهمید که خلیفه در مزاج وی نیز رخنه کرده است. بنابراین از رفتن بخراسان متوهم شد که مبادا ابوداود بر سر جنگ وجدال آید. پس قصد رفتن نزد خلیفه را نمود. اما قبل از حرکت ابومسلم بنا بصلاحدید همراهان خویش ابواسحق مروزی را نزد خلیفه فرستاد تا بالطایف الحیل از قصد خلیفه نسبت بخود آگاهی یابد. این فرستاده پس از بازگشت ابومسلم را گفت خلیفه با تو بر سر مهر و محبت است. خواص ابومسلم دانستند در این آرامش و ملایمت و رفت و آمد فرستادگان مخصوصاً ابواسحق سری نهفته است که با حقیقت امر مغایرت دارد و خلیفه از قتل ابومسلم نمیگذرد. حقیقت امر نیز همین بود. چه خلیفه به ابواسحق وعده حکومت خراسان را داده بود تا ابومسلم را بفریبند و وی را وادار ببازگشت بعراق عرب نماید. هر چند مالک بن هیشم که نسبت بابومسلم ارادت می ورزید او را از رفتن نزد خلیفه منع کرد مگر ثمر واقع نگردید و ابومسلم بجانب مداین مقرر خلیفه حرکت کرد و چون باریافت خلیفه در حق وی مهربانی و ملامت تمام روا داشت و سه روز او را جهت استراحت آزاد گذاشت و گفت پس از آن بخدمت آید. ولی عثمان بن نهیک را باجمعی دیگر از

سپاهیان و امرا از آنجمله شیب بن واج و ابوحنیفه حر بن قیس دستور داد وقتی ابومسلم بدر بار آید در پشت پرده مخفی باشند و هنگامیکه دست بردستزند وارد شوند و کار او را بسازند.^۱

هندوشاه نخجوانی بهانه قصد جان ابومسلم را توسط خلیفه چنین میآورد: «ابومسلم گفت با مثل من این سخنها نگویند بازحمتی که جهت دولت شما کشیده‌ام. منصور درخشم شد و او را دشنام داد و گفت آنچه تو کردی اگر کشیز سیاه بودی همین توانستی کرد و آنچه تو یافتی بدولت مایافتی. ابومسلم گفت این سخنان را بگذار که من جز از خدا از کس دیگر نترسم»^۲

از مجموع گفته مورخین این مطلب پیدا است که سرنوشت خلفای عباسی آغشته بگول و فریب و تزویر و حيله و ریا بوده است و چون بدستگیری ایرانیان بر کرسی دولت نشستند مردی و مردانگی را زیر پای نهادند و کسی را که مایه عظمت و جلال آنها شده بود بشرحی که خواهد آمد بفجیع ترین وضعی از پای در آوردند. بهر حال چون سه روز مهلت بسر آمد ابومسلم بخدمت خلیفه رفت و خلیفه گفت شنیده‌ام در جنگ با عبدالله بن علی دوشمشیر مرصع بدست آورده‌ای و مرا از وجود آنها اطلاع نداده‌ای. شمشیرها کجاست. ابومسلم شمشیر خود را از کمر بر گرفت و بوی داد و گفت این شمشیر یکی از آن دو است. در این موقع بود که خلیفه چنانکه اشارت رفت دست بردست زد و آن عده‌ای که پنهان بودند در آمدند و ابومسلم را که سلاح نداشت بضر خنجر بنا مردی از پشت زدند. (چهارشنبه ۲۵ شعبان سال ۱۳۷ هجری)

مؤلف تجارب السلف راجع بقتل ابومسلم حامی عباسیان و کسی که خلافت را بخاندان آنان انتقال داده بود چنین می نویسد: «بفرمود شخص او را بعد از آنکه کشته بودند در بساطی پیچیدند و در گوشه خانه بنهادند. عیسی بن موسی ابن محمد از بزرگان عباسیان که با ابومسلم دوستی داشت وارد شد و گفت: یا امیر المؤمنین ابومسلم کجاست. منصور گفت آنجا کشته و پیچیده در بساط.

۱ - الکامل جلد چهارم ص ۳۵۴

۲ - تجارب السلف ص ۱۱۴

عیسی گفت بعد از آنکه او را امان فرمودی و آنجمله رنجها که جهت کار شما دید این غدر مستحسن ندارند»^۱

معین الدین محمد زمچی اسفزدی در بخش اول کتاب روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات راجع بنامه ای که منصور خلیفه دبیر ابومسلم را دستور داد از قول وی بخراسان بنویسد چنین می آورد: «و گویند در آن روزیکه ابومسلم را کشته بودند و در گلیمی پیچیده و در گوشه خانه نهاده و انگشترین او را منصور خلیفه در دست داشت دبیر ابومسلم در پیش خلیفه درآمد. منصور او را گفت از زبان ابومسلم نامه ای بعمال او بنویس و پیشم آور تا مهر کنم. دبیر نشست و نامه ای نوشت از زبان عبدالرحمن مسلم بفلان و فلان که باید آنچه در تصرف تو است فی الحال بعمال امیر المؤمنین تسلیم نمائی. چون نامه پیش منصور برد بخواند. گفت توجه دانستی که مقصود من از نامه این معنی بود بی آنکه من بتو بگویم. دبیر گفت ای امیر المؤمنین ابومسلم کشته شد و در گلیم پیچیده از زبان او بعمالان او غیر از این چه توان نوشت. خلیفه گفت: که چه عاقل مردمانیست شما ای اهل خراسان.»^۲

در تاریخ قتل ابومسلم خراسانی جمیع مورخان ثقه بایکدیگر متفق القول هستند و این امر را در بیست و پنجم شعبان سال ۱۳۷ هجری میدانند. ولی مؤلف ریحانة الادب در این مورد اختلاف آرا را ذکر میکند و میگوید: «در سال یکصد و سی و هفتم و یا بقول بعضی در سی و ششم و بعضی دیگر در چهارم هجرت در شهر رومیة المداین که از جمله مداین کسری و در ساحل دجله نزدیکی انبار در هفت فرسخی بغداد است بامکر و حيله بقتلش آوردند.»^۳

ابومسلم معروف بصاحب الدعوة و صاحب الدوله «کوتاه بالای صفات و اخلاق گندم گون پا کیزه پوست شیرین منظر فراخ پشت کوتاه ساق بود»^۴ مؤلف مجمل التواریخ و القصص میگوید: «این ابومسلم ابومسلم

۱ - تجارب السلف ص ۱۱۴ - ۱۱۵

۲ - روضات الجنات ص ۸۹ - ۹۰

۳ - ریحانة الادب جلد پنجم ص ۱۷۱

۴ - تاریخ نگارستان ص ۲۸

سخت عظیم داهی و فاضل و عاقل بیرون آمد. ^۱ و بنا بگفته ابن الاثیر ^۲ علم حدیث را نزد عکرمه و ابی الزبیر المکی و ثابت البنانی و محمد بن علی بن عبدالله بن عباس و السدیر آموخت و صاحب رأی و عقل و تدبیر و حزم فراوان بود و محمد علی مدرس تبریزی صفات و اخلاق او را در ریحانة الادب باین نحو شرح میدهد :

« مردی بوده دورانندیش و با تمکین و وقار و باناموس و غیرت و در ادبیات و اشعار هر دو زبان عربی و فارسی دارای تمام فصاحت و بلاغت و طلاقت و در انجام مرام خود همتی سرشار داشت ... و از کثرت وقار و متانت در استماع فتوحات عظیمه اثر فرح و انبساطی در وی ظاهر نگشته و در شداید و بلایا هم اندوه و ملال را بردل خود راه نداده و اصلاً حالتش تغییر نکرده و در غیر موقع مقتضی خنده نکردی و نیز سالی زیاده بر یکبار بازن هم بستر نشده و میگفته است که مجامعت نسوان جنون است و سالی يك جنون در حق انسان کافیهست و از کثرت غیرتی که در باره خانواده اش داشته کسی داخل قصر او نشدی و اسبی را که شب زفاف عروسش بر آن سوار بود کشته و زینش را هم سوختند که مردی دیگر بر آن سوار نشود. ^۳ و در همین مورد و کثرت جود و سخاوت و بذل و بخشش و جاه و جلال ابو مسلم قاضی احمد غفاری شرح ذیل را در تاریخ نگارستان آورده است :

« در امور ملکی بحدی بود که هر گز هزل نمودی و خنده نکردی مگر در جنگ و از اتفاقات گودرز نیز این حال داشته. از فتوحات هر چند طرب افزا بودی خوشحال نشدی و از مکروهات اگر چه محنت آمیز بودی ملال و کلال بدوراه نیافتی ... بزبان عربی و فارسی تکلم نمودی و سه زن داشت و در سالی زیاده از یک نوبت با زنان صحبت نداشتی. هزار نفر عملة مطبخ و هزار و دو بیست بار گیر آلات مطبخ او را می کشیدند و بغیر گاو و مرغ همه روزه یکصد و سی گوسفند در شیلان او بکار رفتی. چون در شهر سنه ست و ثلاثین و مائه

۱- مجمل التواریخ و القمص ص ۳۱۵

۲- الکامل جلد چهارم ص ۳۵۶

۳- ریحانة الادب جلد پنجم ص ۱۷۱-۱۷۲

از خراسان متوجه حج شد حکم کرد و تهدید بقتل نمود که هیچکس از اهل قافله طعام نپزند بلکه آنقدر که خواهند از مطبخ او ببرند و در خلال آن حال روزی شخصی برای مریضی آش می پخت ابو مسلم بمظنه آنکه بخلاف حکم او طعام می پزد خواست که او را برنجاند. او حال را بیان کرد. بعد از آن مقرر کرد که هر روز چند دیک و یوغان جهت هر مریض در مطبخ او ترتیب نمایند.^۱ از آنچه از گفته مورخین آوردیم میتوان مطالب ذیل را درک کرد: ابو مسلم در زبان فارسی و عربی با کمال فصاحت و بلاغت تکلم میکرد و متانت و رزانت تمام داشت. هیچگاه لبخند بر لبان نمی آورد و عبوس بود. روزی یکبار بیشتر طعام نمی خورد و در مقابل وقایع و حوادث ناگوار ملال و اندوه بخود راه نمیداد و چون کوه برجای می ایستاد. با کثرت مال و منال اظهار شادمانی نمی کرد و از تقصیر گناهکاران نمیگذشت و جز با شمشیر جزای بدکاران را نمیداد. بسیار دلیر و شجاع و عاقل و صاحب تدبیر و از رفتار و کردار وی جوانمردی و بزرگواری آشکار بود. میگویند از وی پرسیدند چگونه بدین مقام رسیدی. گفت کار امروز را فردا نیفکنم. معروفست مأمون خلیفه عباسی غالباً بر زبان میآورد که بزرگان زمانه سه تن بودند: اسکندر و اردشیر و ابو مسلم و اینان سنگینی بار حکومت را بر گردن داشتند.

پیروان ابو مسلم را مسلمیه میگفتند و اعتقاد داشتند که ابو مسلم از میان نرفته و در جبال ری محبوس است. برخی او را امام وعده ای پیغمبر مرسل از طرف زرتشت میدانستند. جماعتی دیگر بر آن بودند که ابو مسلم یکی از بازماندگان زرتشت یا اشه درما (هوشیدر ماه) همان موعودی بود که زرتشتیان انتظار ظهور او را دارند و چون ابو مسلم باز گردد جهان بزیور عدل و داد آراسته میشود.

بشر در این عالم عظیم تحت تأثیر زمان و مکان و طبیعت و تحولاتی که از قدرت او خارج است مشغول فعالیت میباشد .

علم تاریخ این حرکات را ثبت میکند و مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهد .

تاریخ علمی است که ساخته بشر و اصول و قواعدش تنظیم شده فکر اوست . علمی است که رویدادها را در سینه زمان نقش میکند .

جنگ شاه اسماعیل صفوی

بازرگان

نوشته: دکتر مجیر شیبیر

پس از مرگ تیمور و تجزیه امپراطوری تیموریان، در حالی که ایران گرفتار هرج و مرج بود و در گوشه و کنار یاغیان و گردنکشان برای خود حکومتی خودمختار تشکیل داده بودند، دو نیروی سیاسی در خاور و باختر ایران در شرف تکوین بود: یکی از بکان و دیگر امپراطوری عثمانی. امپراطوری عثمانی که در اروپا تا اطریش بسط یافته بود، در شرق نیز گسترش می یافت، چون پس از انهدام خلافت عباسیان بدست هلاکو خان مغول، سلاطین عثمانی و بخصوص سلطان سلیم اول فکر خلافت مسلمین در سر می پروراندند

و کوشش داشتند تا تمام کشورهای اسلامی منجمله ایران را که در انحطاط بسر می بردند، احیاء نموده و بر آنها فرمانروائی کنند.

اما اوزون حسن پادشاه آق قویونلو که توانسته بود حکومتی مقتدر در دیار بکر، نواحی شمال باختری ایران، بین النهرین و ارمنستان تأسیس کند و تبریز را پایتخت خود قرار دهد موفق گردید موقتاً جلوی سیاست جاه طلبی و کشورگشائی آنها را بگیرد.

ازبکان نیز پس از مرگ تیمور توانسته بودند در خاور ایران قدرتی بیابند و بتأسیس حکومتی دست بزنند، و در ضمن کوشش داشتند قسمتی از خاک کشور ما را بسرزمینهای موروثی خود ملحق سازند.

ازبکان که از استپ های آسیا آمده بودند، از متحدین تیمور بشمار می رفتند، رئیس آنها ابوالخیر سلطان پسر دولت شیخ دو پسر داشت یکی از آنها شاه بوداغ سلطان بود که بجای پدر بزرگش بریاست ازبکان رسید و در خانای قپچاق حکومت می نمود، و پس از آنکه از ضعف حکومت سلطان حسین میرزای تیموری با خبر گردید، سرزمینهای متعلق بوی را بتدریج تصاحب کرد.

پس از اشغال سمرقند و بخارا در ۹۰۵ هجری بلخ را محاصره نمود، ولی از حسین میرزا شکست خورد.

باین ترتیب خان ازبک توانست در ماوراءالنهر حکومتی جدید تشکیل دهد که پایتخت آن سمرقند بود، و هر آن امکان داشت تمامیت ارضی ایران را مورد تهدید قرار دهد، درحالیکه حکومت تیموریان، یعنی تنها قدرت سیاسی که ممکن بود از پیشرفت ازبکان جلو گیری کند، گرفتار هرج و مرج شده و روبزوال می رفت.

پس از مرگ سلطان حسین بایقرا پادشاه تیموری، محمد شاهبخت خان معروف به شیبک خان ازبک که در ۸۵۵ هجری متولد شده بود، بجای شاه بوداغ سلطان بریاست ازبکان رسید. وی بعزت داشتن طبع شعر و بمناسبت

نام جدش شیبان خان، تخلص شیبانی یافته بود و بنام شیبانی خان معروف شده بود.^۱

شیبک خان پس از مرگ شاه تیموری از جیحون گذشت، و برای تصرف حکومت بدیع الزمان جانشین سلطان حسین در ۹۱۱ هجری به ایران لشکر کشید، و پس از تصرف سمرقند به بخارا که در آن بابر^۲ شاهزاده تیموری حکومت می نمود حمله برد و آنجا را نیز متصرف شد، سپس ب فکر حمله به خراسان افتاد.

همینکه با فرستادن سفیر بدربار بدیع الزمان میرزا فهمید که پادشاه تیموری قادر بمقابله با وی نیست، بیدرنگ به خراسان تاخت و آنجا را به آسانی فتح نمود و به پیشروی خود تا جرجان (گرگان) ادامه داد، و چون در مقابل خود مقاومتی ندید ب فکر تصرف دامغان افتاده در ضمن کرمان را نیز غارت و خراب کرد.

با این پیروزی ها شیبک خان توانست تسلط خود را بر نواحی خاوری ایران مسلم سازد؛ یعنی بر قسمت بزرگی از افغانستان، سراسر خراسان و استرآباد دست یافت و مرزهای کشورش از باختر و جنوب تا نواحی عراق عجم، کرمان و یزد بسط یافت و بانواحی متصرفی شاه اسمعیل صفوی همسایه شد، و بزودی با این رقیب سرسخت و زورمند روبرو گردید.

شاه اسمعیل صفوی که توانسته بود بنواحی باختری ایران دست یابد، ب فکر تصرف نواحی باختری کشور خود افتاد و بزودی با شیبک خان وارد جنگ گردید، و مانع از فتوحات وی شد.

تهاجم جدید ازبکان، یعنی چادر نشینان آسیای مرکزی به ایران، کمتر از یک قرن پس از مرگ تیمور، نشانه ای بود از تهاجمات مرتب و بعدی این

۱ - ایل جوجی خان از زمان سلطنت ازبک خان از خاندان چنگیز بایل ازبک معروف شد.

۲ - بابر شاهزاده تیموری و پسر عمر شیخ پسر تیمور بود. وی مؤسس سلسله تیموری بنام مغول بزرگ در هندوستان بسال ۹۳۳ هجری بود.

اقوام باین سرزمین ، چون این مرتبه برخلاف تهاجمات گذشته آنها نتیجۀ عوامل طبیعی نبود ، بلکه بیشتر در اثر بهم خوردن آرامش اجتماعی بود ، که پس از انهدام قدرت تیموریان در این منطقه وسیع رخ داده بود .
تا این موقع شاه اسمعیل رسماً با ازبکان از در مخاصمت درنیامده بود ، اما عللی موجب شد که شهریار صفوی وادار بحمله به خراسان ، و بیرون راندن آنها گردد . شیبک خان پس از تصرف خراسان همانطوریکه ذکر شد به کرمان حمله برد و سرگرمی شاه ایران در در بند شیروان سبب شد که مهاجمان ازبک در ۹۱۵ هجری خواجه شیخ محمد کلانتر کرمان را کشته و شهر کرمان را خراب نمایند .

در این موقع شاه اسمعیل بعلت گرفتاریهای داخلی ، برای ابراز حسن تفاهم سفیری بدر بار شیبک خان فرستاد ، ولی فرستاده شاه ایران بدون نتیجه باز گشت . باردوم شاه محی الدین الیاس شیخ زاده لاهیجی را بانامه ای بنمایندگی از طرف خود نزد خان ازبک فرستاد ، اما باز به نتیجه مطلوب نرسید .

در این نامه شیبک خان را بسبب حمله بیجهت به کرمان سخت نکوهش نموده ، و در پایان نامه متذکر شده بود که کرمان قلمرو موروثی وی می باشد . شیبک خان بعلت کینه دیرینه ای که نسبت به شاه اسمعیل داشت نامه ای گستاخانه توسط کمال الدین ابیوردی برای او فرستاد و در آن اظهار داشت : بدرستی درک نمی کند بچه دلیل شاه اسمعیل ادعای خود را نسبت بتاج و تخت ایران توجیه می نماید ، چون جانشینی متعلق بنسل ذکور است نه اثاث ؛ یعنی متعلق بنسل پدری است نه مادری ، و ازدواج پدر بزرگش با خواهر اوزون حسن هیچگونه حقی بتاج و تخت ایران باو نمیدهد ، و ادعای موروثی بودن کرمان سخنی پوچ و بی معنی است ، و این خویشاوندی مادری با اوزون حسن دلیل حقانیت وی بر حکمرانی کرمان نمی باشد ... و در پایان نامه اضافه نمود که اگر شغل پدرت را فراموش کرده ای هدیه ای برایت فرستادم تا خاطرۀ آنرا در تو زنده کند ، اما اگر بخواهی براری که سلطنت تکیه زنی بخاطر داشته باش

۱ - منظور شیخ جنید بود که با خواهر اوزون حسن شاه آق قویونلو ازدواج نمود .

که تنها راه نیل بآن شرکت در نبردهای خونین و بازی بالبه تیغ های پولادین است ، هم چنین خاطر نشان ساخت که چون وی بعنوان يك مسلمان واقعی آهنگ زیارت خانه خدا را دارد مایل است در هنگام عزیمت در محلی که قبلاً تعیین گردد با وی ملاقات کند ، سپس يك روبنده و يك کشکول برای شهریار ایران فرستاد .

در ضمن از او خواست که حق او را بسلطنت پارس بشناسد . چون معتقد است که سلطنت پارس حق مسلم جدا و ابوالخیر خان میباشد و بایستی دستور دهد که خطبا در مسجد ابتدا نام خان بزرگ شیبک خان را ذکر نمایند ، و بنام وی سکه زنند .

متن نامه شیبک خان از يك بدین مضمون بود :

نامه شیبک خان از يك

به شاه اسمعیل اول

اسماعیل داروغه ، بعنایت بلانهایت سلطانی شرف اختصاص یافته ، بداند که تدبیر امور مملکت داری دو تسخیر بلاد و تقمیع اعادی ، و تکثیر افاض بدایع خیر آثار ، و رونق بقاع خیر جان افزا ، از عهد ازل فیاض لم یزل بقبضه اقتدار و افاضل اختیار جد بزرگوار سعید شهید ما ، طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه تقویت فرموده ، و سریر عدالت و مرحمت در بار گناه عطوفت و رفعت جهانیانی بخطیئه سیاست ما قیام یافته و سکه شیرمردی در ضرابخانه دلیری و فیروزی بالقاب همایون ماموش گشته ، و صدای امامت و ندای خلافت از هاتف غیب بما رسیده ، پس بدلیل معلوم میشود از قول حضرت رسالت پناه ، صلی الله علیه و آله ، که فرمود الولد سراپه ، مقرر است که میراثی که از پدر مساند بپسر میرسد و مستحق و سزاوار اولاد است ، و دیگر از روی اصطلاح عقلی آنکه شب ظلمانی که پیدا شد و ستارگان در آسمان پدید آمدند ، بتخصیص سهیل از محلی که طلوع نمود يك نیزه تقریباً از سر کوه بر آید و رنگ خود را زرد نموده ساعتی بلرزد ، از هیبت طلوع نمودن آفتاب ، چون صبح صادق دمیدن

گیرد، بهمان محل که برآمده بود فرو رود. همچنین ظهور ما از جانب مشرق و طلوع او از حد مغرب^۱، از طلوع سهیل و آفتاب قیاس کند.

دیگر آنکه چون زیارت کعبه معظمه زاده الله تشریفاً و تعظیماً، رکنی از ارکان اسلام است و فرض بر همه مسلمانان، باید که تمامی راههایی که متعلق براه کعبه معظمه است، ساخته و پرداخته نماید، که عسا کر نصرت ما اثر داعیه نموده اند که بزیارت مشرف شوند. ساوری و پیشکش طیار نماید و سکه بالقاب همایون مادر ضرابخانه موشح سازد، و در مساجد هر جمعه القاب جهانگیری مادر خطبه خوانده شود، و خود متوجه پایه سریر اعلی گردد، والا گراز حکم همایون، نفع الله تعالی فی مشارق الارض و مغاربها، عدول و انحراف و تمرد و انصراف و رزد، فرزندان ارجمند دلپسند سعادت مند، ینابیع سلطنت و جهانداری، مبارز ظفر و اقتداری، سیاوش کاوس هوش چنانکه وارد است:

جوان و جوانبخت و روشن ضمیر بد دولت جوان و بتدبیر پیر
 بد دانش بزرگ و بهمت بلند بیمازو دلیر و بدل هوشمند

ابوالمبارز عمادالدین عبیدالله بهادر خان ابقاء الله تعالی را با جماعتی از امرا و لشکریان سرحد بخارا و سمرقند و هزاره و نکودری و غور و غرجستان بسر او خواهم فرستاد، تا او را بقهر و سیاست مقهور سازند و اگر چنانچه مسخر نشود، دیگر فرزندان خلف نوجوان، مقصود سلطنت دوران حافظ، بلاد امن و امان، قاصع الکفر و الطغیان، آنکه هر کب ظفر بهر جای که راندی از مقصود کشور بفتح و فیروزی مفتوح گردانید.

دولتش اندر رکاب و فتح استقبال او هر کجارو مینهد جوق ملایک لشکرش
 در تک دریا نهنگ از برق تیغش می جهد

بیشه‌ها از شیر خالی از خیوف پیکرش
 ابوالفوارس تیمور بهادر خان اطل الله اعماره، با جماعتی از امر اولشکریان سرحد قندهار و بغلان و حصار شادمان و بدخشان و نواحی ترکستان متوجه شوند تا آن ولایت را بکف اختیار و قبضه اقتدار مسخر سازند، و اگر چنانچه، نعوذ بالله، دیگر بار متعذر شود، رایات نصرت شعار فرصت آثار را متوجه

۱ - منظور شاه اسمعیل است.

خواهم فرمود، یعنی هزیر همیشه هیجا اول فرزند اعز، غنچه گل مراد و تسکین جان، وقوت جگر و فواد، آنکه مشهور شده ضرب دلاوری او بهر جا، هزیر همیشه هیجا:

ز ضرب سنانش فلک پشت خم اسیر کمندش دو صد شاه جم
در آورد که تیغ چون بر کشد سر سر کشان را بخون در کشد
ابوالنصر کمال الدین سونجک بهادر خان، اطال الله تعالی عمره، با اجتماع
امرا و مقربان تعیین فرمایم و فرزند درج التاج شجاع الدوران، تمساح جیحون
الصلابة فی الميدان، حمزه بهادر خان در برانقار (میمنه)، و فرزند عمدة الملك
فی الافاق تهمتن بالاستحقاق سلیم الدین مهدی بهادر خان در جوانقار (میسره)
با اجتماع امرا و دلاوران عساگردین، که از اندجان و قند بادام و شاهرخیه و
تاشکند و شهر سبز و اطربا و سیران و اورگنج و خوارزم و جیحون کنسار و
کاشغر و منقت، تا نواحی قپچاق و قلمان مقرر شده که ایستادگی نمایند و با
مخالفان حرب حربا نمایند، و اعیان دولت در آن معر که حاضر باشند، پای
وقار در زمین تهورنگاه دارند و باشد که بتوفیق الله تعالی از خزانه و ینصرک
الله نصراً عزیزاً، نصرت استقبال نماید. اعلام نمایند که در چه محل مقام
مقاومت خواهد بود، والسلام.

شاه اسمعیل در جواب نامه خان ازبک چنین نوشت:

اگر وراثت تنها حق بتاج و تخت را اثبات می کند، نمی داند چطور وی
از خاندان پیشدادیان، کیانیان شاهان ایرانی میباشد، و چطور چنگیز خان
یاوی چنین حقی بسلطنت ایران کهن دارند. سپس باو خبر داد که قصد زیارت
حضرت امام رضا (ع) را دارد، و منتظر است از او پذیرائی شایانی بعمل آید.
در ضمن یک قرقره و یک دوک برای خان ازبک فرستاد و در خاتمه در پاسخ
بسرخنان وی که «عشق بازی با پادشاهی بایستی در میدان نبرد صورت گیرد» چنین
بیان داشت: «من نیز بر این عقیده ام، آگاه باش من کمر همت برای یک نبرد خونین
بمیان بسته ام، و با عز می راسخ پای بر رکاب ظفر نهاده ام: اگر میخواهی با من روبرو
شوی، این تو و میدان جنگ. ما باندازه کافی بتو رحمت آورده ایم، حال بگذار
با حمله های سخت و ضربه های جانکاه در میدان جنگ روبرو شویم...».

متن جواب شاه اسمعیل بنامه شیبک خان

هو الله سبحانه، یا علی مدد، ابوالمظفر سلطان شاه اسمعیل بهادر سیورمیز
الحمد لله علی نعماته و ترادف آلائه، یا علی مدد: بنام آن پروردگاری که دلاوران
ادراک در میدان کبریای او قدم قدوم از سر ساخته اند و شاهبازان بلند پرواز
عقل دراک در اقصای فضای او پرداخته، و ذهن تیزبین فکر از حکمت اقتدار
قدرش شناخته.

هر چه آن برهم نهاده دست حرص و فهم و فکر

کب-ریایش سنگ بطلان اندرو انداخته

در دبیرستان عام لایزالش عقل کل

همچو طفای در بغل لوح بیان انداخته

یا علی مدد، مقصود ازین مقدمات آنکه بعضی از امرای ذوی الاعتبار، چون
نظام الدین دده بیگ، و شجاع الدین لله بیگ را با مردم انبوه و لشکر باشکوه
از قراباغ به دیار بکفر فرستاده بودیم، بر سرعلاء الدوله ذوالقدر که دفع او
نمایند. علاء الدوله مذکور ایشان را غافل ساخته و شبیخون زده و پراکنده
کرد، با قریب سیصد هزار مرد از آب فرات گذشت، چون خبر بما رسید،
بخطا طرم آمد که بخت از او برگشت پس با عون باری تعالی علی الصبح چهارشنبه
با چهارده هزار مرد نامدار جرار نیزه گذار که:

گر عنان ظفر بجنبانند باز دارند چرخ رازمدار

بفتح و فیروزی سوار شدیم. میان ما و اعدا چهل فرسنگ بود، یا علی مدد،
صبح پنجشنبه هنوز آفتاب نورانی سر از دریچه ظلمانی بیرون نیآورده بود
که از آب فرات گذشتیم و سر راه بدان نامردان گرفتیم و دوازده هزار مرد
بعشق دوازده امام جدا کردیم، و از دوازده جانب در آمدیم و دلاوران در میدان بفریاد
و فغان، همه را ورد زبان آنکه، یا علی مدد، و چون آفتاب جهانتاب بر چرخ
نیلی و سپهر زنگاری راست گشت، از لشکر اعدا مقدار یکصد و پنجاه هزار
نامرد را بقتل رسانیدیم و یکصد و پانزده هزار نامرد در آب غرق شدند، چنانچه
از ایشان احدی بیرون نیامد و علاء الدوله برگشته بخت با هفت هزار نامرد
شکسته سلاح و گسسته کمر نه پروای دست و نه پروای سر

آخر فرار برقرار اختیار نمود چون چهار فرسخ راه رفته بود، و بواسطه زخمی که خورده بود هلاک شد^۱ و باقی دیگر با مراد بیک^۲ نامراد ملحق شد، گریخته بدر رفته اند پس تمامی خلفا و غازیان، قریب دویست و پنجاه هزار مرد بفتح و فیروزی و دولت شاهی و روزگار نامتناهی همه راورد زبان آنکه :

شاهها بر آستانه قدر تو یافتم

سرمایه سعادت و اقبال و مهتری

مثلت بحلم و علم و سخاو کرم که دید

آنکس کجا که باتوزند لاف همسری

چون بدولت و اقبال از قرا باغ مراجعت نمودیم، مکتوب مرغوب سلطنت پناه کیوان رتبت منقبت قربت خاقانی محمد شیبانی خان رسید، مضمون آنکه دارالسلطنه هرات را فتح کردیم و اولاد سلطان المبرور خاقان مغفور سلطان حسین بهادر را بقتل رسانیدیم. چون مضمون معلوم شد بر خاطر ما گران آمد.

و نیز داعیه نموده بودند که بدینطرف عزیمت نمایند. دغدغه بخود راه ندهند که بعد از نوروز فیروز سلطانی بیقضای ربانی بطواف آستانه حضرت سلطان الجن والانس سلطان اولیاء، برهان الاصفیا، افضی من قضی بعد جد المصطفی ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیه والثناء متوجه خواهیم شد که جهة روضه مقدسه هفتاد من طلا بجواهر مکمل ساخته ایم که گرد قبر آن حضرت گیریم. چون با رایات نصرت شعار بفتح و اقبال در مشهد مقدس نزول اجلال نمائیم آنچه خواست ایزدی باشد چنان خواهد شد.

شاه اسمعیل پس از آنکه پاسخ نامه شیبک خان را که جنبه اعلان جنگ نیز داشت فرستاد، بدون فوت وقت با سپاهی مجهز بطرف خراسان حرکت کرد. ازین پس کشمکش بین این دو رقیب نیرومند غیر قابل پرهیز بود. شهر یار صفوی در سلطان بلاغی اردوزد، و پس از پخش هدایائی به سران سپاه

۱- علاءالدوله ذوالقدر بدست سلطان سلیم سلطان عثمانی کشته شد بسال ۹۲۱ نه بدست

شاه اسمعیل صفوی .

۲- مراد بیک آخرین شاه خاندان آق قویونلو بود.

بطرف خراسان رهسپار شد. در ضمن راه احمد سلطان داماد شیبک خان حاکم دامغان و احمد حاکم استرآباد و همچنین نیروهای دیگر دشمن که در دژهای سرراه برای جلوگیری از پیشروی شاه اسمعیل بر خراسان گماشته شده بود یکی بعد از دیگری تاب مقاومت نیاورده عقب نشینی نمودند.

خان ازبک بعلت آنکه پس از حمله وحشیانه خود به ناحیه هزاره در خاور هرات در تابستان ۹۱۶ هجری و غارت آن منطقه سپاهیان خود را به هرات برده و مرخص کرده بودند نمی توانست در مقابل حملات شاه اسمعیل مقاومت کند، حاکم هرات جان و فامیرزا را در آن شهر گذاشته و خود به مرو رفت، تادر آنجا ارتشی مجهز سازد، و از کمک‌هایی که از ایالات ازبک شمال خاوری باو میرسید بهتر استفاده کند. باین جهت پیامهایی برای عبیدالله خان، محمد تیمور سلطان، و سایر امرای ازبک به بخارا و سمرقند فرستاد، و از آنها کمک خواست.

شاه اسمعیل پس از ورود به مشهد و زیارت مرقد مطهر حضرت امام رضا علیه السلام بطرف مرو پیشروی نمود. نخستین برخورد شهریار صفوی با ازبکان در طاهرآباد اتفاق افتاد، که بزبان ازبک‌ها تمام شد، سپس در بیستم شعبان ۹۱۶ مرو را محاصره نمود و این محاصره هفت روز بطول انجامید و با وجود رشادت و شهامت سران قزلباش^۱ از جمله دیوسلطان روملو، زیان سلطان استاجلو، زینال سلطان شاملو، مخصوصاً محمد سلطان طالش، چون ازبکان امید کمک از ناحیه ترکستان داشتند حاضر به تسلیم نشدند.

شاه اسمعیل چون تسخیر دژ رادشوار دید برای تصرف آن نیرنگی بکار برد تا سخان ازبک را از پناهگاه بیرون کشیده در دشت پهناوری بمبارزه وادارد، باین جهت در چهارشنبه ۲۸ شعبان بسپاه قزلباش فرمان عقب نشینی داده و در همان روز نامه‌ای برای خان ازبک فرستاد:

۱- سلطان حیدر پدر شاه اسمعیل برای آنکه مریدان و طرفداران خود را از دیگران ممتاز سازد تاج سرخ دوازده ترک بر سرایشان گذاشت، و از آن تاریخ به قزلباش (سرخ سر) معروف شدند.

«تو بام او عده کرده بودی که مایلی از راه عراق و آذربایجان بمکه بروی، و از ما خواسته بودی که جاده‌ها را مرمت کنیم، در مقابل مامنویان خویش را برای پیشروی بطرف خراسان، برای زیارت قبر حضرت امام رضا علیه السلام بتواطع دادیم، و میل داریم در برابر پرچم جهانگشای ماسر تعظیم فرود آوری؛ بدان که ما قیر امام را زیارت کردیم، ولی توهنوز بوعده خود وفان نمودی، تورا خواستیم در مرو ملاقات کنیم، دروازه‌های شهر را بر روی ما بستنی، چون در هیچ کجا بمقابله مانیا مدی، ناچار بعلت اغتشاش در آذربایجان باز گشت ما لازم شده، بنا بر این کوچ کرده میرویم، هر وقت ایشان آماده پیکار گردند، و مقدر الهی باشد ملاقات دست دهد».

شاه پس از فرستادن نامه به خان ازبک، بان نیروی قزلباش دست از محاصره مرو برداشته، و در نزدیکی قریه محمود آباد، در سه فرسنگی آنجا اردو زد، و در همان حال به امیر خان موصلو سردار نسامی خود فرمان داد با سیصد سوار نزدیک پلی که در سر راه خان ازبک بر روی رودخانه محمودی ساخته شده بود نگهبانی دهد، و همینکه شیبک خان بان نیروی خود ظاهر شد از پیش او بگریزد.

خان ازبک بگمان آنکه شهر یار صفوی از بیم و هراس باز گشت کرده و قاعراق شاید توقف نکنند تصمیم گرفت که با سپاهیان خود از مرو بیرون آید، و بر نیروی دشمن بتازد. در این باره با فرماندهان ارتش ازبک مشاوره نمود و چون ایشان بان نظر او مخالفت داشتند و از نقشه دشمن آگاهش ساختند، زبان به تهدید و دشنام گشود.

زن شیبک خان مغول خانم با سرزنش گفت: «شما مکرر نامه های تعرض آمیز به شاه اسماعیل نوشتید، و بجنگ دعوتش کردید. اما همینکه او با سپاهی فرسوده به مرو رسید، خاک ننگ بر سر ریختید و چون زنان در قلعه متحصن شدید، و از جنگ مردانه سر باز زدید.»

شیبک خان از سرزنش زوجه اش بر سر غیرت آمد، و باسی هزار سوار بتعقیب شاه ایران پرداخت. در بین راه نامه شاه ایران را دریافت داشت، و بدستوروی

خواجه کمال‌الدین محمود وزیرخان فرستاده شاه صفوی را در مرو زندانی کرد.

بمحض رسیدن خان ازبک امیرخان موصلو ازپیش او گریخت، و شیبک خان آنرا نشانه بیم و هراس شاه اسمعیل دانست، و بتعقیب سپاه قزلباش پرداخت ولی همینکه سواران قزلباش به اردو رسیدند، بفرمان شاه ایران پل ویران گشت و راه بازگشت بر سپاه ازبک بسته شد.

شاه اسماعیل که تعداد نیروهایش به سی‌الی چهار هزار نفر می‌رسید، و فرماندهی آنرا خود او و دیگر فرماندهان قزلباش مانند نجم‌ثانی، بایرام‌بیک قهرمانی، ژیان سلطان استاجلو، دیو سلطان روملو و حسین بیک‌الله بعهده داشتند به سپاهیان ازبک حمله برد.

شیبک خان چون باردوی شهریار ایران نزدیک شد و دشمن را حاضر به نبرد دید دریافت که فریب خورده است، ولی دیگر چاره‌ای نداشت، ارتش دورقیب در کنارقریه محمودآباد مرو دست بحمله زدند و پس از کشتاری شدید، ازبکان شکست سختی خوردند، بطوریکه در حدود ده هزار نفر از آنها بقتل رسیدند و شیبک خان در حالیکه با پانصد تن از یارانش قصد فرار داشت، غفلتاً در چهار دیواری محصور و در زیر سم‌ستوران سپاه خود پایمال شد، و جسد وی بدست عزیزآقا الیاس ملقب به بهادر افتاد، که سر او را برای شهریار صفوی بعنوان غنیمت گرانبهای جنگی تقدیم نمود: بتاریخ شعبان ۹۱۶ هجری، و یا بقولی شیبک خان در دامی افتاد و شاه اسماعیل او را بکمند بیرون آورد و بقتل رسانید.

شاه ایران که گذشته از تعصب مذهبی بعلت کشتار در خراسان و رفتار ناشایست او نسبت بخاندان سلطان حسین میرزای بایقرا، و نامه‌های اهانت آمیز خان ازبک کینه او را در دل داشت، دستور داد پوست سرش را پراز گاه نه‌وده برای سلطان بایزید دوم سلطان عثمانی فرستاد تا شاهد پیروزی وی بر شیبک خان باشد، و در نامه‌ای برای سلطان عثمانی نوشت: « شنیده‌ایم گفته بودی سودای سلطنتی که در سر شیبک خان وجود داشت عجیب است، اکنون همان سر را در حالیکه پراز گاه کرده‌ایم برای شما می‌فرستیم.»

جسد وی قطعه قطعه ، و بولایات مختلف ایران ارسال شد و يك دست او برای آثارستم روزافزون حاکم مازندران فرستاده شد، چون زمانی که شاه صفوی از حکمران مازندران خواسته بود که باطاعت او درآید در جواب گفته بود: «قادستم بدامان شیبك خان ازبك می رسد، از کسی بیم وهراسی ندارم .»

فرستاده شاه درویش محمد یساوول زمانی به شهر ساری رسید که حاکم مازندران باندیمان خود میگساری می کرد، وی ناگهان بداخل مجلس بزم وارد شد و دست شیبك خان را بدامان او افکند و پیام شاه را بیان داشت « گفته بودی دست منست و دامان شیبك خان ، اینك دست او در دامن تست . » طولی نکشید که حاکم مازندران از وحشت در گذشت .

پس از شکست از بکان بیدستور شاه اسماعیل تمام اهالی مرو قتل عام شدند، و شاه زمستان را درهرات بسربرد، و در آنجا مذهب شیعه را مذهب رسمی نمود .

در همین موقع نماینده ای از طرف بابر نامه ای برای شاه آورد که در آن از شاه خواسته بود روابط دوستی بین طرفین برقرار گردد، بشرط آنکه شاه ایران حاضر بواگذاری سلطنت موروثی اجدادش بوی بشود. شهریار صفوی بهترین فرصت را برای موافقت با این درخواست بابر دید، چون نگهداری این سرزمین- های متصرفی در مقابل حملات بعدی ازبک ها، کاری بس دشوار بود، مخصوصاً آنکه از طرف باختر دولت شمانی، رسماً نواحی باختری ایران و حتی پایتخت صفوی را تهدید میکرد، و بایستی ارتشی مجهز ب-رای مقابله با عثمانیان نگهداری کند، لذا در جواب بابر که در قندوز بود سفیری از جانب خود بهمراهی خواهر بابر خانزاده بیگم که در مرو در دست شیبك خان اسیر بود و بدست قزلباش ها افتاده بود باهدایائی بدربار بابر فرستاد و وی را ازدوستی خود مطمئن ساخت.

شاه اسماعیل که می دانست با وجود کشته شدن خان ازبك هنوز از بکان دارای نیروئی کافی و فرماندهان دیگری هستند که قادر بجمع آوری نیروی جدید برای حملات بعدی خود باین نواحی می باشند، و می توانند مانع بزرگی

در مقابل توسعه طلبی بابر در ماوراءالنهر ایجاد کنند، باین جهت تصمیم گرفت شخصاً فتوحات خود را در ماوراءالنهر تعقیب کند.

در حقیقت هم پس از مرگ شیبک خان رؤسای ازبک برای انتخاب رئیس جدیدی بدورهم جمع شدند و کوشون خان پسر ابوالخیر خان را که مسن تر از دیگران بود بریاست خود برداشتند. این موضوع نشان میداد که با وجود آنکه سران ازبک هر کدام دارای استقلال و آزادی کامل بودند، معذک برای سرکوبی رقیب مشترك خود بدورهم جمع و بایکدیگر متحد شده اند.

سمرقند هنوز در دست تیمور سلطان پسر شیبک خان بود، و بخارا در تصرف عبیدالله سلطان، و کوشون بر ترکستان حکومت می نمود. باین جهت شاه اسمعیل شخصاً در بهار بطرف ماوراءالنهر حرکت کرد، اما در بین راه به نمایندگانی که از طرف تیمور سلطان و سایر رؤسای ازبک برای درخواست صلح آمده بودند برخورد، و در کنار آمودریا آنها را پذیرفت، و چون مجبور بمراجعت به تبریز پایتخت خود بود، تا از بسط نفوذ و توسعه طلبی عثمانیان در خطه آذربایجان جلوگیری کند با نمایندگان ازبکان در ۹۱۶ هجری معاهده صلحی امضا نمود.

ماده اصلی پیمان صلح برقراری آمودریا چون مرز بین ایران و ازبک بود و بموجب آن ترکستان بتصرف ازبکان باقی می ماند و تعرضی از جانب ایران بآنسوی رود چیچون نمی شد، و حکومت خوارزم که مدت زمانی دست نشانده خراسان بود، به شاه اسمعیل برگشت مینمود، اما چون صحرای خشک و بی آب و علفی باین دونا حیه را از هم مجزا می ساخت، هیچگونه وسایل ارتباطی وجود نداشت تا این دونا حیه را بهم متصل سازد، لذا بزودی از طرف ازبکان اشغال گردید.

الحاق نواحی شرقی ایران بمتصرفات شاه اسمعیل، اهمیت فراوانی در تاریخ ایران داشت، چون برای اولین مرتبه پس از قرون متمادی ایالت باختر باستانی، و هرات دو مرتبه به ایران برمی گشت. و کشور شاهنشاهی

ساسانی از نو احیاء می گردید و پادشاهان ایرانی مانند گذشته برای سرکوبی مغولها در کشورشان از سرزمین متعلق بخود یعنی ماوراءالنهر می گذشتند. با تصرف این نواحی دوران فعالیت سیاسی شاه صفوی بحد اعلی عظمت و درخشندگی خود رسید، چون او توانسته بود در اثر شهامت و شجاعت و نبوغ خود آرمان خود یعنی توسعه شاهنشاهی ایران را با تصرف نواحی از دست رفته این سرزمین پهناور، و اعمال قدرت در برقراری شیعه در دنیای تسنن عملی سازد.

پس از این پیروزی تمام حکام ولایات ایران، و سفرای عثمانی و مصر برای تهنیت و تبریک از این پیروزی درخشان شهریار صفوی بر ازبکان خدمت شاه رسیدند اما همینکه خبر حرکت شاه اسمعیل بطرف باختر ایران انتشار یافت ازبکان از موقعیت استفاده کرده، مجدداً دست بشورش زدند و برخلاف قرارداد صلح بنواحی متصرفی ایرانیان دست اندازی نمودند. شاه ایران که از نقض قرارداد صلح از طرف ازبکان خشمگین شده بود، بابر را مأمور تصرف ماوراءالنهر نمود که آنجا را بمتصرفات خود ملحق سازد.

خبر کشته شدن شیبک خان ازبک بابر را بفرمانبرداری آوردن تاج و تخت اجدادی خود انداخت، و باین جهت از کابل وارد بدخشان گردید و بانیروی خود به سپاه خان میرزا حاکم بدخشان پیوست و از آنجا بطرف حصار شادمان که بوسیله حمزه سلطان و مهدی سلطان تصرف شده بود، عزیمت نمود و در جنگی که بین بابر و ازبکان در گرفت آنها را شکست داد و از شهر بیرون راند سپس خان میرزا را بملاقات شاه اسمعیل فرستاد تا از مرادم شهریار صفوی سپاسگزاری کند، و در ضمن از او برای سرکوبی ازبکان کمک بخواهد. شاه اسمعیل درخواست وی را اجابت نمود: و بدستور او قوایی بفرماندهی احمد بیگ صوفی اوغلی و شاه رخ بیگ افشار نزدیک حصار شادمان بسپاه بابر پیوستند و وی بطرف بخارا حرکت نموده آنجا را بتصرف در آورد سپس در اواسط رجب ۹۱۷ پس از فتح سمرقند وارد آن شهر شد و بنام شاه ایران سکه زد و

سپاه قزلباش بوطن خود برگشتند و بابر تاج گذاری نمود ، در حالیکه ازبکان پس از بیست سال مجدداً مجبور شدند بطرف ترکستان عقب نشینی کنند .

بابر چون کوشش نمود تا بتقلید از شهریار صفوی ارتشی بهمان شکل مجهز سازد بمخالفت مردم برخورد کرد و سبب اغتشاش در ماوراءالنهر گردید و باین ترتیب نفوذ خود را در این نواحی ازدست داد ، بطوریکه در ۹۱۸ هجری پس از مراجعت شهریار صفوی بعراق ازبکان مجدداً تصمیم باشغال ماوراءالنهر گرفتند ، و به تاشکند حمله ور شدند ، و بعداً بریاست عمیداله سلطان آنجارا متصرف گردیدند . سپس رؤسای ازبک به بابر حمله بردند ، و در نبرد خونینی که در نزدیکی بخارا بین طرفین در گرفت ، بابر شکست خورد و مجبوراً سمرقند و بخارا ترک گفته و به حصارشادمان پناهنده شده و باین ترتیب حکومتش و از گون گردید .

شاه اسمعیل برای سرکوبی مجدد ازبکان دوازده هزار قزلباش بفرماندهی زین العابدین صفوی ، قراپیری بیگ قاجار ، زینال سلطان شاملو ، خواجه محمود و نجم ثانی که حکومت خراسان را داشت بکمک بابر فرستاد .

این نیرو تحت فرماندهی حاکم خراسان بطرف بلخ رهسپار شد ، و نجم ثانی برای مطلع ساختن بابر غیبات الدین محمد رابه حصارشادمان فرستاد . در این ضمن بایرام بیگ قهرمانی بآسپاه خود به قزلباشها ملحق گردید ، و در ماه رجب ۹۱۸ قزلباشها از رود جیحون گذشته و به ارتش بابر پیوستند و مستقیماً بطرف بخارا حرکت نمودند .

ازبکان بمحض شنیدن پیشروی قزلباشها به در غجدوان پناهنده شدند . در این موقع عمیدالله خان و جانی بیگ سلطان نیز با نیروئی بکمک پناهندگان شتافتند .

با وجود مخالفت بابر نجم ثانی دست بحمله زد و در سوم شعبان ۹۱۸ نبرد خونینی در غجدوان در گرفت ، و بعلت کشته شدن بایرام بیگ قهرمانی سردار

ایرانی فتوری در نیروی قزلباش رخ داد و بابر و محافظینش جان خود را از مهلکه بدر بردند. نجم ثسانی بدشمن حمله نمود، ولی از طرف سربازان عبیدالله خان محاصره و دستگیر شد و بقتل رسید، و سرش را بر نیزه کردند و در مقابل سپاه قزلباش نگاه داشتند که خود موجب فرار آنها گردید، و ارتش دشمن بتعقیب آنها پرداخت.

جان‌بیک سلطان هم که از فتح غجدوان جسارتی یافته بود بطرف هرات رهسپار شد، و در ذی القعدة ۹۱۸ شهر را محاصره نمود و عبیدالله خان نیز بیاری وی شناخت، و آن دو پس از چند ماه محاصره آنجا را بتصرف در آوردند. چند روز بعد محمد تیمور سلطان به طوس و مشهد حمله برد و این دوشهر را بتصرف در آورد، قوای قزلباش بسبب نرسیدن کمک مجبور بفرار شدند و تیمور سلطان پس از تصرف شهر سکه بنام خود زد.

رسیدن خبر شکست نبرد غجدوان بشاه ایران که در اصفهان بسر میبرد فوق العاده او را خشمگین ساخت، و برای دفع از بکان از طریق ساوه - فیروز کوه رهسپار مشهد گردید، ولی از بکان بمحض شنیدن حرکت شاه اسمعیل بطرف خراسان این ایالت را تخلیه نمودند و بآن طرف آمودریا پناهنده شدند.

عبیدالله خان به مرو و از آنجا به بخارا رفت، و محمد تیمور از هرات به سمرقند گریخت.

شاه اسمعیل صفوی عده‌ای را بطرف هرات روانه نمود، و در جنگی که بین قزلباش‌ها و محاصره کنندگان شهر رخ داد، از بکان شکست خورده و به غرجستان گریختند. شهریار صفوی تمام آنها را یکجا در جنگ غجدوان فرار کرده بودند، مخصوصاً اهالی این نواحی که مخفیانه به از بکان کمک نموده بودند سخت تنبیه کرد و پس از آنکه هرات را گرفت زینال سلطان شاملو را بحکومت این شهر منصوب نمود و لقب خان بوی اعطا کرد.

بدستور شاه ایران بلخ بتصرف قزلباش‌ها در آمد، و سپس قندهار را گرفتند و باین ترتیب مجدداً خراسان بتصرف شهریار صفوی در آمد.

نبرد شوم غجدوان که بشکست بابر تنها دوست ایران گسه میتوانست مانع از پیشروی ازبکان گردد، تمام شد نشان داد که تاچه حد جلو گیری ازتهاجم این نیروی قابل ملاحظه ازبک، که رقیب سرسخت و خطرناک ایران بود، مشکل است و تمام قرن دهم هجری جراحی غیر قابل علاج برپیکر ایران بود، که دست اندازی مکرر مغولان به خراسان آنرا تشدید می کرد. معذک مرگ شیبک خان موقناً بتهدیدات ازبکان ومهاجمان جدید خاتمه می داد و باین ترتیب شهریار صفوی توانست با الهام این نواحی بکشور خود وحدت ملی ایران را احیا کند.

تاریخچه سربازگیری در ایران

بسم

سرنسبک هندس جهانگیر قائم مقامی

ارتش ایران از قدیم -
ترین ادوار باستانی ، همیشه
از دو دسته سپاهیان ثابت
(که داوطلب و همیشه بخدمت
حاضر بودند) و سپاهیان موقت
(که فقط بهنگام ضرورت گرد
می آمدند) تشکیل میشده است
چنانکه پادشاهان هخامنشی
و اشکانی و ساسانی همه وقت
سپاهیان ملتزم رکاب خود در
مراکز ساتراپ نشین ها نیز
نیروهائی داشته اند و هر زمان
جنگی پیش می آمد ساتراپهای
شاهنشاهی و حکام ولایات
لشکریانی شامل قسمتی از همان
سربازان ثابت خود وعده ای هم
از مردان جنگجوی روستاهای
قلمرو حکمرانی خویش برکاب

شاهنشاه میفرستادند و این گروه اخیر فقط تا پایان جنگ در خدمت میماندند و چون جنگ پایان می یافت بخانه های خویش باز میگشتند. ^۱ از نام این عده موقتی در ادوار قبل از اسلام آگاهی نداریم ولی در سالهای بعد از اسلام باین گروه «حشم» و «حشروستائی» و «مسامحه» حشر» می گفتند^۱ و دوام این وضع را در تمام دوران سلسله های بعد از اسلام تا اواسط دوره قاجاریه می بینیم.^۲

در دوره قاجاریه تا اواسط سلطنت ناصرالدین شاه، سپاهیان ثابتی را که ملتزم رکاب پادشاه و یاولیعهد می بودند «قشون پارکابی» و آنچه را که شاهزادگان و حکام در اختیار داشتند و در موقع ضرورت به التزام رکاب شاه میفرستادند «ولایتی» می نامیدند.^۳

از زمان ناصرالدین شاه (۱۲۶۴-۱۳۱۳ قمری) علاوه بر عناوین مذکور دو اصطلاح «قشون متوقف» و «قشون متحرک» نیز وضع و معمول شد، باین معنی که قشون متحرک عبارت از سربازانی بودند که مأمور سرحدات و یا اردوهای مشق و جنگ بودند و قشون متوقف به آنهایی می گفتند که بعد از خاتمه مدت مأموریت در سرحدات و میدانهای جنگ در خانه های خود بسر میبردند و در حقیقت این دسته، نیروی ذخیره بوده اند که سالی سه ماه در همان ولایت که سکنی داشتند در میدانهای مشق حاضر میشدند و بتمرین فنون نظامی می پرداختند^۴ و دسته اول نیروی تحت السلاح بوده اند.

۱ - سرهنگ قائم مقامی : تاریخچه تحولات ارتش ایران ، در مهنامه ارتش شماره

۵ سال ۴۳

۲ - رک به همان سلسله مقالات در شماره های ۸ و ۷ و ۶ سال ۴۳

۳ - منشئات قائم مقام ص ۲۸ نامه ۴۴ چاپ نگارنده این مقاله - مأموریت ژنرال گاردان ترجمه اقبال صفحه ۷۷ اصل گزارش مزبور در مجموعه شماره ۷ گزارشات و مدارک Mémoires et Documents مربوط بسایران ، در بایگانی را کد وزارت امور خارجه فرانسه ضبط است .

۴ - ص ۳۰ و ص ۷۵-۵۸ مجموعه مقررات نظامی چاپ سنگی تهران ، سال ۱۲۷۷ قمری

۵ - ص ۵۸ همان مجموعه .

شاهزادگان و حکام شهرستانها هم، چنانکه پیش از این دیدیم، عده‌ای ثابت داشته‌اند (قشون ولایتی) و در وقت احتیاج می‌توانستند عده‌ای سوار نیز تجهیز کنند.^۶

جیمز موریه^۷ در سفرنامه خود در این خصوص مینویسد: حسینعلی میرزا فرمانفرما حکمران فارس سپاهی مرکب از هزار سوار ثابت داشت و در حدود بیست هزار سوار هم می‌توانست بهنگام ضرورت تجهیز نماید.^۸

از طرفی بموجب شرحی که هوسمان^۹ درباره ارتش زمان ناصرالدین شاه بسال ۱۲۷۵ - ۱۲۷۷ قمری (۱۸۵۸ - ۱۸۶۰ م) نوشته^{۱۰} «سوار نظام ارتش ایران در این دوره شامل دو قسم سوار نظام منظم و سوار نظام غیر منظم بوده است. سوار نظام منظم (مرکب از دودسته نیزه داران و تفنگداران) مخصوص گارد سلطنتی بوده‌اند و سوار نظام غیر منظم نیز بدودسته تقسیم میشده‌اند - دسته اول که در خانه‌های خود بودند و ممکن بود خیلی زود حاضر شوند مانند سوار

۶ - سروان بن‌تان Banten و افسردیگری که نام آن را نمیدانیم و هر دو از افسران فرانسوی بوده‌اند که با هیأت نظامی سرتیپ گاردان Gardanne در سال ۱۲۲۲ قمری (۱۸۰۷) بایران آمده‌اند، از وضع و نحوه احضار این گوته سربازان در موقع جنگ و آمدن آنها به پایتخت بتفصیل صحبت کرده‌اند. گزارش بن‌تان - برگ ۷۱ تا ۷۸ و گزارش دومی برگ ۷۹ تا ۸۴ جلد هفتم (Memoires et Documents) M. D بایگانی وزارت خارجه فرانسه. اولیویه Olivier نیز در سفرنامه خود بنام «سیاحت در امپراطوری عثمانی، مصر و ایران بدستور دولت فرانسه در سال ۱۸۰۵» شرح مبسوطی در این خصوص دارد. قسمت مربوط بایران. نسخه خطی: جلد اول M. D برگ ۲۴۴ Perse

James Morrier - ۷

۸ - لمبتون: مالک وزارت ترجمه فارسی ص ۲۶۳. بسیاری از جهانگردان خارجی هم که در این سالها بایران آمده‌اند مطالب بسیاری در این خصوص نوشته‌اند از جمله دورویل Dercouville که پنج فصل از سفرنامه خود را بشرح سپاهیان ثابت (منظم) و غیر ثابت (غیر منظم) دوره فتح‌المشاه اختصاص داده است. رک. به ۲ ج از ص ۶۷ تا ص ۱۶۰ نسخه فرانسوی.

Hausmann. - ۹

۱۰ - بایگانی تاریخی ارتش فرانسه مجموعه ۱۶۷۳ قطعه ۴۷ تحت عنوان «اطلاعاتی درباره ارتش ایران» Renseignements sur l'armée Persane

نظام منظم از دولت حقوق میگرفتند و دسته دوم در مواقع ضرورت از میسان آنها که خود مایل بوده‌اند احضار میشدند و فقط بهنگام خدمت حقوق وجیره دریافت می کردند.^{۱۱}

بطوریکه از این شرح برمی آید سوار نظام منظم، نیروی ثابت و قسم اول از سوار نظام غیر منظم سربازان ذخیره بوده‌اند و قسم دوم از سواران غیر منظم همان حشر روستائی بوده است که بعنوان مزدور برای مدت کوتاهی جمع میشده‌اند و حقوقی هم برای مدت خدمت میگرفته‌اند و بنا بر این عده‌ای را که در زمان فتحعلیشاه «قشون انعامی» می نامیده‌اند^{۱۲} بی گمان همین گروه بوده‌اند و جز با حشر روستائی تطبیق نمیکند.

و اما در خصوص نحوه سرباز گیری -

سرتیپ گاردان^{۱۳} رئیس هیأت نظامی فرانسه که در سال ۱۲۲۲ قمری (۱۸۰۷ م) از طرف ناپلئون بناپارت و بموجب عهدنامه نظامی فین کن اشتاین بایران آمده^{۱۴} است در گزارشی مبسوط که بتاريخ ۲۳ شوال ۱۲۲۲ (۲۴ دسامبر ۱۸۰۷) در خصوص اردو کشی بهند و ارتش ایران نوشته است می نویسد: «در ایران هر ایل ملزم است مقدار معینی سوار بدهد».^{۱۵}

در آرشيو تاريخي ارتش فرانسه هم گزارش دیگری بتاريخ ۱۲۴۶ قمری (۱۸۳۱ م) و مقارن با سالهای آخر سلطنت فتحعلیشاه موجود است که در آن نیز راجع به طرز سرباز گیری در ایران چنین نوشته شده :

۱۱ - سروان دلور فرانسوی Delort ضمن اینکه در گزارش همین مطالب را تصریح کرده است، اضافه نموده که این عده از غنیمتی که از غارت وینما بچنگ می آوردند امرار معاش می نمودند : قطعه ۴۵ مجموعه ۱۶۷۳ بایگانی تاریخی ارتش فرانسه.

۱۲ - منشئات قائم مقام نامه ۴۴ چاپ نگارنده .

۱۳ - Général Gardanne

۱۴ - Finkenstien - در خصوص این هیأت رجوع کنید به «تحولات سیاسی ارتش ایران» تألیف نگارنده چاپ سال ۱۳۲۶ خورشیدی .

۱۵ - برگ ۹۸ جلد ۷ Perce-M. et D. و ص ۶۵ ترجمه فارسی کتاب مأموریت سرتیپ گاردان .

«نحوهٔ سربازگیری در ایران بروش ملوك الطوائفی است، هر استان و شهرستان، باستثناء چند شهر، باید عده‌ای سوار با اسب بدهد و اگر سربازی فرار کند یکی از بستگانش را بجای او بخدمت سربازی خواهند برد».^{۱۶}

بموجب دو سند دیگر که در دست داریم و آندو، یکی مربوط بزمان مأموریت سرتیپ گاردان در ایران (۱۲۲۲-۱۲۲۴ قمری) است و دیگری مقارن با اواسط جنگ دوم ایران و روس (۱۲۴۱-۱۲۴۳ قمری) نوشته شده و تقریباً همزمان با تدارك مذکور در فوق میباشد. اگر ناحیه شهرستانی که باید تعدادی سرباز بدهد، بعلتی از فرستادن سرباز خود داری میکرده است، برابر قرارداد و صورت دیوانی بایستی بازای هر سرباز مبلغی وجه نقد بعنوان «پیشکش» بخزانة شاه و یا ولیعهد بپردازد تا با آن پول از محل دیگری سرباز فراهم نمایند.^{۱۷}

با این مدارك و امارات چنین معلوم می‌شود، تا این زمان، سربازگیری در ارتش ایران بدون وجود او طلب و اجباری صورت میگرفته است ولی از جزئیات مقررات مربوط بخدمت اجباری و اینکه شرایط و مدت خدمت و مسراحل چگونه بوده آگاهی کافی نداریم - همینقدر می‌دانیم برای اینکه سربازان مزبور بارغبت بیشتر و رضایت خاطر، بخدمت سربازی درآیند، از مالیات سالانهٔ ارضی و احشام خود معاف می‌شدند^{۱۸} و مبلغ این مالیات در حدود پانزده

۱۶ - بایگانی تاریخی ارتش فرانسه مجموعهٔ ۱۶۷۳ قطعه ۳۱

۱۷ - میرزا ابوالقاسم قائم مقام : نامه‌ایکه بیکی ازعمال خود نوشته است (مرقع خطی شماره ۲۲۱۴ کتابخانه دانشکده معقول و منقول) قائم مقام در این نامه می‌نویسد : «عزیز آقا احمد . . . بهترین شقوق این است که خودت به قوشخانه بروی حساب ششصد تومان پیشکشی مستمری قوشخانه را برسی . هرچه سوار فرستاده‌اند یکی شش تومان محل است موافق قرارداد میرزا محمدرضا اما هرچه سوار آنها نرسیده است باید نفری شش تومان بدهند . . . قرارداد نوقوشخانه هم همینطور خوبست که یا صد سوار رکابی را بدهند یا ششصد تومان پیشکش را . . .»

۱۸ - گزارشی تحت عنوان «نظری بایران» که توسط یکی از افسران فرانسوی جزو هیأت نظامی گاردان تهیه شده است : برگ ۷۹ جلد ۷ Perce - M. D وزارت خارجه فرانسه . و ترجمه فارسی «مأموریت سرتیپ گاردان» ص ۶۴ .

تومان آنروز بوده است ۱۹ وبعلاوه بهر سرباز جهت تأمین معاش خانواده در دهی که اهل آنجا بود مقداری زمین جهت کشت و زرع می دادند و حاصل آن زمین باو تعلق داشت و جیره روزانه شان عبارت بود از روزی یکمن جو و دو من گاه و یک چارک گندم، مگر در فصل بهار که به اسبها علف تازه میدادند.^{۲۰}

این روش و مقررات تا خاتمه سلطنت محمد شاه (۱۲۶۴ قمری) بی آنکه نام و عنوان مخصوصی داشته باشد معمول بود و چون ناصرالدین شاه بسلطنت رسید میرزا تقی خان امیر کبیر صدراعظم او (از محرم ۱۲۶۴ تا ۱۲۶۸ قمری) بنا بر احتیاج آنان مجموع این مقررات را با اصطلاحات و اضافات و تغییر و تبدیل - هائی تحت عنوان «قانون بنیچه» و بطور رسمی بمرحله اجرا گذاشت و دلیل این تحول این بود که با اجرای طریقه سابق همه وقت سپاهیانى که در رکاب پادشاهان و امرای محلی و حکمرانان حاضر می شدند و می توانستند بحفظ امنیت و آرامش کشور اقدام کنند اما نباید از نظر دور داشت که نگهداری سپاهیانى بطور دائم (پارکابی) و داوطلب خود هزینه هنگفتی را بخزانة دولت تحمیل می کرد و از طرفی فعالیت نظامی که لازمه ترقی و جنبش و تحریک ارتش زنده و آزموده است بر اثر مرور زمان و بیسکاریهای متواتر و تن آسائی سربازان در زمان صلح از ایشان سلب و زایل می شد و در موقوع جنگ نتیجه مطلوب از ایشان بدست نمی آمد و امیر کبیر که میدانست عظمت و سیادت یک کشور بسته بوجود ارتش

۱۹ - نظری بایران برگ ۷۹. در این گزارش نویسنده، مبلغ مالیات سالانه را بر حسب پول فرانسه ۳۰۰ فرانک نوشته و با قرائنی که از ارزش فرانک در این سالها در دست داریم، این مبلغ برابر پانزده تومان آن زمان میشده است. در این مورد بکتاب گاردان ص ۱۱۴-۱۱۵ ترجمه فارسی رجوع کنید که در شرح وقایع سال ۱۲۲۳ قمری می نویسد: «فراهان مدت بیست سال بود که بیش از ۱۵۰۰ تومان (۳۰۰۰ فرانک) مالیات نمیداد و حالیه میزان مالیات آنرا به ۵۰۰۰۰ تومان (ده میلیون فرانک) ترقی داده اند» و از این ارقام معلوم میشود هر یک تومان برابر با ۲۰ فرانک بوده است.

۲۰ - سفرنامه موریه بنقل از کتاب مالک و زارع ص ۲۶۲ - ۲۶۳. معمول این زمان چنین بوده است که حقوق و مواجب سربازان هر ششماه تأدیه میشد (گاردان ص ۶۷ ترجمه فارسی) و موافق قاعده، مواجب توپچیها را همیشه قبل از سربازان رسته های دیگر می پرداختند (نامه قائم مقام در مرقع ۷۴۵ مجلس شورای ملی).

نیرومند و فعال آن است و آنگونه سربازگیری با نظام جدید هم آهنگ و برای اعتلای کشور ایران کافی نیست دست باصلاح نظام لشکری زدوروش سرباز-گیری را تغییر داد و آنرا بر «بنیچه» گذاشت که مبنای آن منسوخ کردن داوطلب و استخدام سربازان موقتی بطور اجباری بود.^{۲۱}

بنیچه در لغت ظاهراً از کلمه بن بمعنی اصل و ریشه مشتق شده اما بهتر آن است آنرا مأخوذ از کلمه بنه بمعنی «جفت» بدانیم که واحد تقسیم و مالیاتی در دهات میباشد زیرا بنه یا جفت اصطلاحیست کشاورزی و بمقدار زمینی اطلاق می شود که بایک جفت گاو میتوان آنرا شخم زد و کاشت و چون تقسیم بندی در دهات بر مبنای جفت گاو و زمین (بنه) بوده^{۲۲} است و از طرفی در عرف وزارت دارائی سابق (مالیه) هم صورت تقسیم مالیات هر دهه را که بر آب و خاک آن ده (باز هم بر اساس بنه و جفت گاو) مبتنی بوده^{۲۳} بنیچه میگفتند مبنای سربازگیری را نیز برای آنکه قاعده ثابت تر و معلوم تری داشته باشد بر همان بنه بندی و یا بنیچه گذاردند.

بدین ترتیب مقرر شد هر ده متناسب و تعداد بنه و جفت دایر خود که بر همان اساس مالیات می پرداخت، تعدادی هم سرباز بدهد و در این مورد قاعده بر این جاری گردید که از هر ده نفر اهله یکی بخدمت سربازی برود.^{۲۴}

۲۱ - با اجرای سربازگیری بروش مقررات بنیچه، بتدریج از تعداد داوطلبان در ارتش کاسته شد، چنانکه موسیو بوره Bourée سفیر فرانسه در ایران در گزارشی بتاریخ ۱۲۷۱ قمری نوشته شده است «ارتش بطور بنیچه تهیه میشود و داوطلب بسیار کم است» برگ ۲۰۰ جلد ۲۵ - ایران در بایگانی وزارت خارجه فرانسه.

۲۲ - هرده و قریه آباد و کامل معمولاً به پهل و هشت جفت و هر جفت به دو فرد تقسیم میشود.

۲۳ - ر. ک. به فرهنگ فارسی استاد معین ذیل کلمه «بنیچه» و مالک و زارع ص ۷۵۷.
۲۴ - غلامحسین حاجبی در مقاله ای زیر عنوان «نظام بنیچه اجباری» (در مجله قشون شماره ۶ سال ۱۳۰۴) نوشته است. «از هرده نفر رعیت ساکنین قراء و دهات یازدهمی سرباز دولت است...» و آن ظاهراً اشتباه است. سرتیپ احتسابیان هم در مقاله خود بنام «سربازگیری بطرز بنیچه» (در مجله ارتش سال ۱۳۲۹ خورشیدی) در توجیه این قاعده که از بقیه در صفحه بعد

متن قانون بنیچه‌ای که میرزا تقی خان امیر کبیر تنظیم و جاری نمود، با وجود جستجوی بسیار، متأسفانه بدست نیامد و بدینجهت از جزئیات آن بطور دقیق و کافی آگاهی نداریم؛ تنها خلاصه‌ای از مفاد آن که برخی از نویسندگان بر حسب استنباط و ذوق خود ذکر و نقل کرده‌اند و در پاره‌ای از موارد بایکدیگر اختلاف دارند، در دست است.

بموجب این فوشته‌ها، بر حسب قانون بنیچه‌ی امیر کبیر «برای مملکت سی هزار نفر قشون حاضر السلاح و شصت هزار نفر ذخیره»^{۲۵} در نظر گرفته شده بود و «این عده از میان رعیت بترتیب سرشماری»^{۲۶} گرفته میشد یعنی از هر ده نفر یک نفر بخدمت سربازی میرفت و قرار بر این بود که سربازان حتی المقدور از میان رعایای «پادار» یعنی آنها که صاحب ملک و حشم هستند انتخاب شوند و اگر رعیتی که برای خدمت سربازی تعیین میشد پادار نمی‌بود آن چند نفر دیگر «باید صد تومان بطور سرشکن جمع آوری نموده و برای خرید ملک و باغ و حشم و یا باصطلاح برای تهیه «علاقه» باو بدهند و این ملک و علاقہ در مدتی که صاحب آن، سرباز دولت شمرده میشد در رهن دولت می‌ماند»^{۲۷} و صاحب آن تنها حق استفاده از منافع آن را می‌داشت ولی پس از خاتمه دوره خدمت سربازی آن ملک و علاقہ بملکیت تعلق او در می‌آمد و بعلاوه دولت

بقیه از صفحه قبل

هر ده نفر یکی بخدمت سربازی میرفته است می‌نویسد: «در آن زمان جمعیت تقریبی ایران را در حدود ۱۰ میلیون دانسته و ازین عده پنج میلیون را زن و از پنج میلیون بقیه نصف را بچه و یک میلیون و نیم را اعیان و اشراف و طبقه علما و روحانیون محسوب نموده و آنانرا درخور خدمت سربازی ندانسته و بالاخره یک میلیون مرد قابل خدمت سربازی تشخیص داده شده بود و چون احتیاجات در حدود یکصد هزار نفر بوده مقرر گردید از هر ده نفر قابل خدمت سربازی فقط یک نفر بنام سرباز انتخاب گردد».

۲۵ - حاجبی: شماره ۴ سال ۴ مجله قشون - و امیر گیلان شاه: «یکصد و پنجاه سال سلطنت

در ایران» ص ۳۴.

۲۶ - حاجبی مجله قشون.

۲۷ - همان مقاله - دلیل اینکه ملک و علاقہ مزبور را دولت در رهن میگرفت، این بوده است

که اگر سرباز مزبور اسلحه دولت را از بین می‌برد و یا خود فرار می‌کرد برای جبران آن وثیقه‌ای در دست دولت باقی باشد.

سالانه شش، تومان حقوق محلی^{۲۸} که منظور از آن پول جیب خانواده سرباز بود و ماهانه هم ۷ قران و نیم حقوق خدمت^{۲۹} بسربازان می پرداخت و هنگام احضار بخدمت نیز افراد گروه او یعنی نه نفر دیگر که سرباز نشده بودند یک خروار گندم بنام «خانواری» به عیال و اطفال او می دادند.^{۳۰}

سرباز در مدت خدمت از پرداخت مالیات «سرانه» معاف بود و نیز یک نفر از اهالی ده خود او بنام «هم پا» معین میشد که در غیاب وی بامور رعیتی مربوط باو، رسیدگی نماید و این شخص هم از تأدیه مالیات سرانه معاف می بود.^{۳۱} سربازانی که بدین نحو بخدمت سربازی احضار میشدند برای هزینه راه خود از قرار هر فرسنگ (شش کیلومتر)، یک ریال و اگر سواره بودند یک ریال و نیم دریافت می کردند.^{۳۲}

خدمت سربازی را با پول نمیشد معاوضه کرد و اگر سربازی حاضر و مایل بخدمت نبود بایستی مبلغی بنام «پادارانه» بشخص دیگری میداد و او را بجای خود بسربازی میفرستاد^{۳۳} و میزان این مبلغ بستگی به تراضی طرفین و طمع آن شخصی داشت که بخدمت میرفت.

از مدت خدمت سربازی و دوره های تحت السلاح و ذخیره، در قانون بنیچه، آگاهی صحیح و صریح نداریم و هر یک از نویسندگان دوره آنرا بنحوی متفاوت نوشته اند چنانچه برخی^{۳۴} خدمت حاضر السلاح را دو سال و دوره کلی خدمت را ۱۲ سال ثبت کرده اند و مرحوم عبدالله مستوفی در تاریخ

۲۸ - مقاله حاجبی - ولی گیلانشاه این مبلغ راسی ریال نوشته است ص ۳۳ .

۲۹ - حاجبی - احتسابیان - گیلانشاه .

۳۰ - احتسابیان نوشته است: گروه مزبور چند تومانی هم نقد میداده اند [؟]

۳۱ - احتسابیان - گیلانشاه علاوه بر آن، در این مورد نوشته است: همپا موظف بوده است هر روز یک ساعت به خانواده سرباز مراجعه نماید تا اگر کاری داشته باشند انجام دهد «در مقابل این خدمت او را در سال از پرداخت پنج هزار (پنج قران) که مالیات سرانه است معاف میداشتند» ص ۳۴ .

۳۲ - حاجبی - احتسابیان .

۳۳ - مالک و زارع ص ۳۰۷ و ص ۷۵۸ - گیلانشاه ص ۳۴ .

۳۴ - احتسابیان - حاجبی .

اجتماعی و اداری دوره قاجاریه نوشته است: سربازانی که بقانون بنیچه بخدمت احضار میشدند شش ماه خدمت می کردند و شش ماه بمرخصی میرفتند. ۳۵ و بموجب مندرجات کتابچه بنیچه قزوین که هر بسوط بسال ۱۲۸۶ قمریست، سربازان یک سال در حال خدمت بوده اند و یک سال بمرخصی میرفتند. ۳۶

ولی چنانکه از مندرجات مجموعه ای رسمی که نخستین مجموعه مدون از مقررات نظامی در ارتش ایران است و بتاریخ شوال ۱۲۷۷ قمری در تهران بچاپ رسیده ۳۷، برمی آید تا قبل از این تاریخ یعنی تا حدود سال ۱۲۷۷ برای خدمت سربازی زمان و مدتی مشخص و معین نبوده و سربازان نمیدانستند تا چند سال باید خدمت کنند ۳۸ و این نکته بامدارک دیگری هم که در دست است تطبیق می نماید ۳۹.

بنابراین، از این تاریخ ببعده است که برای خدمت سربازی مدت مصرحی معین شده و این است آنچه در این خصوص در مجموعه مزبور تصریح شده:

۳۵ - ج ۲ ص ۶۹ - ۷۰.

۳۶ - سرهنگ مسعود معتمدی: کتابچه بنیچه قزوین - در کتابچه مزبور در این مورد نوشته است «حق خدمت و ساخلوی فوج در هر نقطه که هست، یک سال تمام است و دوفوج قزوین که عجالتاً بقراولی دارالخلافه مأمور و مشخص است هر کدام سالی بسر خدمت خود می آیند و آن دیگری مرخص است...» بررسی های تاریخی شماره ۲ سال یکم ص ۱۶۸.

۳۷ - در یکی از شماره های آینده درباره این مجموعه صحبت خواهیم کرد.

۳۸ - ص ۲۹ و در این مورد چنین نوشته شده: «چون در این دولت از اول که بنای گرفتن قشون نظامی شده است برای خدمت قشون زمان و مدتی قرار نداده اند و از این است که با همه صدق و ارادتی که ملت در خدمت دولت دارند نوکری دولت را برای حفظ ثغور اسلام واجب شرعی می شمارند از نوکری سربازی خالی از کراهت نیستند چرا که نمیدانند تا چند سال باید خدمت کنند».

۳۹ - گزارش مبسوط سرتیب گاردان درباره ارتش ایران بتاریخ ۲۳ شوال ۱۲۲۲ در مجموعه شماره ۷ Perse-M.D و ترجمه فارسی کتاب او ص ۶۴ - همچنین گزارش سروان بوفورد دوت پول Beaufort d' Hautpoul که در سال ۱۲۵۵ قمری (۱۸۳۹ میلادی) جزو هیأت سفارت کنت دوسرسی Conte de Sercey بایران آمده بود (برگ ۷۷ جلد ۹ Perse-M. D در وزارت خارجه فرانسه).

«محض ملاحظه رفاه و آسایش مردم، علی‌العجلاله
 قرار مدت خدمت سرباز، ده سال تمام خواهد بود اعم
 از اینکه مأمور بجائی شود یا متوقف ولایت خود باشد
 و پس از انقضای ده سال از نوکری معاف خواهد بود و
 عوض آن، جدید گرفته میشود مگر کسی که خود
 داوطلب خدمت شود، البته قبول خواهد شد و امتیاز
 مواجبی داده میشود. اگر برای دولت قشونی لازم شود
 حق خواهد داشت که شش سال دیگر هم همان نوکری
 که مدت خدمتش منقضی شده است بنوکری وادارد
 و پس از شش سال بکلی معاف خواهد بود.»^{۴۰}

نکته دیگری که از مندرجات این قانون استنباط میشود، این است که مدت
 ده‌ساله که در این تاریخ برای خدمت سربازی معین کرده‌اند، مبتنی بر قرار
 قطعی نبوده زیرا می‌بینیم که باقید کلمه «علی‌العجلاله» دست اولیای امور را
 برای تغییر مدت باز گذارده‌اند.

بهر صورت، از جزئیات این قانون هم متأسفانه اطلاع کافی در دست نیست و
 نیز نمیدانیم جزئیات نحوه سربازگیری در این تاریخ چگونه بوده و مدت
 خدمت سربازی بچند مرحله تقسیم میشده است، همینقدر میدانیم که این قانون
 که متن آن باستناد مجموعه مذکور در فوق، جداگانه بچاپ رسیده^{۴۱} غیر
 از قانون بنیچه امیر کبیر است چه به‌وجب استناد رسمی و دولتی مربوط بهمین
 زمان میدانیم در ماه صفر همدین سال (۱۲۷۷) که نه سال از قتل امیر کبیر
 می‌گذشته، قانونی جدید برای سربازگیری تنظیم و تدوین کرده بودند.^{۴۲}

در قانون سال ۱۲۷۷ نکته جالب دیگری نیز بچشم می‌خورد و آن موضوع
 سرباز داوطلب است که در آن قید شده، پس از انقضای ده سال خدمت سربازی،

۴۰ - ص ۴۰

۴۱ - ص ۲۹ مجموعه چاپی مقررات نظامی

۴۲ - اسناد رسمی و دولتی مجموعه شماره ۶۲۷۸ وزارت خارجه ایران

اگر کسی خود دوباره داوطلب خدمت شود البته قبول میشود. ۴۳ و این نکته یعنی قبول داوطلب مغایر با منظور و اصل قانون بنیچه است که در نظر داشته سرباز اجباری و موقتی بجای داوطلب در ارتش استخدام شود ولی باید دانست که با وجود این مجوز، فکر منسوخ نمودن سرباز داوطلب از نظر اولیای امور بیرون نرفت چنانکه در کتابچه بنیچه قزوین که مربوط به نه سال بعد از این تاریخ است (سال ۱۲۸۶ قمری) می بینیم صریحاً قید کرده اند «شخص سرباز را هر محلی از نفوس خودش باید بدهد که بتدریج سرباز داوطلب موقوف خواهد بود» ۴۴ - هر چند این نظر هم نه تنها بمرحله عمل در نیامد بلکه از سال ۱۲۹۶ قمری نیز صورت جدی تر و رسمی بخود گرفت باین معنی که در این سال، چون سازمان جدیدی بنام «سواره قزاق» یا «بریگاد قزاق» بوجود آمد ۴۵ روش سربازگیری در آن، بر قاعده استخدام سرباز داوطلب تعلق گرفت زیرا ظاهراً اداره تشکیلات جدیدی بسبب نظام اروپائی باروش شش ماهه و یک سال خدمت و سپس بهمان مدت مرخصی خانه ممکن نمی بود بلکه برای ادامه آموزش چنین نیروئی که بعدها هم نقش بزرگی در سر نوشت کشور ایران بازی کرد، لازم بود سربازان مدت بیشتری وبدون انقطاع بفرآ گرفتن آموزشها و فنون نظامی مشغول باشند.

ولی بهر حال، نباید از نظر دور داشت که قانون بنیچه اگر نتوانست موضوع داوطلب را موقوف نماید لیکن بر اثر اجرای مقررات آن رسم «قشون پارکابی» که وجودش بامقررات مخصوص بخود آن هزینه گزاف و هنگفتی بخزانة دولت تحمیل می کرد، منسوخ شد و بجای آن هر سال فقط بموجب قانون بنیچه بنام «ساخلو دار الخلاقه طهران» احضار میشدند و صورتی از این

۴۳ - ر.ک بکمی بالاتر، قسمتی که از متن مجموعه چاپی نقل شده است

۴۴ - سرهنگ معتمدی: کتابچه بنیچه قزوین

۴۵ - ر.ک. به تحولات سیاسی نظام ایران فصل دوازدهم - در همین سال سازمان دیگری هم در ارتش ایران تشکیل شد و آن «قشون طراح اطریشی» بود ولی افراد آن را هشت هنگ از هنگهای عراقی و خرقانی که بطریق بنیچه گرفته میشدند تشکیل میدادند. رجوع کنید بفصل نهم در کتاب تحولات سیاسی نظام ایران تألیف نگارنده این مقاله.

هنگاهام که در سالهای مختلف احضار شده‌اند در مجموعه‌ای از اسناد رسمی موجود است. ۴۶

بعد از این تاریخ بسال ۱۳۰۷ قمری میرسیم.

در *کراسه‌المعی*، در شرح این سال مطلب جالبیست که در تاریخ سرباز-گیری ایران ابهامی بوجود می‌آورد و آن این است که در این سال قانونی برای وصول مالیات و عوارض بصحّه ناصرالدینشاه رسید و بموجب آن مقرر بود در دهات از هر ۱۸۰ تن مسلمان ذکور یک تن برای خدمت سربازی گرفته شود و چون غیر مسلمانان را بخدمت سربازی نمی‌بردند بجای سربازیکصد و پنجاه تومان پول می‌گرفتند. ۴۷

این قانون، با بودن مقررات بنیچه که از هر ده نفر یک نفر را بسربازی می‌برده‌اند موجب ابهامی میشود و در نتیجه نمیدانیم آیا این قانون، در این سال بجای قانون سابق وضع شده و یا اضافه بر آن جاری گردیده است. پروفیسور لمبتن هم که باین موضوع در *کراسه‌المعی* برخورد کرده در کتاب خود توضیح بیشتری درباره آن نداده است. ۴۸

ارتش دوره قاجاریه که افراد آن با این روش و مقررات تهیه میشد، در آخرین سال سلطنت ناصرالدینشاه (۱۳۱۳ قمری) از عناصر زیر ترکیب میشده است: ۴۹

۴۶- اسناد رسمی در وزارت امور خارجه ایران شماره ۶۲۰۶ برگ ۸۷ - به کتابچه بنیچه قزوین در شماره دوم سال یکم مجله بررسیهای تاریخی نیز رجوع شود ص ۱۶۸ .
 ۴۷ - در ۱۰۵۹ نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی - این رسم که غیر مسلمانان را بخدمت سربازی قبول نمی‌کردند ظاهراً ادامه وضعی بوده که بموجب قانون بنیچه از آغاز سلطنت ناصرالدین شاه معمول گردیده بود زیرا در گزارش سروان بوفوردوت پول فرانسوی که بسال ۱۲۵۶ قمری در خصوص ارتش ایران نوشته می‌بینیم ذکر کرده است: چند نفری هم از مسیحیان و ارمنی‌ها در میان سربازان وحتى درجه‌داران هستند. (برگ ۷۷ ج ۹ P. ۹ M. D)

۴۸- مالک وزارت ص ۳۱۴

۴۹- دك. به ملحقات تألیفات محمد حسنخان صنیع الدوله، نشریه وزارت انطباعات چهار جلد مرآة البلدان سه جلد منتظم ناصری، مآثر و الآثار و در التیجان فی تاریخ بنی الاشکان و بسیاری دیگر.

۱- «قشون طرح اطریشی» شامل دو هنگ پیاده، یک هنگ پیاده سبک اسلحه موسوم به فوج مخبران، یک هنگ مهندس و یک هنگ توپخانه تهر.

۲- «سواره قزاق» شامل سه هنگ سوار بطرز قزاقهای روسی و یک آتشبار توپخانه.

۳- «قشون متحرك» ۵۰ یانبروی تحت السلاح، شامل ۱۰ تومان و جمعاً ۸۰ هنگ پیاده و سوار.

۴- «قشون متوقف» ۵۱ یاسربازان ذخیره شامل ۱۰۱ هنگ سوار و ۲۷ فوج پیاده بشرح زیر:

سواره نظام:

۲۱ هنگ	سواره آذربایجانی
« ۳۴	سواره خراسانی
« ۱۰	سواره استرآبادی (گرگانی)
« ۶	سواره کرمانی
« ۲	سواره مازندرانی
« ۳۰	سواره عراقی

پیاده نظام:

۲ هنگ	پیاده نظام خراسانی
« ۱۲	پیاده نظام استرآبادی
« ۵	پیاده نظام گیلانی
« ۲	پیاده نظام مازندرانی
« ۵	پیاده نظام کرمانی
« ۱	پیاده نظام عراقی

۵۱۵۰- در سالنامه های این ایام همه جا، این دو قسمت را بنام های سابقشان یعنی قشون

ولایتی نام برده اند.

توپخانه شامل دو تومان :

تومان اول شامل ۱۲ هنگ (هنگهای آذربایجانی).

تومان دوم شامل ۱۶ هنگ (هنگهای عراقی).

عده نفرات ارتش در این دوره بطور محقق معلوم نیست زیرا مدارک ایرانی که منحصر به سالنامه‌های رسمی کشور و دولتی بوده پر است از توضیحات و ارقام و عدد این نیروها و بموجب آنها، همه ساله ارتش ایران بدون کمترین تغییری شامل دویست هزار نفر بوده است و از آن میان یکصد و پنجاه هزار نفر حاضر بخدمت و پنجاه هزار نفر ذخیره بوده‌اند.^{۵۲} و جهانگردان خارجی هم که در این سالها بایران سفر کرده‌اند تعداد افراد ارتش ایران را بتفاوت ضبط نموده‌اند چنانکه فردگرزن جمع آنرا ۴۳۸۸۹ نفر^{۵۳} و ویلمورن ۹۰۳۹۲ نفر نوشته‌اند.^{۵۴} سرهنگ احتسابیان نیز در مقاله‌ای زیر عنوان «سربازگیری بطرز بنیچه» که پیش از این نیز از آن ذکری بمیان آمد، تعداد ارتش ایران را در این سالها بتصریح ۹۷۲۲۹ نفر نوشته و حتی تعداد سوار و پیاده و توپچی که از هر ناحیه و محل میگرفته‌اند در جدولی بتفصیل ذکر نموده است و با آنکه نویسندۀ مزبور مأخذ اطلاعات خود را بدست نداده است چون جدول مذکور بنیچه بندی آنروزی ایالات و ولایات ایران را با ارقام ریز نشان میدهد و حائز اهمیت است ما عین آنرا در اینجا نقل می‌کنیم.^{۵۵}

۵۲ - ملحقات تاریخ ساسانیان تألیف اعتماد السلطنه - ویلمورن سیاح فرانسوی Auguste Lacoïn de Vilmorin که بسال ۱۳۰۶ قمری بایران آمده است در این مورد می‌نویسد «حقیقت، متأسفانه خیلی با این رقم متفاوت است.» ص ۱۵۱

کتاب «از پاریس تا بمبئی از راه ایران» نسخه فرانسوی. چاپ پاریس سال ۱۸۹۵
۵۳ - ایران و مساله ایران. جلد دوم نسخه انگلیسی و ترجمه مختصر آن بفارسی تحت عنوان «جهانگردی در ایران» ترجمه علی جواهر کلام. بخش دوم.

۵۴ - از پاریس تا بمبئی از راه ایران ص ۱۵۰

۵۵ - مجله ارتش سال ۱۳۲۹ شمسی

جدول نتیجه بندی ایالات و ولایات ایران

شماره ترتیب	ایالات و ولایات سرباز بده	پیاده	سوار	توپخانه	جمع
۱	ولایات مرکزی	۱۱۹۸۹	۲۹۲۴	۲۲۸۸	۱۷۲۰۱
۲	ولایات مازندران	۵۷۴۹	۱۱۶۱	۵۰	۶۹۶۰
۳	ولایات استرآباد	۱۰۰	۱۰۶۱	-	۱۱۶۱
۴	مجال خمسه	۱۵۷۷	۱۳۳۳	۳۱۳۹	۶۰۴۹
۵	ولایات گیلان	۱۲۲	۵۶۳	۵۰۰	۱۱۸۵
۶	ایالت آذربایجان	۲۱۶۱۸	۵۲۷۲	۲۷۶۵	۲۹۶۵۵
۷	ایالت خراسان	۹۳۸۲	۲۵۶۷	۱۰۰	۱۲۰۴۹
۸	کردستان - همدان - کرمانشاه	۷۵۷۴	۵۶۷	۱۳۷	۸۵۷۸
۹	خوزستان	۵۰۰	۱۴۰	-	۶۴۰
۱۰	کرمان	۲۵۷۳	۶۳۲	۱۰۱	۳۳۰۶
۱۱	فارس	-	۳۹۹	۶۴۲	۱۰۴۱
۱۲	مجال اصفهان	۲۵۵۹	۶۳۹	۱۴۷	۳۳۴۵
۱۳	لرستان - بروجرد - ملایر - نهبوند - کمره - گلپایگان - گروس	۵۱۷۵	۲۷۷	۶۰۷	۶۰۵۹
جمع		۶۶۸۷۸	۱۷۶۲۵	۱۰۷۲۶	۹۷۲۲۹

از این پس تا سال ۱۳۲۹ قمری که سازمان نظامی دیگری بنام ژاندارمری تشکیل گردید و افراد آنرا از داوطلبان انتخاب می کردند^{۵۶} باز از وضع سربازگیری در ایران آگاهی چندانی نداریم.

مقارن این احوال، قشون «طرح اطریشی» منحل شد. و «بریکاد قزاق» تایک «دیویزیون» توسعه یافته بود و افراد خود را همچنان از افراد داوطلب انتخاب می کرد. تا اینکه در ۲۳ ذی حجه ۱۳۳۳ قمری مطابق بانهم عقرب سال ۱۲۹۴ خورشیدی، قانونی بنام «قانون سربازگیری» شامل ۱۸ ماده بتصویب دوره سوم تقنینیه مجلس شورای ملی رسید و بموجب ماده اول آن «اساس قشون - گیری دولت ایران به طرز بنیچه (خدمت اجباری خصوصی) گذارده شد.

بموجب این قانون مدت مراحل خدمت سربازی ۱۵ تا ۲۵ سال بوده است زیرا عموم افراد کشور در ۴۵ سالگی از خدمت سربازی معاف میشدند (ماده ششم) و چون کسی هم زودتر از سن بیست و بعد از سن سی بخدمت پذیرفته نمیشد (ماده پنجم) پس هر فردی که باید سرباز شود بر حسب اینکه در چه سنی وارد خدمت میشده است حداکثر ۲۵ و حداقل ۱۵ سال سرباز شناخته می شد.

سایر مواد این قانون ظاهرآ مشابه مقررات بنیچه سابق بوده که آنرا با وضع روز تطبیق داده بودند.

قانون سربازگیری مصوبه ۹ عقرب ۱۲۹۴ مطابق

۲۳ ذی حجه ۱۳۳۳

«ماده اول - اساس قشون گیری دولت ایران بر طرز بنیچه (خدمت اجباری خصوصی) است.

«ماده دوم - افواج پیاده و دستجات سواره و توپخانه حتی الامکان از بلوکات و ایلاتی که تا کنون مطابق بنیچه قشون میدادند گرفته میشود.

«ماده سوم - ایلات و محلهای سواربده کمافی السابق مکلف بدادن اسب سوار میباشند مگر در مواردیکه وزارت جنگ مطابق «نظامنامه قشونگیری آنها را معاف نماید.

«ماده چهارم - کلیه عده نفرات قشون بنیچه محلی فعلا صد هزار نفر خواهد بود با این ترتیب که پس از تعیین عده پادار محلهای قشون بده حالیه ، محل کسر صد هزار نفر را از نقاط آباد دیگر معین نموده و بموجب لایحه مخصوص بمجلس شورای ملی پیشنهاد خواهد نمود . ۵۷»

«ماده پنجم - کلیه افراد قشونی که داخل خدمت میشوند و با رعایت مواد نظامنامه قشون گیری باید دارای شرایط ذیل باشند :

- ۱- تابعیت ایران .
 - ۲- مسلمانی .
 - ۳- نداشتن سن کمتر از بیست و زیاده از سی سال .
 - ۴- صحت مزاج و کامل الخلقه بودن .
- «ماده ششم - کلیه افراد بنیچه تا درجه شمشیربند در سن چهل و پنج سالگی از خدمت صف معافند .
- «ماده هفتم - احضار و مرخصی افراد بنیچه برای صفوف مختلفه نظامی با تشخیص وزارت جنگ و بحکم وزیر جنگ است .
- «ماده هشتم - مدت خدمت افراد قشونی دفعتماً نباید متجاوز از دو سال باشد .

«ماده نهم - تعیین افراد قشون هر محلی مطابق بنیچه بعمل خواهد آمد ، با این ترتیب که مأمورین سر باز گیری اشخاص پادار محل را که دارای شرایط سربازی موافق ماده پنجم باشند حاضر مینمایند . هر گاه عده ایشان مساوی عده لازمه است تمام افراد مکلف بدخول در خدمت نظامی خواهند بود و اگر عده ایشان بیشتر باشد عده لازم باقرعه معین خواهد شد .

«ماده دهم - در صورت خرابی و عدم استعداد یکی از محلهای قشون بده که خرابی و عدم استعداد آن را وزارت مالیه نیز تصدیق نموده باشد ، وزارت جنگ میتواند محل مزبور را از دادن کلیه یا قسمتی از عده بنیچه معاف نموده از محلهای مربوطه همان حوزه که استعداد داشته باشند ، با موافقت وزارت مالیه عوض بگیرد .

«ماده یازدهم - محلهائی که مطابق فرامین و یا احکام

۵۷- تا آنجا که اطلاع داریم چنین لایحه ای به مجلس پیشنهاد نشده است .

«از دادن نفرات قشونی معاف شده‌اند در صورتی که مطابق ماده
«دهم معافیت آنها تصدیق نشود از معافیت محروم و مکلف بدادن
«قشون خواهند بود در صورتیکه در عوض آن تخفیفات، تحمیلات
«مالیاتی بمحل شده باشد، آن تحمیلات نیز منسوخ خواهد بود.
«ماده دوازدهم - بهر یک از نفرات و دستجات قشونی مطابق
«میزانی که در بودجه وزارت جنگ از تصویب مجلس شورای ملی
«خواهد گذشت، حقوق محلی داده میشود.

«ماده سیزدهم - حقوق محلی افواج و دستجاتی که حاضر
«خدمت هستند برای مدتی که تحت سلاح میباشند از حقوق ایام
«خدمت آنها کسر خواهد شد.

«ماده چهاردهم - افراد قشون اعم از حاضر خدمت و
«مرخصی خانه، از مالیات سرانه معاف و عوارض از اسب سوار
«نظام مطالبه نخواهد شد.

«ماده پانزدهم - خانواری مستمری یا تخفیف محلی را
«موافق معمول سابق، مالکین ورعایا و ایلات مطابق دستور
«وزارت جنگ به آحاد و افراد قشون مستقیماً تأدیه خواهند کرد.
«ماده شانزدهم - خرج سفر تا بین درموقع حاضر شدن در
«سر خدمت که موسوم بکمک خرج است کمافی السابق برعهده
«مالکین و اهالی محل است باین ترتیب که از محل سکونت تا بین
«تأمر کز اجتماع فوج یادسته سوار و توپچی که وزارت جنگ تعیین
«مینماید هر منزلی دو قران به تأمین پیاده و توپچی و چهار قران
«بسوار تأدیه نمایند ولی افواجی که خانواری ندارند کمافی -
«السابق درموقع حرکت، کمک و معاونت معمول را از صاحبان
«بنیچه دریافت مینمایند.

«ماده هفدهم - نظامنامه‌های راجع باین قانون را وزیر
«جنگ تهیه کرده و بموجب فرمان اعلیحضرت همایون بموقع
«اجرا میگذارد.

«ماده هیجدهم - وزیر جنگ مأمور اجرای این قانون

«است.» ۵۸

نحوه سربازگیری، از این پس تا سال ۱۳۰۰ خورشیدی (۱۳۳۹ قمری) که ارتش
نوین ایران بهمت اعلیحضرت رضا شاه کبیر بنیاد گذار ارتش نوین تشکیل

شد بر همین اساس بود جز اینکه افراد دو سازمان ژاندارمری و دیویزیون قزاق همچنان بطور داوطلب استخدام میشدند.

از ابتدای تأسیس ارتش نوین، مسأله تأمین احتیاج افراد ونحوه احضار آنها مورد توجه خاص سردار سپه (اعلیحضرت رضا شاه کبیر) قرار گرفت وبه همین نظر بدو در ۲۶ سرطان ۱۳۰۱ (تیرماه) مقرراتی برای سرباز-گیری بر اساس مقررات بنیچه سابق وضع گردید^{۵۹} تا پس از مطالعه وبررسی کافی قانون کاملتری موافق مقتضیات زمان بمرحله عمل گذارده شود.

قانون سرطان ۱۳۰۱ شامل ۲۲ ماده ومقررات آن تقریباً همان مقررات قانون سال ۱۳۳۳ قمری بود جز اینکه در چند نکته اختلاف داشت و آن اینکه مدت خدمت حاضرالسلاح سربازی بموجب این قانون برای پیاده نظام دو سال وبرای توپچی وسوار سه سال (ماده ۱۷) و دوره خدمت بطور کلی ۱۲ سال (ماده ۲۰) تعیین شده بود ومقصود از دوازده سال دوره خدمت، آن بود که «افرادی که مثلاً سه سال درقشون حاضرالسلاح خدمت مینمایند پس از اینکه مرخص شدند تانه سال دیگر جزوقشون ذخیره محسوب ولدی الاقتضاء احضار خواهندشد وپس از طی دوره دوازده سال، بطور کلی از خدمت معاف می گردند.» (تبصره ماده ۲۰).

متن قانون سربازگیری

مصوبه ۲۶ سرطان (تیرماه) ایت ایل ۱۳۰۱ شمسی^{۶۰}

ماده ۱ - افواج پیاده وسواره وتوپچی حتی الامکان از محلها وایلاتی که تاکنون مطابق بنیچه محلی قشون میدادند گرفته شود.

۵۹ - تاریخ ارتش نوین بخش نخست ص ۱۲۱، نشریه ستاد بزرگ ارتشتاران تألیف سر تیپ بیگلر پور، سعید نفیسی، سرهنک قائم مقامی - در مورد اینکه قانون سال ۱۳۰۱ بر اساس مقررات بنیچه سابق وضع شده است به مواد ۲ و ۱ قانون مزبور در متن همین مقاله مراجعه کنید.

۶۰ - همان کتاب ص ۱۴۸ تا ص ۱۵۳

ماده ۲- ایلات و محلهای سواربده کما فی السابق بـدادن اسب سوارمکلف میباشد .

ماده ۳- کلیه افرادقشونی که جدیداً داخل خدمت میشوند باید دارای شرایط ذیل باشند :

- ۱- مسلمان .
- ۲- تبعیت ایران .
- ۳- نداشتن سن کمتر از بیست و زیادتر از سی سال .
- ۴- صحت مزاج (وکامل الغلقه بودن) مطابق دستورصحیه .
- ۵- عدم ابتلاء باستعمال تریاک .

ماده ۴ - تعیین افراد قشونی هر محلی مطابق بنیچه از اشخاص پادار با رعایت شرایط ماده ۳ بااطلاع مالکین وریش- سفیدان آن محل مستقیماً بتوسط مأمورین قشون گیری به عمل خواهد آمد . هرگاه عده آنها مساوی با عده لازمست تمام آن افراد مکلف بدخول در خدمت نظامی خواهند بود . واگر عده آنها بیشتر باشد ، عده لازم بحکم قرعه معین خواهد شد. مقصود از اشخاص پادار کسانی هستند که در محل بنیچه ، دارای علاقه از قبیل خانه ، ملک مزروعی ، باغ ، بانه ، رعیتی ، حشم وامثال آنها باشند .

ماده ۵- در صورتیکه عده نفرات اهالی محل با رعایت شرایط مقرره کمتر از ماخذ بنیچه باشد عوض کسر را از جوانان پادار محلهای دیگر آن حوزه تهیه و معرفی می نماید ولیکن خود معرفین ضامن ومسئول آن خواهند بود .

ماده ۶ - محلهائیکه دارای ربع ونصف یا سه ربع بنیچه سرباز میباشد باید با رعایت همجواری ومسئولیت مشترک ، یک نفر سرباز موافق مقررات قشون گیری معین وبمأمورین سرباز- گیری معرفی نمایند .

ماده ۷- در صورتیکه بعلت قصور افراد ، تفریط و ضایعاتی در اسلحه وملزومات دیوانی وغیره بهم رسد یا اینکه فراد نمایند دارائی همان افراد ودارائی مالکین وریش سفیدان محل که ضامن آنها میباشد در درجه دوم ضامن قیمت وغرامت و خسارت تا موقع جلب فراری واسترداد اسلحه و ضایعات فوق خواهد بود .

ماده ۸- مأمورین قشون گیری پس از تصویب وحکم ارکان حرب کل قشون از طرف امیر لشکر آن ناحیه معین وفرستاده می-

- شوند و هر گاه ارکان حرب کل قشون لازم بدانند مأمور مخصوصی اعزام خواهد داشت .
- ماده ۹- مأمورین قشونگیری مرکب خواهند بود از :
- ۱- یکنفر صاحب منصب .
 - ۲- صاحب منصب مأمور از طرف شعبه سربازگیری همان لشکر .
 - ۳- یکنفر مأمور حکومت محل .
 - ۴- طبیب نظامی .
 - ۵- یکنفر منشی .
- ماده ۱۰- صاحب منصبانی که ریاست کمیسیون را دارا هستند مسؤول حسن جریان امر سربازگیری و اجرای کامل این نظامنامه و موظف بدادن راپورت هر لشکر ناحیه خود میباشند .
- ۲- صاحب منصب مأمور از طرف شعبه سربازگیری مسؤول تشخیص بنیچه و تعیین نفرات از روی دفاتر بنیچه بندی است که در آن شعبه موجود و معین شده است .
- ۳- نماینده حکومتی موظف است راجع باختلاف بین مأمورین قشونگیری و رعایا و مالکین و مراقبت در تسهیل و پیشرفت امور قشونگیری مسؤول باشد .
- ۴- طبیب نظامی مکلف بمعاینه دقیق افراد و رعایت مشروط صحیه قشونگیری میباشد .
- ۵- ثبت و ضبط تحریرات کمیسیون و ترتیب اتمام اوراق قیدنامه معافیت و غیره بامنشی خواهد بود .
- ماده ۱۱- دفتر اساسی سنواتی نمره یک دارای ستونهای خواهد بود که قیودات ذیل در آن ثبت میشود :
- ۱- بنیچه ۲- نمره ۳- اسم ۴- پدر ۵- ده ۶- بلد
 - ۷- ارباب ده ۸- عوض کدام بنیچه ۹- صنعت و حرفه
 - ۱۰- سواد ۱۱- اعتیادات ۱۲- اهل و عیال ۱۳- سن ۱۴- قد
 - ۱۵- علامات صورت ۱۶- قطر و وزن ۱۷- ورود بخدمت ۱۸-
 - ضمانت ۱۹- ملاحظات
- ماده ۱۲- در صورتیکه خرابی و عدم استعداد یکی از محلهای قشون بده که بواسطه تفتیش مأمورین وزارت جنگ محقق گردد و وزارت جنگ نیز تصدیق کرده باشد ، وزارت جنگ میتواند محل مزبور را مادامیکه بحال خرابی و عدم استعداد باقی

است ازدادن کلیه یا قسمتی از عدهٔ بنبیچه معاف و از محلهای جدید و محلها تیکه قابل مالیاتند باموافقت وزارت مالیه بگیرد .

مادهٔ ۱۳- محلها تیکه مطابق قوانین یا احکام ، ازدادن نفرات قشونی معاف شده اند در صورتیکه معافیت موافق مادهٔ ۱۲ تصدیق شده باشد ، معاف خواهند بود . (ورقهٔ معافیت مطابق مادهٔ نمره ۱۱ میباشد)

مادهٔ ۱۴- در مواردیکه افراد قشون ناقص الخلقه شوند و با تصدیق طبیب نظامی یا طبیب معروف محلی بنوعی عللیل المزاج تشخیص داده شوند که نتوانند تحمل خدمت نظامی را بنمایند بموجب راپورت جامعی با ادارهٔ ارکان حرب کل قشون ارسال خواهند شد .

مادهٔ ۱۵- افرادی که بواسطه ارتکاب به جنحه و جنایت و سایر اعمال زشت مطابق قانون جزای نظامی و راپورت محکمه قشونی باید اخراج شوند حکم اخراجی آنها از طرف ادارهٔ قشون- گیری صادر و راپورت جامع آن بوزارت جنگ ارسال میشود و عوض آنها در محل گرفته خواهد شد .

مادهٔ ۱۶- احضار و مرخصی افراد قسمتها و دستجات برای صفوف مختلفه به تشخیص و حکم وزارت جنگ است .

مادهٔ ۱۷- مدت خدمت تحت السلاح افراد قشونی نباید دفتماً متجاوز از دو سال باشد مگر در مواقع فوق العاده بحکم وزارت جنگ (برای سوار و توپچی ممکن است سه سال باشد) .

مادهٔ ۱۸- افراد قشونی اعم از حاضر خدمت و مرخص بخانه از مالیات سرانه، از بیگاری و تحمیلات سایرهٔ محلی معافند و عواض از اسب سواره نظام مطالبه نخواهد شد .

مادهٔ ۱۹- کمیسیون پس از اتمام وظیفهٔ خود کلیه افراد قشونی که جدید آگرفته شده و در مرکز قشون حاضر کرده سان میدهد و اسامی آنها در دفاتر مخصوص ثبت و قید میشود (موافق مادهٔ ۱) و نیز يك نسخه از آن به ارکان حرب از طرف امیر لشکر آن ناحیه فرستاده می شود .

مادهٔ ۲۰- مدت خدمت سربازی (مادامیکه بطور پنبیچه سرباز گرفته میشود) از اول دخول بخدمت برای هر فردی دوازده سال خواهد بود .

تبصره - مقصود از دوازده سال دورهٔ خدمت، آن است که افرادی که مثلاً سه سال در قشون خدمت مینمایند پس از آنکه مرخص

شدند تا نه سال دیگر جزوقشون ذخیره محسوب ولدی الاقتضاء احضار خواهند شد. پس از طی دوره دوازده سال از خدمت معاف میگردند.

ماده ۲۱- خانواری ۱ همه ساله از طرف وزارت مالیه جمع خواهد شد و با اطلاع امیر لشکر و حواله مالیه نظام به افراد حاضره مطابق معمول محل پرداخت خواهد شد و در دفتر مخصوص ثبت میشود و گیرنده حواله بایستی ته چک را مهر و امضاء نماید و ته چک در اداره مالیه نظام خواهد ماند و نسخه ای از آن بار کانهرب قشون ارسال میگردد. چون خانواری استمراری سرباز بنیچه به موجب حکم دولت باید از طرف وزارت مالیه اخذ و جمع آوری شود، لذا هیچ فردی از افراد قشونی شخصاً حق گرفتن خانواری استمراری را از مالک یارعمیت نخواهند داشت.

ماده ۲۲- قبوض و نوشتجاتی که از بابت استرضائی و پادارانه ۱ و کمک خرج یا بهراسمی که از طرف مالکین و یارعیای کلیه محلها در مواقع احضار سرباز به افرادی که بخدمت رفته اند داده شود و در دست آنها است صاحب منصبان مستقیم آنان باید صورتی از قبوض مربوطه برداشته و به ارکانهرب لشکر مربوطه بفرستند و کتابچه هائی در شعبه سربازگیری مربوطه باز و کلیه آن قبوض و نوشتجات با ذکر اسم دائن و مدیون و اسم قراء و بلوک به طور وضوح ثبت بشرد و مطابق آن بدهندگان قبوض اخطار شود که وجه سندی را که داده اند بهر طریقی که ممکن باشد تا یکماه بعد مستقیماً به نظامیان برسانند و هر گاه در رسانیدن وجوه مسامحه و تعلل نمایند با اطلاع و دستورالعمل شعبه سربازگیری مربوط به محل رفته جمع آوری نموده و با استحضار ارکانهرب لشکر مربوطه، با افراد برسانند و چنانچه مودیان وجوه فوق را

۱- خانواری، پول و جنسی بوده است که بطور مساوی از اهالی دهی که سرباز بنیچه از آن ده بخدمت میرفت جمع آوری و به خانواده سرباز داده میشود.

۲- پادارانه عبارت بوده است از ماهانه ای که چون کسی نامش در سیاهه بنیچه نوشته میشد و بجای خود کس دیگری را به سربازی میفرستاد به او و خانواده او میداد.

قبلاً بخود افراد، کالا و بنضاً پرداخته باشند باید صورت و جوه پرداختی را با توضیح اسم و رسم و تاریخ به ارکان حرب لشکر مربوطه اطلاع داده و در کتابچه فوق‌الذکر شعبه سربازگیری قید و ذکر گردد.

ماده ۲۳- وزیر جنگ مأمور اجرای این قانون است. مواد قانون فوق بموقع اجراء میرسد.

پس از صدور اجراء این قانون اختلافاتی در میان مالک و زارع و مأمورین سربازگیری و قسمت‌های نظامی پیش‌آمد که وزارت جنگ ناچار شد مقررات دیگری را به شرح زیر وضع و برای اجراء ابلاغ کند.

و نظر به اختلافات زیادی که راجع به استخدام افراد داوطلب بنبیجه لشکرها پیش آمده است بشرح زیر مقرر میگردد:

۱- هیچ قسمتی حق دخالت در امور بنبیجه قسمت دیگری ندارد و افراد بنبیجه را نبایستی بعنوان داوطلب استخدام نمایند.

۲- هیچک از قسمتها حق ندارند فراری قسمت دیگری را در دست داشته باشند می‌توانند در موقع لزوم پس از ارائه اخراج نامه رسمی خود در قسمت دیگر استخدام شوند.

قسمت خود استخدام نمایند. فقط داوطلبانی که اخراج نامه رسمی

۳- هر قسمتی که بخواهد افراد جدیدی را استخدام نماید باید بدو آ ورقه هویت اشخاص را رؤیت نموده و ضمناً التزام محکمی به ضمانت ضامن معروف و معتبری گرفته شود که در صورتیکه کشف شود فراری و یا جزو قسمت دیگری بوده است مجازات و سپس تحت الحفظ به قسمت مربوطه اعزام گردد.

در موقع احضار سرباز، قبوض و اسنادی که از بابت وجه استرضائی و پادارانه و کمک خرج از طرف سرباز بده به سرباز داده میشود باید با استحضار کمیسیون و مأمورین سربازگیری در محل قبض و اقباض بشود و مأمورین مکلفند حاشیه قبوض مزبور را تصدیق بکنند و صورت جامع آنرا به ارکان حرب لشکر مربوط بدهند و بموجب مواد نظامنامه سربازگیری مأمورین فوق‌الذکر به هیچوجه حق دخل و تصرفی در زیادی و کمی و کم و کیفیت و جوه فوق در میان سرباز بده و سرباز نخواهند داشت و فقط بسته به رضایت طرفین است.

با این احوال، چون مسأله تأمین نیازمندی نفری و سربازگیری در ارتش نوین هیبایستی متناسب با وضع مترقی و طرحهای عالییه ارتش می‌بود،

بزودی در طرح سرباز گیری تغییر داده شد - باین معنی که در سال ۱۳۰۴ خورشیدی اساس مقررات سرباز گیری بر اصل وقاعدۀ سرشماری تمام کشور گذاشته شد و بدین منظور دو قانون یکی در مورد «احصائیه و سجل احوال» (برای تعیین نفوس و جمعیت حقیقی کشور) و دیگری در خصوص «خدمت اجباری» وضع و در شانزدهم خرداد ۱۳۰۴ بتصویب مجلس شورای ملی رسید^{۶۱} و نام «شعبه سرباز گیری» نیز که بر حسب قانون ۲۶ سرطان ۱۳۰۱ تشکیل شده بود به «ادارۀ نظام اجباری» و کمی بعد هم به «ادارۀ نظام وظیفه» تبدیل یافت^{۶۲}.

اجرای این طرح و قانون، اگر چه در آغاز با مخالفت بسیاری از اشخاص که قانون موجود با مصالح آنها مغایرت داشت مواجه شد و ناراحتی هائی بوجود آورد ولی سرانجام بر کرسی قبول نشست^{۶۳}.

بموجب قانون سال ۱۳۰۴ خدمت سربازی برای کلیه اتباع ذکور دولت ایران اعم از سکنه شهرها و قصبات و قراء و ایلات و متوقفین در خارج از ایران از اول سن بیست و یک سالگی، اجباری شد (مادۀ ۱) و این ماده پرارزشترین و مهمترین ماده قانون مزبور بود، زیرا قانون بنیچه سرباز گیری که تا این زمان اجرا میشد، شامل حال قسمتی از اهالی کشور نمی گردید و بموجب آن طبقۀ اعیان و اشراف، شهر نشینان و برخی از ولایات مانند کاشان و ورشت و کیلان که منسوجات کشور را تهیه می کردند از خدمت سربازی معاف بودند^{۶۴}. بعلاوه مالکان بزرگ و مقتدر و همچنین بسیاری از ایلات و عشایر هم سرباز نمیدادند چنانکه ستوان پیشون^{۶۵} فرانسوی که از سال ۱۲۵۵ قمری چندی جزو هیأت نظامی فرانسه در ارتش ایران خدمت می کرده است، می نویسد:

قبایلی که در مرزها هستند و هر لحظه میتوانند به کشور همجوار مهاجرت و

۶۱- همان کتاب ص ۱۵۴ تا ص ۱۶۶

۶۲- همان کتاب ص ۱۲۲

۶۳- همان کتاب و همان صفحه

۶۴- امیر کیلان شاه: یکصد و پنجاه سال سلطنت در ایران ص ۳۳

۶۵- J. Pichon

کوچ نمایند سرباز نمیدهند و تعداد سربازی هم که هر قبیله میدهد بستگی بقدرت خان و رئیس آن قبیله دارد^{۶۶}. بنابراین با قانون سال ۱۳۰۴ نقص و عیب بزرگی که قانون بنیچه داشت یعنی استثنائی که بی سبب، در خدمت سربازی برای پاره‌یی از طبقات و اهالی و برخی از شهرها قائل شده بودند از میان میرفت.

مدت خدمت سربازی بنا بر قانون جدید جمعا ۲۵-سال و شامل سه دوره بود^{۶۷}:

۱- دوره خدمت نظامی بمدت شش سال (دو سال اول تحت السلاح و چهار سال بعد احتیاطی).

۲- دوره ذخیره بمدت ۱۳ سال (شش سال اول ذخیره مقدم و هفت سال بعد ذخیره تالی).

۳- دوره پاسبانی^{۶۸}. بمدت شش سال.

وباین ترتیب هر سرباز پس از دو سال خدمت تحت السلاح، وارد مرحله احتیاط میشد که مدت آن چهار سال بود و سپس دارد مرحله ذخیره بمدت ۱۳ سال می‌گردید. در مرحله اول این دوره (ذخیره مقدم) که شش سال بود سربازان هر دو سال یکمرتبه و در مدت ذخیره تالی (هفت سال دوم) هر سه سال یکمرتبه بمدت یکماه بایستی در حوزة خود برای تمرین تعلیمات و آموزش نظامی حاضر میشدند (ماده دهم).

بر اساس قانون مزبور، سازمانی برای سرباز گیری بنام «دایرة سرباز گیری و نظام اجباری» در نظر گرفته شد و اما چون اجرای سرباز گیری بروش مذکور مستلزم در دست بودن آمار جوانان و متولدین کشور می‌بود و چنین آماری

۶۶- گزارشهای پیشون قطعه ۴ در مجموعه ۱۶۷۳ بایگانی تاریخی ارتش فرانسه- حاجبی بهمین علل و برخی دلائل دیگر نظام بنیچه را در مقاله خود «نظام مقتضیات» نامیده است (مجله قشون شماره ۴ سال ۴ تیرماه ۱۳۰۴)

۶۷- مواد ۱ و ۱۰

۶۸- این اصطلاح با عنوان پاسبان که از اصطلاحات و مراتب خدمتی اداره شهر بانیت و بعدها وضع شده نباید اشتباه شود.

در سال ۱۳۰۴ هنوز در دست نبود، لامحاله انجام آن موکول به تشکیل «اداره ثبت احوال» می شد که آن نیز بتصویب مجلس شورای ملی رسیده بود. بدین جهت اجرای قانون مذکور تا سال ۱۳۰۵ عقب افتاد.

در سال ۱۳۰۵ نام دائرة نظام اجباری هم به «اداره نظام وظیفه» تغییر یافت^{۶۹} و کشور ایران از لحاظ امور نظام وظیفه به حوزه ها و نواحی تقسیم شد^{۷۰} تا فهرستی از موالیدی که برابر مقررات قانون خدمت نظام وظیفه میبایستی بخدمت احضار شوند تهیه گردد و نخستین دوره سربازان وظیفه که براساس این قانون و در سال ۱۳۰۵ خورشیدی بخدمت احضار شدند موالید سال ۱۲۸۵ خورشیدی بودند.

بدین ترتیب، در بدو امر، سازمان کل اداره نظام وظیفه از یک اداره مرکزی در تهران و شش ناحیه در تهران، تبریز، اصفهان، مشهد و رشت تشکیل شد و هر یک از نواحی مزبور نیز دارای چندین حوزه اصلی و فرعی بودند.^{۷۱}

در سال ۱۳۰۷ نام اداره مزبور به «اداره نظام وظیفه عمومی» تبدیل گردید^{۷۲} و از این پس نیز هر چند زمان در سازمان آن اداره از حیث تعداد نواحی و حوزه های اصلی و فرعی تغییراتی داده شد که شرح مبسوط آنرا در جلد یکم تاریخ ارتش نوین می یابیم^{۷۳} و این اداره بهمه جهت تا سال ۱۳۴۴ که ضمیمه وزارت کشور گردید و نام آن نیز به «اداره وظیفه عمومی» تبدیل یافت، همه وقت تابع وزارت جنگ و ارتش شاهنشاهی می بود.

اما قانون سال ۱۳۰۴، چون با شتابزدگی و تعجیل تهیه شده بود خواه ناخواه در عمل بانقایص و معایب و مشکلاتی زو برو شد که ناچار بنزای رفع

۶۹- بخش نخست تاریخ ارتش نوین ص ۱۲۱

۷۰- اجرای این تقسیمات در ماده چهارم قانون نظام اجباری بدین شرح پیش بینی شده بود که: «مملکت ایران مطابق تشکیلات قشونی بنواحی سربازگیری منقسم شده و افراد قشونی در مرکز حوزه های سربازگیری خود گرفته میشوند».

۷۱- تاریخ ارتش نوین ص ۱۲۱

۷۲- همان کتاب ص ۱۲۳

۷۳- همان کتاب و همان صفحه.

آنها در ۲۹ خرداد ۱۳۱۷ خورشیدی قانون دیگری بمنظور اصلاح و تکمیل قانون مزبور تدوین شده در اسفند همان سال بتصویب مجلس شورای ملی رسید. ۷۴

بر اساس این قانون که هنوز بقوت خود باقیست و اکثر مواد آن عیناً همان قانون سال ۱۳۰۴ است، مدت خدمت وظیفه عمومی همان ۲۵ سال ولی شامل چهار دوره تعیین گردید: ۷۵

- ۱- دوره زیر پرچم بمدت دو سال
 - ۲- دوره احتیاط بمدت چهار سال
 - ۳- دوره ذخیره یکم بمدت چهارده سال
 - ۴- دوره ذخیره دوم بمدت پنج سال
- و برای روشن شدن تغییرات این ادوار بطور مثال حالات مراحل متوالی متولدین سال ۱۲۸۵ خورشیدی را یعنی نخستین دوره سر بازاری که بخدمت احضار شده اند، در اینجا ذکر می کنیم:

سال تولد	خدمت زیر پرچم		مرحله احتیاط		مرحله ذخیره یکم		مرحله ذخیره دوم	
	ورود	خروج	ورود	خروج	ورود	خروج	ورود	خروج
۱۲۸۵	۱۳۰۵	۱۳۰۷	۱۳۰۷	۱۳۱۱	۱۳۱۱	۱۳۲۵	۱۳۲۵	۱۳۳۰

و بمنظور آگاهی بیشتر از نحوه احضار افراد احتیاط و ذخیره و موالید مختلف در سالهای بعد بتاریخ ارتش نوین مراجعه شود. ۷۶

۷۴- همان کتاب ص ۱۲۵

۷۵- مواد ۳ و ۴

۷۶- تاریخ ارتش نوین از ص ۱۲۷ تا ص ۱۳۱

تحقیقی در تاریخ ادیان

دین بودا در ایران

باستان

مقدم

دکتر محمد جواد شکور

پیش از آنکه از نفوذ دین بودا در ایران گفتگو کنیم ، لازم است نخست مختصری در باره ی زندگی بودا و بشارت مذهب او بحث نموده سپس به نفوذ و توسعه آن دین در مشرق ایران بپردازیم .

حیات بودا - قرن هفتم پیش از میلاد و نیمه سده ششم در تاریخ هند از روز کاران تاریخ بشمار می آید . روح زنده و حساس و نشاط انگیز مذهب «ودا» در پشت پرده های ضخیم آداب و خرافات پیچیده مذهبی فرسوده شده و موجودیت خود را از دست داده بود . معانی حقیقی سرودهای وداها از خاطر ها محو شده و تنها بر همین ها مردم را بیک رشته

مراسم و آداب صوری و ظاهری سرگرم ساخته بودند. بین مردم و روحانیان خود فاصله‌ی عمیقی ایجاد شده بود، و امتیازات طبقاتی که اساس دین برهمنی بود هر روز بیشتر و متمایزتر میشد. عوام و توده‌ی مردم نیز در گرداب جهالت و خرافات و موهومات فرورفته بودند و انحطاط اخلاقی به منتهی درجه‌ی خود رسیده بود.

در این عصر تاریک ناگهان ستاره‌ی درخشانی در آسمان هند طالع گردید و آن ظهور پیغمبری بزرگ بنام بودا بود. در شمال بنارس تقریباً بفاصله‌ی یک میل در دامنه‌های کوه هیمالیا شهری واقع بود موسوم به کاپیلاواستو Kapilavastu که در شمال ولایت بهار نزدیک به نیپال قرار داشت. این شهر مرکز قلمرو کوچکی بوده که ساکنان آنرا «ساکیا» می‌نامیدند. در این سرزمین شاهی میزیست که سودهدانا Suddhodana نام داشت. از پشت این پادشاه و بطن زن او مهامایا Mahamaya در ۵۶۳ ق. م پسری بنام سیدهارتا Sidharta پای بعصره‌ی وجود نهاد و پس از چند سالی به گوتاما Gaotama که نام خانوادگی او بود معروف گردید.

مهامایا مادر او بزودی در گذشت و او در دامان محبت پدر پرورش یافت و تا بیست و نه سالگی علوم متداول زمان خود را فرا گرفت و در جوانی همسری برگزیده و از او دارای فرزند شد.

گوتاما دوره‌ی جوانی را در قصر پدرش به خوشی و شادکامی میگذرانید و از رفیع و ناراحتی خبری نداشت. ولی هنگامیکه بر حسب تصادف سه بدبختی بزرگ انسانی یعنی بیماری و پیری و مرگ را شناخت دچار غم و اندوه فراوان گردید و آن داستان چنین بود که: روزی گوتاما از قصر خود بتفرج بیرون رفت، در راه به پیرمردی بر خورد که لنگان و خیزان میرفت، مشاهده حال آن پیرمرد او را واقف به پیری و سالخوردگی که از آن غافل بود کرد. بار دیگر بیماری را دید که از فرط مرض زرد و رنجور شده بود، از دیدن او دریافت که روزی هم ممکن است سلامتی و تندرستی او مبدل به بیماری و رنجوری گردد. بار دیگر به جنازه‌ی مرده‌ای بر خورد، و وحشت زده از خود پرسید این

زندگی آدمی که سرانجام بمرگ و نیستی منتهی خواهد شد چه سودی دارد. بار دیگر راهبی را دید که با قیافه بی آرام و متین که حاکی از آرامش و سعادت درونی وی بود میگذشت، بودا بفکر آن افتاد که قصرشاهی و علائق دنیوی را رها کرده چون آن مرد راهب زهد و تقوی پیش گیرد.

پس از بیست و نه سالگی در یک شب مهتابی زن و فرزند و جاه و جلال دنیوی را ترك گفته در طلب حقیقت راه بیابان پیش گرفت و در اطراف هندوستان شرقی براه افتاد. شش سال در بیابانها آواره بود و به انواع ریاضتهای شاقه روزگار میگذرانیید. نخست بسوی برهمنان رفت ولی تعالیم آنان شوق حقیقت طلبی او را تسکین نداد تا اینکه بیچاره و در مانده گشت.

بگدائی و در یوزگی قوت لایموتی بدست میآورد. روزی در ناحیهی «گایا» نزدیک بنارس، در زیر درختی از نوع انجیر هندی که به آن پانیان Panyan میگویند بحالتی تباہ افتاده در آرزوی وصول به سر منزل حقیقت اندیشه میکرد و عهد کرد که تا از حقیقت را در نیابد از زیر آن درخت بر نخیزد. مدت هفت هفته در حال مراقبه گذرانیید. روزی ناگهان نوردانش و فروغ حقیقت برد او فرو تابید پس بر خاست و آنچه دریافته بود ب مردم باز گفت. از آن روز بعد بنام آن شجر معرفت که «بودهی» نام داشت به «بودا» ملقب شد.

او را تا تاگاتا Tatagatha بمعنی «اصل حقیقت» نیز لقب داده اند. آنکاه دیری تأسیس کرد و گروهی از شاگردانش در آن جاسکنی گزیدند. بودا بقیث عمر خود را به سیر و سلوک و سفر در دشتهای پهناور هندوستان می گذرانیید و همه جا حقیقت و راه نجات را به مردمان می آموخت.

سرانجام در هشتاد سالگی در ۴۸۳ ق م چشم از جهان فرو بست. آنانند ا شاگرد مقرب او جسدش را سوزانیید و خاکسترش را در اطراف برده در ده نقطه از نقاط مختلف هندوستان در خاک مدفون ساخت. و اکنون بر سر هر یک از آنها معبدی به سبک مخصوص بودائیان موسوم به «استوپا» Stupa برپاست.

تعلیمات بودا

بودا در بیانات خود از فضیلت اعتدال و میانه‌روی سخن میگفت و افراط و تفریط یعنی عیش و نوش و تن‌پروری و همچنین ریاضتهای شاق و زهد بیفایده را نکوهش میکرد و حد وسط را تنها طریق وصول به سر منزل مقصود و وسیله‌ی سعادت میدانست.

بودا هشت قاعده‌ی اخلاق وضع کرد که هر کس آن قواعد را پیروی کند سرانجام به سر منزل کمال یعنی مرحله‌ی «فنا» که از آن به نیروانا Nirvana تعبیر کرده خواهد رسید. آن هشت قاعده از اینقرار است:

- ۱ - جانوران را میازارید .
- ۲ - دزدی نکنید .
- ۳ - بی‌عفتی نکنید
- ۴ - دروغ مگوئید .
- ۵ - غیبت و عیبجوئی از هم‌نوعان
- ۶ - خودخواهی را از دل دوردارید .
- خود مکنید .

۷ - کینه کسی را در دل مگیرید

۸ - دل خود را از زنگ، چهل و نادانی پاک کنید و نفس خود را بزیور معرفت بیارایید .

بودا اصول دین خود را بر معرفت چهار حقیقت بشرح زیر نهاده است :

حقیقت اول - آنکه جهان سراسر رنج و عذاب است، یعنی تولد، زندگی، پیری، بیماری، مرگ. بالاخره سراسر حیات درد و الم است .

حقیقت دوم - آنکه ریشه و منشاء همه رنجها در تمناست . یعنی، تمنای بقا و میل به خوشی‌ها و اشتیاق به لذت‌های نفسانی و حب جاه که در حقیقت بی‌ثبات و بی‌اساسند .

حقیقت سوم - آنکه درد و رنج را باید از میان برد. برای حصول باین مقصود باید «تمنای بقا» را در خود کشت و خود را از هر گونه علاقه و تمایل و اشتیاق و خواهش نفسانی رهایی بخشید .

حقیقت چهارم - راه اجزاء درد و رنج از راه بکار بردن طرق هشتمانه زیر است :

- ۱ - عقیده پاک
 ۲ - اراده پاک
 ۳ - سخن پاک
 ۴ - رفتار پاک
 ۵ - روزی پاک
 ۶ - کوشش پاک
 ۷ - توجه و اندیشه پاک
 ۸ - تمرکز پاک که تمرکز فکر است
 در معنای راستی .

بودا بر خلاف تعالیم برهمنان به نفس ناطقه‌ی انسان که آنرا به سانسکریت **Atman** میگویند قائل نیست. ولی از طرف دیگر با مبدأ انتقال ملکات آدمی یا تناسخ با ایشان هم عقیده است. می گوید در این انتقال برای نجات نفس به قربانی کردن و هدیه دادن به برهمنان احتیاجی نیست. وی گوید که ملکات آدمی از منزلی بمنزلی و از جسدی به جسدی به همان زورانی که از آن به «کارما» تعبیر کرده اند آنقدر انتقال می یابد و طی مراحل میکند تا عاقبت به مرحله‌ی «نیروانا» میرسد و منقصت هستی از او سلب میشود.

نیروانا در زبان سانسکریت بمعنی «خاموش ساختن» و «از میان بردن» است که از آن در دین بودا میتوان به مقام فنا یا بعبارت دیگر ترک آمال و آرزوها و حب نفس تعبیر کرد. بطور خلاصه «نیروانا» فنای وجود فردی است که با آن رنجها و دردها که نیز زاییده وجود هستند، نابود میشوند.

فرقه های بودائی - پس از مرگ بودا دین او در طی قرنهای در شرق و جنوب آسیا انتشار یافت و اندک اندک به دو فرقه یاد و مکتب بزرگ انقسام پذیرفت. یکی را فرقه هینایانا **Hinayana** بمعنی چرخ کوچک یا مذهب بودایی جنوبی گویند که در کشورهای سیام و برمه و ویت نام و غیره رواج دارد، دومی را مهایانا **Mahayana** بمعنی چرخ بزرگ یا مذهب بودایی شمالی نام داده اند که در حوالی تبت، چین، کره، و ژاپن معمول و رائج است.

انتشار دین بودا در مغرب و ایران

پس از مرگ اسکندر در ۳۲۳ پیش از میلاد در شاهنشاهی عظیم او اختلال و آشفتگی های بسیاری روی داد، از جمله کسانی که از این هرج و مرج استفاده

کرده دولتی مستقل در هندوستان تشکیل داد چندره گوپتا ناهمی از خاندان موریا بود. وی سلسله ناندرا را برانداخت و دولتی مستقل در هندوستان تشکیل داد و در سال ۳۰۴-۳۰۵ ق. م سلوکوس نیکاتر پادشاه نامدار سلوکی را شکست داد. سلوکوس نیکاتر بناچار با وی از در صلح درآمد و با او پیمانی بسته او را پادشاه ماگادها که همان منطقه‌ی بهار هندوستان بود شناخت. پس از چندره گوپتا، بیندوسارا Bindusara (۲۷۳-۲۹۷ ق. م) پادشاه ماگادها شد.

آشوکا نخستین مبلغ دین بودا

سومین پادشاه این سلسله آشوکا نام داشت (۲۷۳-۲۳۲ ق. م). این پادشاه به دین بودایی درآمد. چون در دین بودایی برخلاف دین برهمنی رسم طبقاتی از میان رفته بود و همین امر پایه رواج دین بودایی در میان قاطبه‌ی مردم بود، آشوکا فرمان داد که شورای دینی سوم بودایی در آشوکاراما Ashokarama در پاتالی پوترا که دهکده‌ای بود و زمانی بودابه آنجا رفته بود، تشکیل شود. در آن شورا هجده مشکل و مسأله‌ی طبقاتی مورد بحث واقع شد، و در باره‌ی آنها تصمیم گرفتند، و از همه مهمتر آنکه مقرر شد مبلغانی برای ترویج دین بودا یسا « شریعت تقوی » به نزد همه ملت‌های جهان فرستاده شوند. به همین جهت مبلغانی به جنوب و غرب فرستادند، ولی هیچکس را به شرق روانه نکردند. در نتیجه این کوشش‌های تبلیغی مردم جزیره سیلان به دین بودایی درآمدند که بنام هینایانا Hinayana (یعنی چرخ یا کشتی کوچک) خوانده می‌شدند. از کارهای آن مبلغان ابتدایی سالنامه‌هایی بجای مانده و در آنها گفته شده است که شخصی بنام ماهارا کشتیرا Maharakshitra گروهی از مبلغان را به سرزمین یوانا (یونان) فرستاد ولی از تفصیل کار ایشان چیزی نمی‌نویسد. آشوکا به‌رای انتشار بشارت بودا یسا « شریعت تقوی » به تقلید شاهنشاهان هخامنشی فرمانهای خود را بصورت سنگ نبشته بر سنگها نقش کرد.



از این بیابانه هنوز سی و چهار سنگ نبشته موجود است که چهارتای آنها منقوش بر سنگ است، وهفت تا برستونهای حجاری شده، و باقی در جاهای کم اهمیت‌تر بجای مانده است. این سنگ نبشته‌ها از افغانستان تا ایالت میسور در جنوب هندوستان همه جا پراکنده است، و آنها را بزبان پراکریتی یا بزبانهای محلی نوشته است. یکی از آنها به لهجه‌ی ماکادهاست، چون زبان پراکریتی صورت تکامل یافته متأخرتری از سانسکریت است، این نوشته‌ها را میتوان قدیمترین اسناد سانسکریت دانست، زیرا وداهای سانسکریتی بصورت شفاهی و سینه بسینه انتقال پیدا میکرد و مدت‌ها پس از زمان آشوکا صورت کتبی آنها ضبط شد. این بیابانه‌ها بزبان پراکریتی و بخط خروشتی نوشته شده که تغییر شکل یافته خط آرامی است، و خط آرامی در قرن پنجم ق. م توسط ایرانیان به پنجاب آورده شده بود.

کتیبه‌های منسوب به آشوکا بیش از یکصد و پنجاه سنگ نبشته هنوز در سراسر هندوستان یافت میشود. شش ستون و چهارده کتیبه از آن امپراطور در نقاط سرحدی هند غربی وجود دارد که ارتباط آن کشور را با ساتراپهای یونانی و ایرانی نشان میدهد.

هم اکنون در نزدیکی شهر پتنه مرکز ایالت بیهار (بهار) در کنار رود گنگ تالار صد ستونی بعینه مانند «تالار آپادانا» در تخت جمشید و بهمان سبک کشف شده که بلاشک تحت تأثیر هنر ایرانی قرار گرفته است.

در اعلامیه بهابرا Bahadra که خطاب به عموم طبقه‌ی زاهدان و پرهیزکاران است نوشته شده که: «شریعت تقوی، که توسط اعلیحضرت مقدس او وضع شده، و در سرزمین خود او و تمام سرزمینهای مجاور تا شش هزار فرسخ پیروز شده است، از آنجا که شاه‌ی یونانی بنام آنتیاکا Antiyaka (انتیوخوس دوم) زندگی میکند، و در شمال کشور او که چهار شاه بر میزند و در جنوب و در همه جا مردم از راهنمایی‌های اعلیحضرت مقدسش (یعنی بودا) پیروی میکنند». آشوکا علاوه بر این سنگ نبشته‌ها، پرستشگاههایی در غارها و نقشهایی بر دل کوهها از خود بیادگار گذاشته است، مانند نقش فیلی که مادر

بودا پیش از تولد وی بخواب دید یا درختی که در زیر آن بودا اشراق و الهام یافت، چرخ که نماینده‌ی تعلیمات اوست.

در سالنامه‌های سیلانی نوشته شده که آشوکا گروه کثیری از یونانیان را به دین بودایی در آورد. در سالنامه‌های بودایی سیلان آمده که تهرود Thero نامی رئیس دیر بودایی در اطراف آلاساندا (اسکندریه) پایتخت سرزمین یونانی هزارزاهد بر گرد خود جمع کرده بود. چون محال است که مقصود از این آلاساندا اسکندریه مصر باشد، ممکن است تصور کنیم که این اسکندریه همان اسکندریه در سرزمین اپیان Opiane باشد که اسکندر در راه پیشرفت خود بطرف شمال هند هنگام عبور از سیستان بکابل برای رسیدن به هندو کش در پای کوهی بنا کرده بود. این اسکندریه با کاپیسا، یک شهر دو قسمتی بوده است و چنین شهرهایی در آسیا فراوان بوده، و نیمه یونانی این شهر یعنی اسکندریه اصلی بر کرانه‌های غربی رود پنجشیر - غوربند واقع بوده است.

اطلاعات تاریخی ما از این دوره از نوشته‌های کسانی مانند، مگاستنس است که هند را دیدن کرده‌اند. مگاستنس از ۳۰۱ تا ۲۹۷ ق. م کار گزار سلوکیان در دربار ما گادها بود ولی اطلاع ما از کتاب او تنها از قسمتهایی است که نویسندگان از قبیل استرابون و کلمنت اسکندرانی از کتاب او اقتباس کرده‌اند.

کلمنت اسکندرانی از قول مگاستنس از «سارماناهای» «باکتریایی» نام میبرد که بی شک شمنها (کاهنان) یا زاهدان باکتریایی (در باختری یعنی بلخ) بوده‌اند و از دو گروه افراطی در زهد بنامهای سارمانای و براخمانای اسم برده است.

جای دیگر از گروهی از زهاد هندی به عنوان «مردان مقدس» نام میبرد که نباید آنان را با مرتاضان افراطی یعنی Gymnosophists اشتباه کرده میگوید که معابد ایشان به شکل هرم است، و اینان بیشک از بوداییان بوده‌اند. مگاستنس Megasthenes چند بار از جانب سلوکوس بدربار چاندارا - گوپتا امپراطور سلسله موریای در هند فرستاده شد و متقابلاً دائیماخوس

Daimachus نیز بعنوان سفیر دائمی آنتیوخوس سوتر بدر بار فرزند چاندرا- کوپتا بنام آمی تراگاتا Amitraghata رفت. فرزند آمی تراگاتا آشوکا نامی داشت که امپراطور بزرگ و حامی دین بودایی است. در کشور خود طبق سنن بودایی دو نوع درمانگاه یکی برای مردم و دیگری برای حیوانات برپا کرد و در طول جاده‌ها برای شرب مردم و مواشی چاه کند.

مگاستنس میگوید که هندیانی هستند که بودا را به عنوان خدامیپرستند. این گفته میرساند که در زمان او بود از اینکه به عنوان آموزگار دین ساده‌ای تلقی شود بالاتر رفته و جنبه‌ی خدایی پیدا کرده بوده است.

خدایی بودا را معمولاً به انتشار اصل برای اکتی Brakti یافنای در خدا، مربوط میدانند و این اصل است که در دین براگاواتا Bragavata تکامل یافت و در حدود صد سال قبل از میلاد وارد دین بودایی شد و به این اصل انجامید که بودا را بصورت بشری مجسم کنند. نخستین مجسمه‌های بودا، مخصوصاً از لحاظ مجسم ساختن لباس بر روی بدن از هنر یونانی متأثر بوده است. در این هنگام دولت سلوکی تا هندو کش امتداد داشت و از لحاظ سیاسی تا آن نقطه قلمرو یونانی شناخته میشد.

آشوکا که در حدود ۲۶۰ ق.م دین بودایی را پذیرفته بود داعیانی به ایالت گنداره (دره کابل) و باختر (بلخ) گسیل داشت.

آنتیوخوس دوم پادشاه سلوکی (۲۶۱-۲۴۶ ق.م) بنا بدرخواست آشوکا اجازه داد که در تمام ایران و ممالک قلمرو سلوکی بدستور دین بودا برای ستوران و چهار پایان آرامگاه بسازند.

دین بودا در عهد آشوکا از حدود هند تجاوز کرده توسط مبلغان آن مذهب از شمال غربی هند تا کشمیر و قندهار و کابل نفوذ کرد و متدرجاً بسواحل جیحون رسید.

در حدود سالهای ۱۸۰ تا ۱۶۵ ق.م پادشاهی بنام آگاتوکل Agathocle در ایالت رخج و زرنگ سلطنت داشته که از او سکه‌هایی بدست آمده و بر آنها نقش بودا دیده میشود.

الکساندر پولی هیستور Alexander Polyhistor مورخ یونانی در

کتابی که در بین سالهای ۵۰-۸۰ ق.م نوشته ذکر می‌نماید نیز از بودائیان بلخ کرده است.

نام بودا در اوستا

در بند ۱۶ از فروردین یشت از یشتهای اوستا به کلمه‌ی گئومه Gaotema که نام یکی از دیویسنان و از رقبای زردشت است بر میخوریم که بعضی از اوستاشناسان آنرا با گئومه بودا یکی دانسته‌اند. بند مزبور در فروردین یشت چنین است:

« از فروغ و فرآنان مردی پدید خواهد شد که زبان آور باشد کسی که در انجمن سخن خود را بگوشها فرو تواند برد و او که از دانش برخوردار است بر گئومه چیره خواهد شد»

از این عبارت چنین پیدا است که زردشت یا یکی از مؤبدان زردشتی که زبان آور و دانشور است پدید آید و با گئومه که ظاهراً همین بودا باشد بمنظره پردازد و در سخن آوری بروی چیره گردد.

دارمستتر در ترجمه‌ی اوستای خود عقیده دارد که گئومه همان بودا است و از مناظره‌ی مذکور مناظره‌ی او از طرف زردشت با پیروان بودا مقصود میباشد.

قیل از مستشرقان اوستا شناس آلمانی مینویسد که :

« ممکن نیست که گئومه در اوستا با گئومه بودا مناسبتی داشته باشد ولی ممکن است با گئومه که یکی از سرود گویان بودا است مربوط بوده باشد ».

چون گئومه بودا هم‌عصر زردشت نبوده و ثانیاً به ایران نیامده سهل است که به شمال غربی هند هم سفر نکرده، و ثالثاً آغاز تبلیغ دین بودایی از آشوکا پادشاه هند بوده است لذا این مناظره نمیتواند با زردشت یا یکی از شاگردان او روی داده باشد. از نظر اینکه اوستا در دوره‌های مختلف برشته تحریر در آمده شاید میتوان گفت که این قسمت از اوستا راجع بمنظره‌ی یکی از مؤبدان زردشتی بایکی از پیروان گئومه بودا در زمان اشکانیان یعنی پس از



هیکل عظیم بودا که از « پایتاده » قریب سرای خواجه کشف شده واصل
آن درموزه کابل موجود است .

انتشار دین بودا در مشرق ایران روی داده و شرح آنرا بر فروردین یشت افزوده و بشخص زردشت و گوتمه بودا نسبت داده باشند. باید مقصود از این عبارت آن باشد که یکی از مبلغان بودایی که در زمان آشوکا یابعد از او برای تبلیغ آن دین به ایران و خراسان آمده با یکی از مؤبدان بزرگ زردشتی درباره حقانیت دین خود مناظره کرده و بر مبلغ بودایی چیره گردیده باشد.

چون فروردین یشت مخصوص به فرور وهران و روان نیانگان است ممکن است حدس بزنیم که مناظره آن مؤبد زردشتی و دانشمند بودایی گفتگوی از روان و بقای نفس بوده است. زیرا اساس فلسفه بودا بر این است که زندگی نام یک رشته از اعمال انسانی است که روزی باید گسیخته و منقطع بشود و او در فلسفه‌ی خود کاری بروح و روان ندارد. و حتی میگویند حضرت علیین مرتبت بودا در جواب اینکه روح چیست سکوت کرد و پاسخی نداد. پس بودا کاری ب روان و نفس ندارد و برعکس در کیش زردشتی، روح حقیقی غیر از بدن است و آدمی در حقیقت روح است. ممکن است مؤبد زردشتی وجود روح را ثابت کرده، و در نظر ایرانیان در مناظره بردانشمند بودایی که شاید او نیز همنام بودا بوده و گوتمه نام داشته غالب شده باشد.

نام دیگری که شباهت به لقب گوتمه بودا دارد و چند بار در وندیداد از اسفار پنج گانه اوستای موجود تکرار شده است کلمه‌ی بوئیتی Buiti است که هر بار بامضاف الیه « دیو » (بوئیتی دئو Buiti Daevo) یعنی دیو بوئیتی بکار رفته است. دارمستتر معتقد است که این کلمه همان بوداست.

در جای دیگر این دیو در وندیداد « بوئیدی » آمده است. کلمه بوئیتی در فارسی « بت » بمعنی صنم شده است و چون تدوین و تحریر وندیداد به اغلب احتمالات در عصر اشکانی روی داده است و در آن روز گاردین بودایی در مشرق ایران رواج فراوان داشته است شاید که حدس دارمستتر در تطبیق بوئیتی با بودا بپراه نباشد و مؤبدان اوستانگار زمان اشکانی از بودا که دین او دشمن سرسختی برای آیین مزدیسنا بشمار میرفت تعبیر به « بوئیتی دئو » یعنی دیو بودا کرده باشند.

از این گذشته چون در دین بودا از پرستش خداوند متعال سخنی نرفته است بوداییان بجای خدا هیکل بودارا بصورت بت مجسم کرده و میپرستیده‌اند حتی کلمه‌ی بت که در فارسی بمعنی صنم آمده است ظاهراً مأخوذ از لفظ «بودا» است چنانکه رودکی گفته است:

بت پرستی که گفته‌ایم همه این جهان چون بت است و ما شمنیم
محمد بن عبدالکریم شهرستانی در کتاب الملل والنحل خود از بودا بنام «البد» و «بوژه» و ابن ندیم در الفهرست خود «البد» یاد می‌کنند که ظاهراً با «بوئیدی» اوستایی که ذکر آن گذشت و کلمه بت در فارسی تطبیق می‌کند.
اصولاً نام بودا در کتابهای عربی و فارسی قرون اولیه اسلامی، بوژه، (بوده) بوذسف (بوداسف) آمده و بوداییان را باختلاف «بذیه» (بدیه) و «بوذسفی» (بوداسفی) و مفرد آن را «بدهی» (بذهی) و جمع آن را «البد» (بد) و البذه (بذه) آورده‌اند.

کانیشکا پادشاه بودایی کوشان

کانیشکا Kanishka در بین سالهای ۱۲۰ - ۱۲۳ م. بر تخت شاهنشاهی کوشان نشست. کشور او بسیار آبادان و غنی بود. این پادشاه کشمیر را بتصرف آورده پایتخت خود را در پور و شاپور (پیشاور) قرار داد، این پادشاه دین بودایی را پذیرفت و مانند آشوکا دامن همت بر توسعه و ترویج آن بست و دین بودایی را تار و تارم در ترکستان چین اشاعه داد. بلخ یا باکتریا (باختر) در زیر فرمان شاهان کوشان به لقب راجاگریهای Rajagriha کوچک نامیده میشد و از لحاظ مقدم بودن پس از زادگاه و محل تفکر بودا تلقی می‌گردید. آشوکا سابقاً ضریح‌های بسیاری بنام بودا در بلخ ساخته بود. در در زمان کانیشکا زیارتگاهها و معابد بودایی در بلخ افزونتر شد. در دربار کانیشکا حجارانی بودند که در دولت مرزی گندهارا که هنوز نمونه‌های هنری یونانی بر نمونه‌های محلی برتری داشت تربیت شده بودند. و از این راه هنر گندهارایی یونانی به ترکستان چین و سپس به چین و در پایان به ژاپن انتقال یافت. نوشته‌اند کانیشکا از شوقی که به دین بودایی داشت، قدیس بودایی

آسواگهوسا *Asvaghosa* رابه پایتخت خود آورد. این مرد از دین هندوی دست کشیده به دین بودایی و مکتب سارواستیووا *Sarvastivada* که اصول عقاید او مبتنی بر رسیدن به نیکی از راه ایمان بود، درآمد.

در زمان کانیشکا بوداییان شورای عمومی دیگری منعقد کردند که نتیجه آن تألیف یساتجدید نظر در تفسیرهای رسمی سه کتاب مقدس پیتاکا *Pitaka* بود. از فرقه سارواستیووا که ذکر آن در پیش گذشت، معتقدات مهایانا *Mahayana* برخاست که رفته رفته جانشین معتقدات قدیمی بودایی بنام هینایانا *Hinayana* گردید.

اختلاف و فرقی بین این دو فرقه عظیم آنست که در فرقه هینایانا که بیشتر به احکام و سنت بودا عمل میکردند مبتدی و نوآموز باید بکوشد تا نفس خود را انفراداً تکمیل کرده بزینت کمال بیماراید و بحقیقت و بودائیت فردی برسد و کاری بدیگر نفوس بشری نداشته باشد.

ولی در مکتب مهایانا که از سایر ادیان هندی نیز در آن اقتباساتی شده است جنبه‌ی اجتماعی در تربیت نفس و تهذیب اخلاق بیشتر رعایت میشود، و بنا به مبادی آن هر فرد انسانی نباید فقط بفکر آن باشد که خویشتن را کامل ساخته بمرتبه‌ی نیروانا نایل گردد، بلکه باید بمقام بودائیت عامه و اصل شود، تا آنکه دیگر نفوس را که در جهان دستخوش آلام و مصائب هستند به سعادت و نجات برساند.

بدین ترتیب هر نوآموز که بسوی بودائیت سیر و سلوک میکند بودیستوا *Budistva* نامیده میشود یعنی موجودی که میخواهد نائل باشراق گردد و بالقوه مرتبه بودائیت دارد.

در سکه‌هایی که از کانیشکا بدست آمده در یک طرف صورت بودا و در طرف دیگر صورت خدایان محلی باختری و یونانی است. معلوم میشود که با وجود ترقی و توسعه دین بودا، پرستش سایر خدایان از بین نرفته بوده است از این جهت در باب بودایی بودن کانیشکاشک کردند.

مبلغان بودایی ایرانی در چین - همانطور که ایرانیان پس از قبول اسلام خدمات بزرگی بآن دین کرده و باعث انتشار آن دین در مشرق زمین و چین و شرق دور شدند، ایرانیانی که پس از آشوکا بدین بودا در آمده بودند نیز خدمات بزرگی به آن مذهب کرده گروهی از آنان برای تبلیغ آن دین به اقوام دیگر رنج سفر را بر خود هموار کرده بنواحی دور مسافرت کردند و کتابهای بسیاری در بیان حقیقت دین بودا از خود بیادگار گذاردند که تا کنون نیز بوداییان چین و ژاپن رهین منت ایرانیان قدیم هستند. بطوریکه از تاریخ چین برمی آید از سال ۶۷ میلادی گروهی از دانشمندان بودایی مذهب ایرانی برای تبلیغ به چین رفتند و کتابهای مقدس بودایی را بزبان چینی ترجمه کردند. بطور تحقیق شمار این عده معلوم نیست تنها نام چندتن از آنان محفوظ مانده که در این مختصر یاد میشود.

بطوریکه از تواریخ چین برمی آید در زمان امپراطور «مینگ تی» که در ۵۸ میلادی به شاهی نشست و در ۷۵ میلادی در گذشت دین بودا به کشور چین راه یافت. در سال ۶۵ میلادی که هفتمین سال سلطنت امپراطور مینگ تی Mingti بود، امپراطور شخصی را بنخواب دید که جثه ای بغایت بزرگ و رنگی طلائی داشت و سروگردن او درخشنده و نورانی بود. امپراطور چون تعبیر این خواب را از وزیران دانشمند خود پرسید آنان پاسخ دادند که در ولایات غربی آسیا مرد خردمند و بزرگی بوده است که مجسمه هایی از او برنگ طلائی برپا کرده اند. امپراطور فرمان داد سفیرانی به هندوستان و مغرب فرستادند و دین بودا را فرا گرفتند و مجسمه ای بودا را با خود به چین بردند. گویند نخستین کسیکه در چین قبول دین بودا کرد شاهزاده «چئو» بود و مدت يك قرن بطول انجامید تا این دین در اقطار چین منتشر شد.

نوشته اند که کوشانیان برای اجابت درخواست مینگ تی دو تن از دانشمندان معروف خود را که یکی مانتانگا Mantanga و دیگری گوبهارانا Gobharana نام داشت با چندین کتاب بودایی به چین فرستادند، بدین ترتیب دروازه چین بروی دین بودا باز شد.

در حوالی ۱۶۰ م. باز دسته ای از مبلغان بودایی از طرف پادشاهان

کوشانی به چین رفتند که نام دو تن از آنان با اسم چه - چان Che-Chan و چو - شو - فو Chu - Shu - Fu در تاریخ چین مانده است که اولی را چینی ها، شاهزاده ییوئه چی و دومی را شاهزاده یی هندی یاد کرده اند.

در حوالی ۹۰ م. هیأت دیگری که اعضای آن هندی بوده اند بریاست دهارمارا کسا Dharmaraksas به چین رفتند.

ان شی کائو (An-Shi-Kao) - بنا به سنت بوداییان چین و ژاپن، ان شی کائو شاهزاده اشکانی بود و «ان شی - An-Shi» بزبان چینی قدیم معادل کلاه ارشک (اشک) است. ان شی کائو در انواع علوم زمان خود مهارت داشت و پس از مرگ پدر از بی حقیقتی دنیا دل آزرده گشت و مانند ابراهیم ادهم چشم از سلطنت ببوشید و دین بودا پذیرفت و تارک دنیا گشت و برای تبلیغ آن دین به سیر و سفر پرداخت تا اینکه در ۱۴۸ م. به لویانگ Loyang پایتخت چین رسید. در زبان چینی زبردست و استاد شد و تا سال ۱۷۰ م. در کار ترجمه کتب مقدس بودایی بزبان چینی بود. در فهرست چینی کتابهای مذهبی بودایی، ترجمه چندین کتاب منسوب باوست که هنوز هم برخی از آنها موجود است.

سپس چه کین Che-Kin نامی پسریکی از سفیران کوشانی که در حوالی ۱۸۰ م. به چین رفته بود به هیأت مبلغان ایرانی و هندی در لویانگ پیوست. این هیأت به بنای چند معبد بودایی در چین موفق شدند.

یکی از اعضای آریایی این هیأت سنگ هوئی Eng-Hui فرزند یکی از بازرگانان گندهارا (قندهار) بود که در قوانین فقهی بودایی دستی داشت و چندین اثر بودایی را بزبان چینی ترجمه کرد.

ان هو ان An-Huan نیز از شاهزادگان اشکانی و مردی نیک سیرت بود و برای تبلیغ دین بودایی به چین رفت و فغفور چین او را در لشکر خود منصب سرهنگی داد.

ان هو ان به همراهی دانشمندی چینی موسوم به یی - فو - تائو Yen-Fo-Tao در لویانگ بسال ۱۸۱ دو کتاب بودایی را بزبان چینی ترجمه کرد

ت - ان - وو - تی T,an-Wu-Ti که بزبان ژاپنی، دم - مو - تائی

Dom - Mu - Tai خوانده میشود يك مبلغ بودایی از اهل پارت بود وی بسبب اطلاعات وسیعی که از زبان پالی و کیش بودایی داشت او را در هند دهارماستیه Dharma - Sayta یعنی دارنده کیش راست نامیدند . پس از آنکه مدتی بر ریاضت و زهد گذرانید در ۲۵۴ میلادی به چین سفر کرد و برخی از کتب بودایی را بزبان چینی ترجمه کرد . این دانشمند معاصرمانی بود .

دیگر از مبلغان بودایی دهارماکالا Dharmakala است که اصول مربوط به آداب عبادت معابد را بزبان چینی ترجمه کرد . پس از او دهارماکالای دوم است که از طرف پدریوئه چی (کوشانی) بودودر ایالت کانسوی چین در حوالی ۲۲۶ م . مستقر شد . وی شاگردی موسوم به چو - شو - لان Chu - Shu - Lan داشت که او هم فرزند یکی از امرای یوئه چی بود وی در حوالی ۳۰۲ م . صاحب شهرت و احترام شد . این استاد و شاگرد در ایالت سین گان Sin-gan مسکن گزیده خاندان امپراطوری تسین Tsein چین را بدین بودایی در آوردند .

ان فاجین An-Fa-Chin راهبی از ایالت پارت بود و به لویانگ رفت و در حدود سال ۲۸۱ - ۳۰۶ چندین کتاب به چینی ترجمه کرد که سه جلد از آنها پیش از سال ۷۳۰ م . از دست رفته و دو جلد از آن کتب هنوز موجود است .

ان فاهین An-Fa-Hien از بودائیان ایرانی و اشکانی بود که در حدود ۴۱۰ - ۴۰۵ میلادی برای دست یافتن به کتابهای اصیل زهد و سلوک بودایی به شمال هند سفر کرد و از این سفر خود سفرنامه ای برجای گذاشته است . وی میگوید که میان دو رود سند و جو منا Jumna يك سلسله صومعه های بودایی و هزاران راهب دیده است . این سفر در عهد چندره گوپتای دوم صورت گرفته است . ان فاهین می گوید که مردم ختن همه بودایی و بیشتر از مکتب مهاییانا بوده اند .

و مینویسد که در پاتالی پوترا دو صومعه ای وجود داشته ، یکی برای مذهب هینایانا و دیگری برای طریقه مهاییانا . ان فاهین در هند ملقب به دهارما بهادر Dharmabhadra شد که بمعنی پاک کننده دین است . پس از آن به چین سفر کرد و کتب بودایی را بزبان چینی ترجمه کرد که دو جلد از آنها تا قرن هشتم میلادی یافت میشده است .

آثار دین بودائی در مشرق ایران

هیوئن تسنگ و سایر سیاحان بودائی در دنبال آثار مربوط به بودا همه جا در هندوستان و کشورهای مجاور آن در گردش بوده‌اند. هیوئن تسنگ سیاح چینی در حین عبور خود از سرزمین‌های بودایی (از سال ۶۲۹ تا ۶۴۵ م.) مشرق ایران تعداد معابد و عده راهبین آنها را در کتاب خود ذکر کرده است و نسبتاً آمار دقیقی از معابد بودایی مشرق ایران داده و از جمله نوشته است که :

قندوز : دارای ده معبد بودایی و چند صد راهب

بلخ : دارای صد معبد بودایی و سه هزار راهب

بامیان : دارای صد معبد بودایی و یک هزار راهب

کاپیسا : دارای صد معبد بودایی و شش هزار راهب

نغمان : دارای ده معبد بودایی و چند صد راهب

گندهارا : دارای هزار معبد بودایی .

این آمار خالی از نقص و تناقض نیست ولی رویهمرفته دلالت بر توسعه‌ی بسیار مذهب بودایی در مشرق ایران دارد.

معروف است که پس از درگذشت بودا، استخوانها و دندانها و موها و آنچه متعلق به او بوده از قبیل جاروب و ظروف و سایر لوازم زندگی وی در گنبد و برج مخصوصی که استوپا می‌نامند در کشورهای گوناگون بودایی حفظ شده که بنا به سنت بودایی هنوز برخی از آنها وجود داشته، مثلاً در معبد نوبهار سه چیز زیر از بودا محفوظ بوده است:

۱ - طشت بودا که از طلا و احجار کریمه ساخته شده بود.

۲ - دندان بودا

۳ - جاروب بودا با دسته مرصع و مزین به جواهرات

در معابد بامیان اشیاء مقدس ذیل را در صندوقی زرین نگهداری

میکردند :

۱ - دندان بودا

۲ - دندان یکی از پادشاهان گذشته بودایی که ملقب به شاه ارا به زرین

بود .

۳ - کَشکول آهنین و جامه‌ی فراخ دانشمند بودایی بزرگی موسوم به

ساناکاواسا Sanakavasa این جامه فراخ از نه تکه پارچه دوخته شده بود .

در معابد بگرام سه چیز زیر وجود داشت :

۱ - دندان کودکی بودا

۲ - قسمتی از مجموعه‌ی بودا

۳ - موی سر بودا

در معابد هده اشیائی از بودا تاتاگاتا Tathagata وجود داشت :

۱ - قسمتی از مجموعه بودا و استخران کاسه‌ی چشم او .

۲ - جامه فراخ راهب بودایی تاتاگاتا که از پارچه‌ی زرد پنبه‌ای بافته

شده بود

۳ - چوبدست بودای مذکور که از چوب صندل بود و حلقه‌ی آهنین

داشت .

بعضی از این آثار بودایی در عهد ساسانیان بایران رسیده که از آنها یکی

دندان بودا بود که در قدیم در پیشاور محفوظ بوده و در حدود سال ۵۳۰

میلادی در نا کره نزدیک جلال آباد وجود داشت ، ولی در قرن هفتم میلادی

زائر چینی هیوئن تسنگ مذکور این دندان را در طی سیاحت خود در نا کره

نیافت .

بنا به خبری که در یک سالنامه چینی مندرج است در سال ۵۳۰ سفیری از

دربار ایران به چین رسید و یک دندان بودارا برسم هدیه با خود بدربار چین

آورد . لابد این دندان پیش از تاجگذاری خسرو نوشیروان در ایران بوده ،

چه پادشاه نامبرده در سال ۵۳۱ م : بتخت نشست و تا آن تاریخ هنوز لشکر -

کشیهای او بطرف کابل و پنجاب روی نداده بود که آن دندان در جزو غنائم

بدست ایرانیان افتاده باشد احتمال می رود که شمنها یعنی روحانیون بودایی

کابل دره ، در آغاز قرن ششم بر اثر تعاقبی فرار کرده آن دندان را با خود

بایران برده باشند .



هیکل ۵۳ متری یا بت بزرگ بامیان

اثر دوم از بقایای آثار بودا کشکول (Patra) بودا بود که در دین بودا اهمیت خاصی دارد و بنا بعقیده بودائیان به بوداهای بعد یعنی به موعودهای بودائی خواهد رسید. این کشکول اصلاً در پاتالی پوترا که شهر حالیه پانته Patna در کنار رود گنگ است محفوظ بوده، پس از آنکه جزیره سیلان بدین بودا گروید آشوکا پادشاه معروف بودائی، آن کشکول را برسم ارمغان برای پادشاه سیلان فرستاد. در يك قرن پیش از میلاد آن کشکول بغارت رفت و پس از چندی دوباره به جزیره سیلان برگشت. ان فاهین An-Fahien که در حدود ۴۱۰-۴۰۵ میلادی میزیست و برای دست یافتن به کتابهای اصیل زهد و سلوک بودایی به سفر میپرداخت و سفرنامه‌ای از خود بیادگار گذارده است آن کشکول را در قرن پنجم میلادی در سیلان نیافت.

در دو قرن بعد که هیون تسنگ به آن نواحی مسافرت کرد آن کشکول را در کابل دره نیافته مینویسد: اکنون آن کشکول در کاخ شاهنشاه ایران موجود است و خسرو انوشیروان در فتح کابل آنرا با خود بایران برده است، چنانکه در تواریخ مسطور است پادشاه آن نواحی پس از شکست یافتن از انوشیروان از جمله هدایائی که تقدیم کرد یکی کتاب بیدپای (کلیله و دمنه) و دیگری ظرف گرانبهایی پراز مروارید بود. این ظرف ظاهر آهمان کشکول فقر بودا بوده است.

نوبهار بلخ - از مراکز عظیم بودایی در دوره‌ی اشکانی و ساسانی نوبهار بود که سابقاً بقلط آن را يك آتشکده زردشتی میدانسته‌اند زیرا در دوره‌ی اسلامی چنان تصور میشد که معبد بودایی نوبهار آتشکده‌ای زردشتی بوده است. ابن الفقیه جغرافی‌دان معروف قدیم اسلام نوشته است که معبد بزرگ بلخ مخصوص بتان بوده و زائرانی از هند و کابل و چین به زیارت آنجا می‌آمدند. اگر این معبد، آتشکده زردشتی بود، بتی در آن وجود نمیداشت و زائرانی از سرزمینهایی که آتش پرستی در آن رایج نبود به آنجا نمی‌آمدند. بهر صورت گزارشهای جهانگردان شکی در بودائی بودن این معبد باقی نمیگذارد.

همانطور که در پیش گفتیم شك نیست که پیش از فتح اسلامی و هنگام تجدید حیات زردشتی در مشرق ایران که بعد از شکست خوردن هیاطله

از انوشیروان بود، این معبد از صورت بودایی خارج شده و - وقتاً بصورت آتشکده زردشتی در آمد.

اسم نوبهار بابهار فارسی مناسبی ندارد و ترجمه این نام به، ربیع الجدید یعنی بهار نو چنانکه عمر بن الازرق الکرمانی در تاریخ البرامکه خود ترجمه کرده درست نیست بلکه آن کلمه‌ای است سانسکریت بصورت «نوه و بهاره» Navavihara که در آن زبان بمعنی دیرنو میباشد.

راولینسون نخستین خاور شناسی است که تجانس لغت «نوبهار» را بالغت سانسکریت «نوه و بهاره» دریافت وی مینویسد که کلمه «بخارا» نیز از و بهار است. و شاه بهار، که بنا بنوشته‌ی یعقوبی در کتاب البلدان در ۱۷۶ هجری بامر فضل بن یحیی بن برمکی ویران شد نیز ارتباط با کلمه‌ی بودائی و بهارا دارد.

قدیمترین و مفصلترین وصفی که از این معبد شده آثاری است. که از نویسندگان چینی بجای مانده است.

اول - از زائر چینی هیوئن تسنگ (۵۹۶ - ۶۶۴) است. از این شخص سفرنامه‌ای باقی مانده بنام خاطراتی در باره‌ی کشورهای غربی که آنرا وی در ۶۴۸ میلادی از زبان سانسکریت بزبان چینی ترجمه نموده و شامل سفرهای اوست از سال ۶۲۹ تا ۶۴۵ میلادی.

و دیگر کتابی است موسوم به تاریخ هیوئن تسنگ و سفرهای او در هند، تألیف دو نویسنده چینی بنام هوئی لسی Hueil و ینگ تسونگ، Yeng Tsong که تکمله و ذیل کتاب خاطرات هیوئن تسنگ است.

همچنین کتابی است موسوم به روایات، تألیف ای تسینگ I Tsing (۶۳۴ - ۷۱۳) میلادی که وی سرزمینهای را که هیوئن تسنگ دیده او نیز از سال ۶۷۱ تا ۶۹۵ به آن نواحی سفر کرده است. هیوئن تسنگ شهر بلخ را بنام نو - هو - لو، یا شهر شاهی خوانده است.

بطوری که گفتیم این دیر بودائی در شهر بلخ قرار داشت و بزبان سانسکریت آن رانوه و بهاره بمعنی دیر و معبد نو میگفتند. دارمستتر مینویسد که

سالیان دراز پیش از ساسانیان مبلغان بودایی از هند به باختر یعنی ایالت بلخ رفت و آمد میکردند و حتی بسیاری از یونانیانی که در این ایالت مسکن گزیده بودند، پدران آنان با لشکر اسکندر به این نواحی آمده و دین بودائی را پذیرفته بودند. هیوئن تسنگ در سفرنامه خود نام بلخ را پو - هو نوشته و مینویسد: چون به آن شهر بودایی درآمد فرماندار آن شهر از او بخوبی پذیرائی کرده باو گفته بود که این شهر « راجا گریهای کوچک » لقب دارد و در آن بقایای آثار مقدس بودا فراوان است.

در مغرب پایتخت یعنی بلخ معبد نوبهار قرار داشت و گذشته از این معبد بزرگ صد دیر دیگر بودایی و سه هزار شمن یعنی راهب بودایی معتقد به مکتب هینایانا، یا ارباب کوچک وجود داشتند.

هیوئن تسنگ مدت یکماه در این شهر اقامت گزیده و در آنجا طشتی را دیده است که بودا برای تطهیر و غسل خود بکار میبرده است و نیز یک دندان بودا و جاروب بودارا هم در آنجا دیده است.

در خارج شهر در جنوب شرقی معبد موسوم به نواسانگهارامه Nava - Sangharama که بزبان چینی، نا - فو - کیا - لان Na-Fo-Kia-Lan یا ناپو - سنگ - کیا - لان Na-Po-Seng-Kia-Lan خوانده میشود واقع بود.

در تالار بزرگی که با طرز باشکوهی آراسته شده بود، یک مجسمه بودا دیده میشود که آن را با احجار گرانیمایی ساخته بودند. چند سال پیش از هیوئن تسنگ، یک مجسمه از خدایی که موسوم به پی - چا - من (واچورانا) Pi-Cha - Men (Vachurana) بود دیده میشود و این خدا، حافظ و نگهبان این معبد عظیم بشمار میرفت، ولی شاه ترکان که سه - شه - هو - خان Se-She-Hu-Khan پسر شه هو She-Hu نام داشت برای ربودن اشیاء نفیس، این معبد را بتصرف در آورد و شاید آن پادشاه این مجسمه زیبارا ربوده باشد.

هیوئن تسنگ مینویسد که در معبد نواسانگهارامه میان تالار جنوبی طشت

کوچکی بود که در آن بودا خود را شست و شومیداد. این طشت از یک پارچه سنگ و فلز بود که کسی آنها را نمی‌شناخت و دارای الوان درخشان بود. در این معبد جاروب بودارا که از گیاه کیاجه Kiache بود نگاه‌داشته بودند و نیز دندان بودا در این صومعه قرار داشت. هر شش روز یکبار مؤمنان روزه‌دار و غیره روزه‌دار می‌آمدند و این اشیاء مقدس را زیارت می‌کردند. در جنوب دیریک «ویهاره» یعنی معبد وجود دارد که سال‌های دراز است که از بناهای آن میگذرد. مردم از دورترین کشورها برای زیارت این معبد می‌آیند البته ذکر نام کسانی که به چهار حقیقت بودایی رسیده‌اند دشوار است ولی اکنون در حدود یکصد شمن (راهب) با منت‌های ارادت و ایمان در این معبد مشغول عبادت هستند. در اطراف دیر بیسادی زاهدانی که بدرجات چهارگانه مقدس حقایق بودایی رسیده‌اند در حدود یکصد استوپا Stupa بنا شده که پایه‌های کهن سال آنها بیسکدیگر نزدیک می‌باشند. هیوئن تسنگ بازمینویسد که: استوپاهای دیگری را نیز زائران بودایی ساخته بودند و بفاصله هفتاد «لی» Li در طرف مغرب استوپای دیگری است که بیست پا ارتفاع دارد.

این استوپا را بنا به مشهور بودای روزگار قدیم یعنی «کیا - شه - فو» Kia-She-Fo یا کچیاپا Kachyapa ساخته است.

هیوئن تسنگ مینویسد که در نو بهار راهبی را که از مردم چکا Cheka بوده و در مکتب هینایانا مطالعات داشته و برای زیارت این معبد آمده بود دیده است نام این راهب پو - ان - جو - هی Pu-An-Jo-Hi است که بزبان سانسکریت پراجناکارا Prajnakara خوانده میشود. این مرد جلیل‌القدر در سراسر هند بدانش و معرفت مشهور است و در مسائل شرع بودا تبخیر کامل دارد. و نیز مینویسد که در مدت یکماه اقامت خود در نو بهار بادوراهب بودایی دیگر بنام تا - مو - پی - لی Ta-Mo-Pi-Li و تامو - کی - لو - مو Ta-Mo-Ki-Lo که به سانسکریت نام ایشان دهاماپریا Dhamaprya و دهاماکارا Dhamakara خوانده میشود طرح دوستی ریخته و از مصاحبت آن دو بر خوردار شده است.

اکنون جایی که در بلخ (در افغانستان) به نوبهار معروف است تپه‌ای است در دوسوی دروازه شرقی شهر راهی که بمزار شریف می‌رود. این دو تپه را مردم هنوز آتشکده نوبهار مینامند و دروازه‌های میان آنرا دروازه نوبهار، و بنام تازه‌تر، «دروازه باباقو» میخوانند

تپه سمت راست بلندتر است و چهار سنج (مغاره در کوه) که طاق گنبدی داشته با آجر و خشت زده بودند.

برمک

کاهن بزرگ و متولی میراثی معبد نوبهار برمک Parmak نام داشت که نام او را بزبان فارسی و عربی «برمک» نوشته‌اند و خاندان برمکه که در دوره‌ی اسلامی معروف هستند از این خاندان بشمار می‌روند. هانری کرن Kren در لغت برمک شکل تعریف شده‌ی کلمه‌ی سانسکریت «پرمکا» را استنباط می‌کند که بمعنی رئیس و سرپرست است. بارقلد علت تبدیل معبد «نوبهار» را در دوره‌ی اسلامی، به آتشکده زرتشتی ناشی از این میدانند که ایرانیان خواسته‌اند برمکیان را به ساسانیان مرتبط و منسوب سازند زیرا برمکیان را جانشین وزرای ساسانیان میدانستند.

هانری کرن معتقد است که معبد «نوه سانگارامه» در هنگام تسلط مسلمین ویران شد و پس از تجدید بنا به آتشکده‌ی زردشتی تبدیل یافت.

طبری مینویسد که چون شیرویه پسر خسرو پرویز بشاهی نشست برمک را که جد برمکیان بود بوزارت برگماشت. نسب برمک در تواریخ اسلامی چنین آمده است: برمک بن جاماسب بن یشتاب (بشتاسب)

ابو حفص عمر بن ازرق کرمانی نوشته که در خلافت عثمان بن عفان (بین سالهای ۶۴۴-۶۵۶ میلادی برابر با ۲۳-۳۵ هجری) احنف بن قیس تمیمی خراسان را فتح کرد و راهب بزرگ نوبهار یا هدا یا و ارمغان‌ها دیدن عثمان خلیفه اسلام رفت و مسلمان شد و بعد از آن موسوم گردید. چون بازگشت، اهل بلخ او را از این رفتار ملامت کردند و مقام و منصب وی را به یکی از فرزندان او گذار نمودند ولی آن پسر بدین اسلام درآمد. یکی از امیران ترک همسایه که

طرخان نزیك نام داشت چون آگاهی یافت نامه‌ای به برمك نوشت و از او خواست که بدین پیشین خود بر گردد؛ برمك نپذیرفت و از اسلام بازنگشت. طرخان به حیل‌های متوسل شده برمك و ده‌تن از فرزندان را کشت و اموال او را به یغما برد. تنها ابو خالد برمك از این مهلکه جان بدر برد و به کشمیر گریخت. این برمك در آن دیار کسب شهرت کرده و کیش‌نیاگان خود را که بودایی بود حفظ کرد. اتفاقاً در بلخ بیماری واگیری پیدا شد و مردم چنین پنداشتند که ترك کیش دیرین موجب سرایت این بیماری شده است باین جهت اسلام را ترك گفته به دین پیشین خود بازگشتند و برمك را نیز از کشمیر فرا خواندند و منصب سابق را بر او محول نمودند.

برمك پس از بازگشت به بلخ دختر شاه چغانیان را بزنی گرفت و از این زناشویی سه پسر پیدا شد. حسن، خالد و عمرو و يك دختر بنام ام خالد. برمك از زنی دیگر که اصلاً بخارایی بود پسری بدنیا آورد بنام سلیمان، و از کنیز کی که حاکم بخارا به او داده بود پسری پیدا کرد که نام او را «کال» نهاد و دو دختر دیگر نیز از این کنیزك بوجود آمدند که نام یکی از آنها ام قاسم بود. کرمانی مینویسد که ابو خالد برمك در پایان عمر از کیش خود روی بر تافت و با کسان و فرزندان خود بخدمت خلیفه عبدالملك مروان رسید و اسلام پذیرفت.

عبدالملك برمك را به حکمرانی عراقین منصوب نمود. برمك هشام بن عبدالملك را که به بیماری سختی گرفتار شده بود درمان کرد. وی میخواست که پس از معالجه‌ی هشام به خراسان باز گردد، خلیفه اموی نگذاشت و تیول دوشهر را که در کوهستان سماق در حوالی موصل بود باو داد. برمك گفت که عواید این شهرها برای تأمین مخارج او کافی نیست.

هشام بن عبدالملك مالیاتی که از صومعه‌ی «مارحنا» بمبلغ دو میلیون درهم دریافت میداشتند باو واگذار کرد.

ابن اثیر می‌نویسد که در سال ۱۰۷ هجری، هشام بن عبدالملك برمك را مأمور تجدید بنای بلخ کرد.

این خانواده بعدها در دربار خلفای عباسی مقامات و مناصبی بلند یافتند و بوزارت رسیدند که از جمله ایشان خالد بن برمک در گذشته در ۱۶۵ هجری و یحیی بن خالد در گذشته در ۱۹۰ هجری و جعفر و فضل بن یحیی برمکی هستند که شرح عظمت و انحطاط ایشان در تواریخ اسلامی به تفصیل مسطور است.

آثار بودائی بگرام - بگرام به محل شهر قدیمی در افغانستان اطلاق میشود که مورخان چینی آن را کی پیش Ki-Pish و جغرافی نگاران یونانی کاپیسا یاد کرده اند. خرابه های آن در شصت کیلومتری جنوب غربی کابل واقع است و بین بستر رودخانه و باریک آب قرار دارد. در جلگه کاپیسا یا کوه دامن و بخصوص در برج عبدالله که آن را قلعه شاهی نامیده اند، توسط موسیو فوشه و موسیو هاگن فرانسوی حفریاتی شده و آثار زیادی از تمدن بودایی در آن محل بدست آمده است. هیوئن تسنگ زائر چینی در خاطرات خود مینویسد که کاپیسا روی هم رفته دارای صدمعبند و شش هزار شمن (راهب) بودایی بوده است.

بامیان - بامیان در دامن کوه هندو که (هندو کش) بفاصله ۲۴۲ کیلومتری شمال غربی کابل قرار دارد. از قدیم الایام بامیان سر راه بین بلخ و پشاور بوده است و اهمیت آن در عالم هنر بودایی از نظر دیوار بزرگی از کوه است که در آن هیکلها و غارهایی تراشیده اند و در آن مجسمه هایی از بودا برپا ساخته اند.

نام بامیان در کتاب پهلوی بند هش و جغرافی موسی خورن بصورت «بامیکان» و در کتب پهلوی «بخل و امیک» (بلخ بامیک) یعنی بلخ روشن آمده است. در ادبیات و آثار چینی از آن محل بصورت های مختلف ذکر شده است. چینیان در قرن پنجم میلادی آن را «فان یانگ» Fan-Yen خوانده اند و به نامهای «فان ین» و «وانگ ین» و «بانگ ین» نیز یاد کرده اند.

این سرزمین را هیوئن تسنگ زائر چینی در ۶۳۱ میلادی دیده و در سفرنامه خود آنرا «فان-ین نا» خوانده است و در باره آن چنین مینویسد: «دره ی فان - ین - نا» بیش از دوهزار «لی» از مشرق به مغرب و زیاده از ۳۰۰ «لی» از شمال به جنوب امتداد دارد. این دره از بین کوه های پر بر فمیک گذرد.

پایتخت به دیواری طبیعی از سنگ محدود است. طول این شهر از شش تا هفت ای است. هوای آن خیلی سرد است. آداب و رسوم مردم آن شبیه به مردم تو-هو-لو (یعنی طخارستان) است.

در این دره هزار مغاره (اطاق کنده شده در کوه) و چندین هزار راهب بودائی وجود دارد که پیرو طریقه‌ی تشو-شو-شو Tshu shu shu (به سانسکریت لوکات تاراوادین Lokattaravadin) میباشند. این فرقه رامشیتی (یاهینایانا) نیز گویند. در شمال شرقی شهر شاهی در پهلوی کوه یک مجسمه سنگی ایستاده بودا وجود دارد که بلندی آن ۱۴۰ تا ۱۵۰ قدم است و رنگ طلایی و زیورآلات گرانهای آن از دور میدرخشد. در طرف شرق این مجسمه معبدی در کوه کنده‌اند که از بناهای یکی از پادشاهان قدیم این دره است. در طرف شرق مجسمه‌ی نامبرده مجسمه دیگری از بودا ساکیامونی برپاست که ارتفاع آن ۱۰۰ قدم است. باید دانست که این مجسمه رانختن قطعه قطعه ریخته و سپس تکه‌های آن را بهم وصل کرده برپا داشته‌اند.

بفاصله دو یا سه لی بطرف مشرق شهر شاهی در مجاورت یک معبد، مجسمه بودا در «نیروانا» (یعنی قبر) گذاشته شده که طول آن تقریباً هزار قدم است.

در این معبد شاهی، انجمنی بنام وتچو Watcho تشکیل میشود که در آن شاه اموال و جواهرات سلطنتی حتی زن و فرزند خود را در راه بودا ایثار میکنند. سرانجام وزیران و مأموران دولتی خانواده شاهی و خزاین سلطنتی را از راهبان بودایی بازخریده به پادشاه مسترد میدارند.

در این سفر پادشاه «فانین» (یعنی بامیان) به پیشواز هیوئن تسنگ آمده، او را به کاخ شاهی برده و وی مدت پنج روز مهمان پادشاه بود. این زائر چینی در بامیان بادو تن از دانشمندان بودایی آن سرزمین ملاقات کرد که یکی آریاداسا Aryadasa و دیگری آریاسانا Aryasana نام داشت که هیوئن تسنگ نام آن دورا به چینی «آ-لی-یو-توسو» و «آ-لی-یو-سون» نوشته است.

آخرین زائر چینی که از بامیان دیدن کرد، هوی تچه او Haei-Tcheao

است که اصلاً از شبه جزیره کرده بوده و در ۷۲۷ میلادی وارد بامیان شده است. وی درباره بامیان در سفرنامه خود مینویسد:

«چون از سی‌یو (یعنی دره‌ی کابل) بطرف شمال روانه شوندد هفت روز بعد به فان‌ین Fan Yen (بامیان) میرسند. پادشاه بامیان مردی بنام هو Hu است که شاه نیرومند و مستقلی است. این دره برف‌گیر و سرد است. پادشاه و بزرگان قوم و توده‌ی مردم پیرو سه جواهر، از طریقه‌های مذهبی بودایی هستند. معابد و روحانیون در این سرزمین بسیار است. بوداییان اینجا طریقه مشبه و تصوف هر دو را پیروی میکنند. در دره‌ی سی‌یو (کابل) و دیگر نقاط، ریش و موی سر را میتراشند. از دره‌ی بامیان چون بیست روز بطرف شمال روند به «تو-هو-لو» یعنی طخارستان خواهند رسید. این بود نمونه‌ای از شهادت زائرین چینی درباره بامیان. قدیمی‌ترین غارهای تراشیده در بامیان در اطراف هیکل سی‌وپنج متری بودا است. یکی از این غارها را موسیوها گن در ۱۹۳۰ م حفر کرده و در سقف و دیوار آن نقاشی‌ها و تصاویری یافته است. این آثار غالباً تحت تأثیر هنر یونانی و هلنیسم قرار گرفته است به‌علاوه اثر هنر ساسانی هم در بعضی از آنها مشاهده میشود.

در پنج کیلومتری جنوب شرقی جدار هیکل‌های بزرگ دره‌ی دیگری بنام «ککرک» واقع است که تقریباً عمود بر دره‌ی بامیان میباشد. در آنجا هم در گرداگرد یک مجسمه ده‌متری که در کوه تراشیده‌اند غارهایی دیده میشود که از یکی از آنها تصاویری رنگین پیدا شده است که اکنون در موزه‌ی کابل در غرفه بامیان موجود است. در میان این تصاویر که عموماً شکل بودا را در مرکز یک دایره و حاشیه آن نمایش میدهد تصویری است از پادشاهی که کمان خود را با دودست به بودا تقدیم نموده و از شکار کردن توبه کرده است که موسیوها گن او را «پادشاه شکارچی» خوانده است.

این پادشاه تاجی دارد که از سه هلال و سه کرده که تحت تأثیر تاج پادشاهان ساسانی قرار گرفته است. در جایی بنام هیک در شمال هندو کش در حوالی رود خلم نیز غارهایی مشابه غارهای بامیان یافت شده و نیز استوپه‌ای

بودایی از سنگ در آنجا تراشیده‌اند که مردم محل آن را تخت رستم خوانند.

شهادت مورخان اسلامی

مورخان اسلامی نیز درباره‌ی بودایی بودن مشرق ایران که شامل خراسان بزرگ و افغانستان میشده است، اشاراتی کرده‌اند چنانکه ابوالفضل بیهقی در کتاب تاریخ معروف خود مکرر از جایی با اسم «شاهبهار» غزنه نام میبرد که سابقاً بتخانه شاهی بوده است. در برهان قاطع مینویسد که «شاهبهار نام بتخانه‌ای بوده است قدیم در نواحی کابل و در اطراف آن دشتی و صحرائی بس بزرگ و عظیم واقع است».

شاهبهار مانند نوبهار که ذکر آن بتفصیل در پیش گذشت مر کب از شاه وبهار است وبهار همان کلمه سانسکریت «ویهاره» بمعنی بتخانه است پس شاه بهار بمعنی بتخانه شاهی است. چنانکه منصور رازی گفته است:

بهار بتانست ومحراب خوبی بروی دلارام و زلفین دلبر
مورخ وجغرافی نگار عرب احمد یعقوبی در شرح بلاد کابلستان در کتاب
البلدان خود مینویسد که:

در سال ۱۸۶ هـ. فضل بن یحیی برمکی از طرف خلیفه هارون الرشید عباسی بر خراسان والی شد. وی لشکری بسرداری ابراهیم بن جبریل به سرزمین کابلشاه فرستاد و ایشان شهر غوروند (غوربند کنونی) و دره غوروند و سارخود (سرخبد بامیان) و شاهبهار را فتح کردند و در اینجا بتی بود که آنرا میپرستیدند. ابراهیم آنرا برانداخته سوزانید.

عبدالحی بن ضحاک گردیزی در شرح ولات خراسان گوید:

« پس هارون الرشید خراسان مر جعفر بن محمد بن الاشعث را داد و او را بخراسان فرستاد و او اندر ذی الحججه سنه ۱۷۶ هـ. پسر خویش عباس را بکابل فرستاد. او «شاهبهار» را بگشاد و هر چه خواسته بود اندر شاهبهار همه غنیمت کرد.

این دو سند تاریخی می‌رساند که بتکده های «بودایی» بنام شاه بهار که ظاهر آبنام معابد شاهی بوده است در غزنه و کابل و نقاط دیگر وجود داشته است

در چند سطر پیش در نوشته های یعقوبی از جایی بنام «سارخود» یاد کردیم باید دانست که آن همان سرخبد بمعنی بودای سرخ در مقابل «خنکبد» بمعنی بودای خاکستری است که دو هیکل از بودا بوده است در بامیان که ابوریحان بیرونی آن دو را صنمی البامیان یعنی دو بت بامیان خوانده است و عنصری بلخی در گذشته در ۴۳۱ هـ. منظومه ای داشته بنام این دو بت بودایی با اسم «خنک بت و سرخ بت» که داستانی بوده محلی مربوط به این دو هیکل بودا در بامیان که هنوز هم برپاست و ابوریحان بیرونی آنرا عبری ترجمه کرده و نام آنرا «حدیث صنمی البامیان» گذاشته است.

یاقوت حموی در کتاب معجم البلدان در وصف بامیان توصیفی از این دو تمثال بودا کرده است که: در بامیان دو بت بزرگ هستند که در کوه کنده شده اند که یکی را «سرخبد» و دیگری را «خنکبد» گویند که در عظمت در جهان بیمانند هستند، قزوینی نیز در آثار الملاح خود از آنها نام برده است. یوزاسف و بلوهر از جمله کتابهای هندی که بزبان پهلوی ترجمه شده، داستانی است بودایی که امروز در دست نیست ولی مفاد آن از پهلوی به عربی نقل شده و در ادبیات اسلام در کتابی بنام بلوهر و یوزاسف (بوزاسف) مانده مندرج است. ظاهراً اصل این کتاب بایستی در اوایل ساسانی بایران آمده و توسط مانویان بزبان پهلوی ترجمه شده باشد. ترجمه پهلوی آن که در ایران نگارش یافته مبنی بر شرح زندگی بودا و سیر و سلوک او برای کشف حقیقت بوده است. این ترجمه سپس بدست مؤلفی مسیحی تبدیل شکل داده و بقالب دین مسیحی ریخته شده و مانند قصه ای چنین پرداخته شده که:

یوزاسف (تصحیف لفظ بوزاسف یعنی بوداست) پسر پادشاه هند شیفته دین مسیحی شده و بر خلاف میل پدر خود و با وجود سختگیریهای وی بدلالی راهبی «بلوهر» نام بکیش مسیحی در میآید و سرانجام پدرش را نیز ارشاد به مسیحیت می نماید. این داستان یعنی بصورت تبدیل یافته به مسیحی بعدها از زبان پهلوی به سریانی و عربی و از سریانی بزبان گرجی و یونانی ترجمه شد. ترجمه یونانی آنرا در اوایل تاریخ هجرت یعنی پیش از سال ۱۳ هجری یک راهب یونانی در صومعه سابا (نزدیک بیت المقدس) تألیف کرد

و نسخه یونانی و عربی و حبشی و ارمنی و چندین نسخه مختلف عربی آن هنوز محفوظ مانده است. ترجمه یونانی مذکور منشاء داستان معروف «برلام و یواسف» *Barlam et Jasaphat* شده که در سراسر اروپا معروف است، و در قرون وسطی بسیار رایج بود و به اغلب زبانهای فرنگی ترجمه گردیده است. ترجمه عربی این قصه بنام «بلوهر و یوزاسف» در کتاب *کمال الدین و تمام النعمه* (از صفحه ۳۱۷ - ۳۵۹ طبع تهران) تألیف ابن بابویه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین قمی معروف به شیخ صدوق مندرج است.

این داستان را ابن بابویه از شریف ابوالحسن علی بن موسی بن احمد بن ابراهیم بن محمد بن عبدالله، به چند واسطه از حضرت علی بن الحسین امام زین العابدین نقل کرده و عین عربی داستان از کتاب *کمال الدین و تمام النعمه* در اواخر جلد هفدهم *بحار الانوار* مرحوم مجلسی نیز نقل شده است. مرحوم ملامحمد باقر مجلسی این داستان را از قول ابن بابویه در کتاب *عین الحیة* از عربی بفارسی ترجمه کرده است. و قصه «یوزاسف و بلوهر» خواننده است.

از این داستان نسخه‌ای دیگر بنام «بلوهر و بیودسف» در دست است که مؤلف آن نظام تبریزی است و آن تنقیح و تلخیصی است از کتابی بهمین نام که از عربی بفارسی ترجمه یافته ولی نام مترجم در نسخه موجود نیامده و سفیدمانده است. محتمل است که تلخیص کنندگان این نسخه همان نظام الدین شامی تبریزی صاحب *ظفر نامه* باشد. این نسخه نفیس را محمد بن محمد بن ابی طالب مشهور به «همام الطیب» در سال ۸۱۰ هجری بخط نسخ تحریر کرده است.

باید دانست که کتاب *یوزاسف و بلوهر* عربی و فارسی قالب ریزی تازه اسلامی همین قصه مسیحی است. کلمه‌ی *یوزاسف و «بوزاسف»* ظاهراً تحصیف «بوداسف» است که در داستانها نام اصلی بوداست پیش از بعثت او. و بلوهر شاید همان «بلهرا» است که جغرافی دانان عرب او را بزرگترین پادشاه هند نوشته‌اند. در کتاب *تواریخ اسلامی* چون *تاریخ طبری* و *مروج الذهب* مسعودی و *سنی ملوک الارض و الانبیاء* حمزه اصفهانی، از پیغمبری بنام بوداسف یا *یوزاسف*، یاد شده که در زمان *ظه‌مورث* ظهور کرد و دین صائبین را آورد. واضح است که دین *بوزاسف*، همان بوداست منتها چون مسلمانان در قرن

سوم و چهارم از آن دین اطلاعی نداشتند مذهب صائبین را هم که برایشان مجهول بوده است به بوداسف یا بودا نسبت داده اند.

زهد بودایی از مبانی تصوف اسلام است - از قرن دوم هجری به بعد که مسلمانان بنقل کتابهای بیگانه به عربی پرداختند کتابهایی نیز از آثار بودایی و هندی به عربی ترجمه شد که از جمله چیزهایی است درباره تصوف عملی یعنی زهد و ترک دنیا، همچنین مصاحبت مسلمانان با سیاحان و دوره گردان و مرتاضان بودایی در اخذ آداب زهد از ایشان مؤثر بوده است. ظاهراً همان مرتاضان هستند که سرگذشت بودا را منتشر ساخته او را سرمشق زهد و ترک دنیا معرفی کرده اند و میگویند که بودا امیر با فر و شکوهی بود که پشت پا بدنیازد و خود را از قید تعینات ظاهری آزاد ساخت و امیری در خور ستایش و احترام است که لباس فقر درآید. بر اثر این حکایات بودایی داستانی شبیه بزندگی بودا در مشرق ایران پدید آمد و سرمشق صوفیان اسلام گردید، و آن قصه زهد ابواسحق ابراهیم بن ادهم در گذشته در میان سالهای ۱۵۹ و ۱۶۶ هجری است گویند که وی امیر بلخ بود و در ضمن شکار به هانقی از غیب ملهم شده و از جاه و جلال سلطنت چشم پوشید و لباس فقر دربر کرد و راه بیابان پیش گرفت و بقیه عمر خود را به زهد و ترک دنیا گذرانید. ولی چون در شرح حال او که بتفصیل در کتابهای صوفیه آمده است دقیق شویم درمی یابیم که این تذکره حال و انقلاب روحانی را مسلمانان به تقلید از زندگی گم‌نوما بودا برای او ساخته اند، و ممکن است که نسخه شرح حال بودا از راه مرو که آثار و روایات بودایی در آن فراوان بوده به دست مسلمانان رسیده باشد. محتملاً این نسخه شرح حال بودا در اوایل دوره عباسی به دست مسلمین افتاده است.

در قرون اول اسلامی بلخ و اطراف آن از مراکز مهم تصوف شده و صوفیان خراسان در تهور فکری و آزادمنشی پیشرو دیگر صوفیان بشمار میرفته اند و عقیده «فناء فی الله» که تا اندازه ای اقتباس شده از افکار هندی است، بیشتر بدست صوفیان خراسانی از قبل بایزید بسطامی و ابوسعید ابوالخیر ترویج میشده است.

گولد زیهر خاورشناس اطریشی معتقد است که صوفیان قرن دوم هجری

سرگذشت ابراهیم ادهم امیرزاده بلخی را که ترك دنیا نموده و بزری درویشان درآمده و بواسطه ریاضت طولانی از بززرگان صوفیه شده است مطابق آنچه از شرح حال بودا شنیده بودند ساخته و پرداخته‌اند.

از جمله شباهت‌های بسیاری که بین کیش بودایی و مسلك تصوف هست یکی ترتیب مقامات است که سالک به ترتیب و تدریج از مقامی به مقام دیگر بالا می‌رود تا بمقام «فنا» یا نیروانا می‌رسد. در طریقه بوداییان هشت مقام وجود دارد یعنی راه سلوک عبارت از هشت منزل است همانطور که اهل سلوک مسلمین در طی طریقت از مراحل مختلفی می‌گذرند، اگرچه جزئیات شروط سلوک و خصوصیات مقامات راه بایکدیگر فرق دارند ولی در اصول هر دو مشترکند. در هر دو طریقه سالکان متوسل به حصر فکر میشوند که صوفیه «مراقبه» و بوداییان «دیانا» Dyana می‌نامند و هر دو بطرف این اصل می‌روند که عارف و معرف یکی شود. ولی يك فرق اساسی و معنوی بین این دو مسلك هست و آن اینست که دین بودایی فقط تربیت اخلاقی نفس و تصفیه باطن را منظور دارد و بس، اما تصوف باطن تهذیب نفس را در نتیجه وصول به معرفت و عشق خدا بدست می‌آورد.

بعبارت دیگر سیر بودایی هرچه هست در مرحله خویشتن‌سازی است، در حالیکه صوفی خود را در راه معرفت بیخود می‌سازد و باصطلاح صوفیه «باقی بالله» میشود.

و نیز «فناى صوفیه» و «نیروانای بودایی» کاملاً یک چیز نیست زیرا اگرچه هر دو از فناى فردیت و انعدام شخصیت حکایت میکنند ولی نیروانا کاملاً منفی است. یعنی در فناى محض می‌ایستد، در حالیکه فناى صوفیه همراه با بقاست یعنی حیات ابدی در خدا.

بعقیده فون کرمر «خرقه پوشیدن» که رمز فقر و انزواست از رسوم بودایی و هندی است و نیز «ذکر» که توسط صوفیه باشکل و هیأت مخصوصی ادامه میشود در اصل از عادات هندی و بودایی است و ذکر و ورد هر دو هندی است و در آغاز در ایالت شرقی اسلام یعنی خراسان قدیم و بلخ که مرکز نفوذ دین بودایی بوده پیدا شده و بعد در دیگر بلاد اسلامی شایع شده است.

تصویر ۱ - مینیاتور (مکتب تبریز) الهامی از اشعار استاد سخن
نظامی گنجوی کار استاد سلطان محمد. متعلق بسال ۴۳ - ۱۵۳۹ میلادی
در لندن

تصویر ۲ - بازوبند طلائی، متعلق به اواخر سده ۷-۸ میلادی در نیویورک
تصویر ۳ - بشقاب چینی متعلق بسال ۱۱۹۱ میلادی در نیویورک
تصویر ۴ - مجسمه از عاج. از آثار هنری ایرانیان متعلق به اواخر سده ۸
قبل از میلاد. در نیویورک

تصویر ۵ - مجسمه های بز کوهی از برنز، تصویر شماره ۱ (بالا) متعلق بسده ۷-۸
قبل از میلاد در امریکا - تصویر شماره ۲ - متعلق بسده ۸ قبل از میلاد.
در پاریس

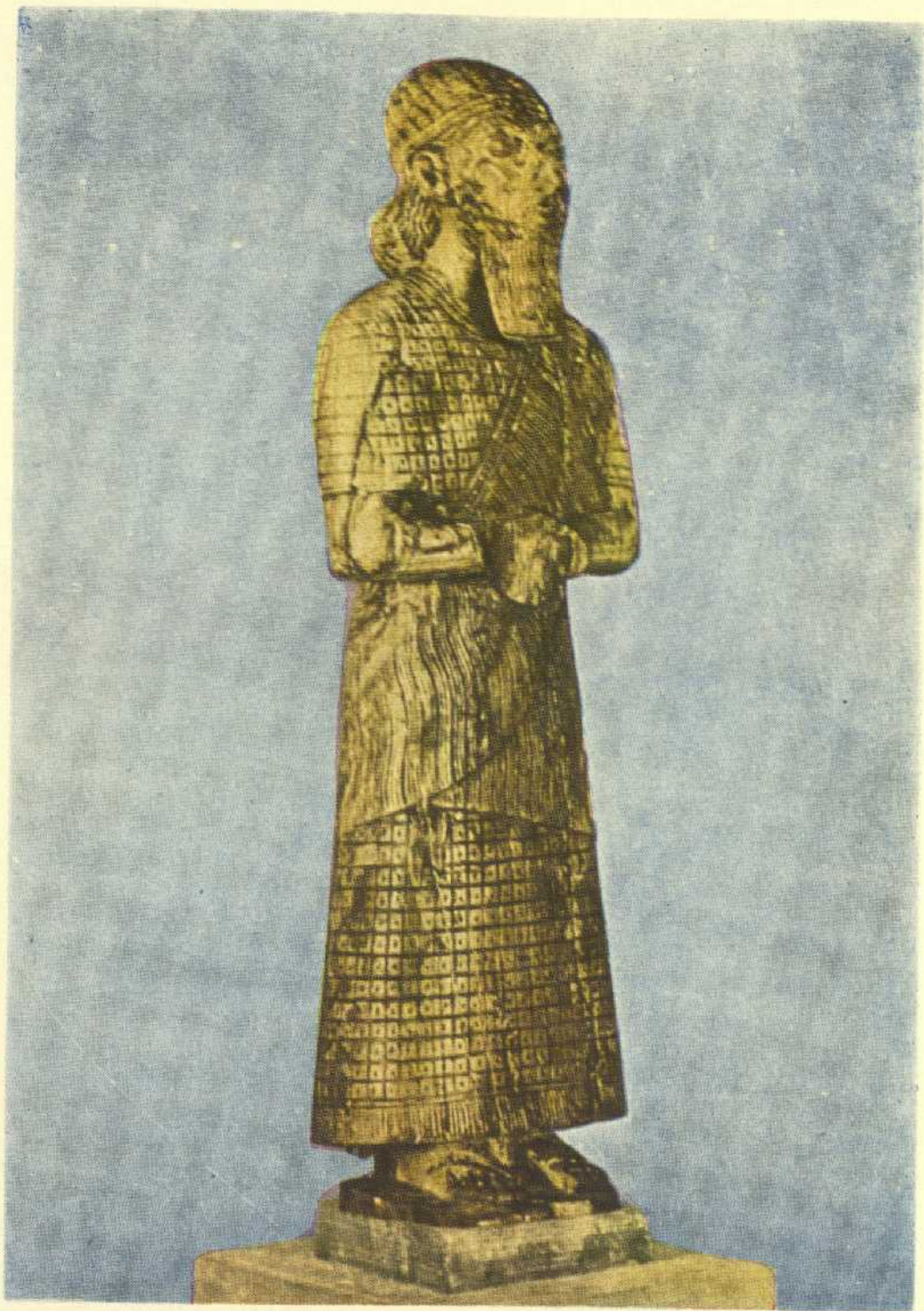
تصویر ۶ - نمونه ای از کاشی های قصر چهل ستون اصفهان متعلق بقرن ۱۷
میلادی در نیویورک



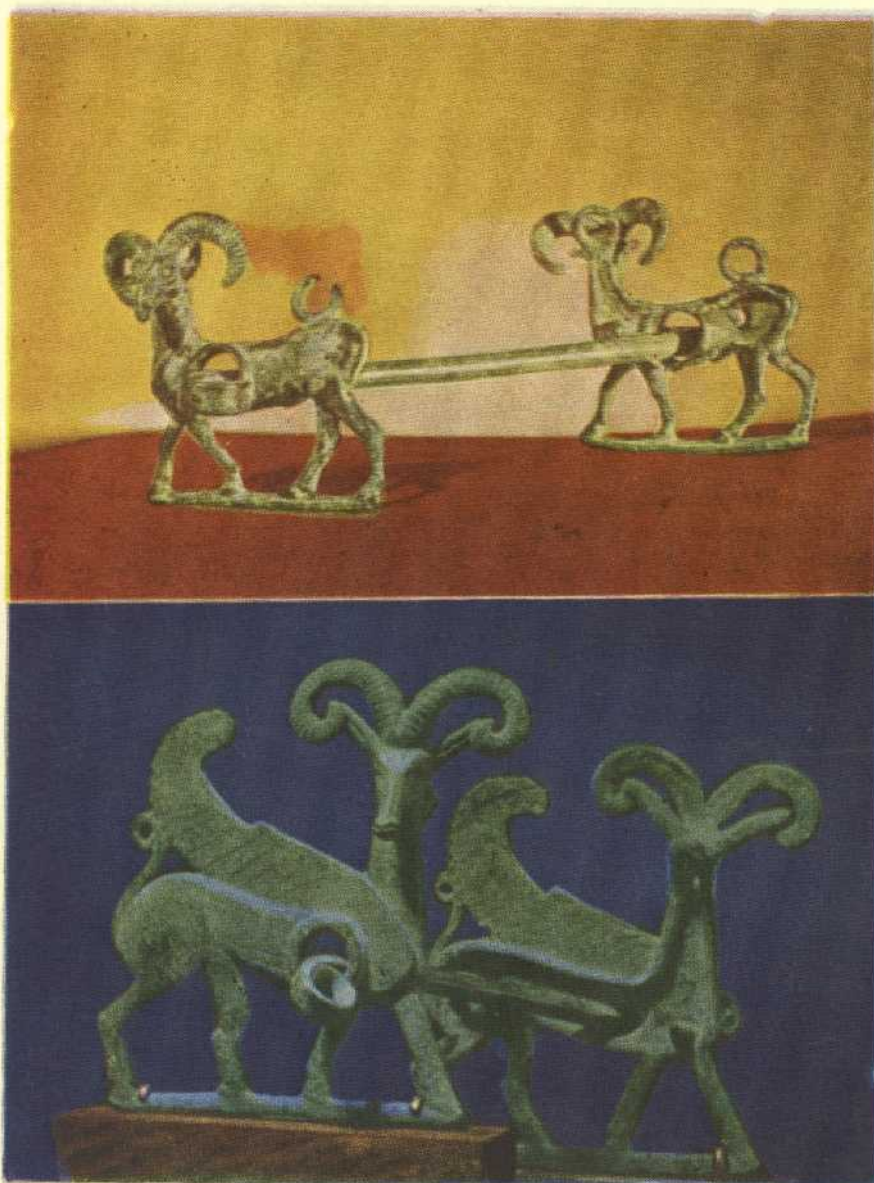
۲- بازوبند طلائی با سری به هیأت سر شیر، که در حفاریهای زیویه (کردستان) بدست آمده است. این اثر به قطر ۹ سانتیمتر از جمله صنایع فلزکاری دستی ایرانیان محسوب میگردد و متعلق با اواخر قرن ۷-۸ قبل از میلاد میباشد.
این اثر هنری در مجموعه الف- ب موزه متروپولیتن (نیویورک) قرار دارد.



۳- شکارگاه . از پدیده‌های ارزشمند صنایع چینی سازی و متعلق بسال ۵۸۷ هجری
(۱۱۹۱ میلادی) پیرامون این بشقاب ۳۸ سانتیمتر است . این اثر شگرف هنری در موزه هنر
شیکاگو (آمریکا) قرار دارد .



۴- مجسمه از عاج که از حفاریهای زیویه (کردستان) بدست آمده و متعلق باواخر سده ۷-۸ قبل از میلاد است. ارتفاع مجسمه ۲۰ سانتیمتر و حداکثر پهنای آن ۶/۱۰ سانتیمتر میباشد. این شاهکار در موزه هنری سین سیناتی (امریکا) قرار دارد.



۵- مجسمه‌های بز کوهی از برنز از شاهکارهای صنایع فلزی دستی ایرانیان
 تصویر شماره ۱ (بالا) متعلق بقرن ۷-۸ قبل از میلاد طول آن ۱۸/۵
 سانتیمتر و در مجموعه هنری دانشگاه فیلادلفیا قرار دارد.
 تصویر شماره ۲ (پائین) ارتفاع مجسمه ۱۲/۵ سانتیمتر میباشد. این
 پدیده هنری در مجموعه خصوصی در پاریس قرار دارد.

علمی و تکنیکی، سیستم مواصلاتی، نحوه سیاسی، وضع ایدئولوژیکی، روش رهبری، تعالیم و فنون و بالاخره بهداشت اجتماعی همگی روی سیستم نظامی يك کشور و طرزتشکیل آن مؤثر میباشند و حتی میتوان گفت ارزشی که ادراك يك ملت برای صلح و یا جنگ قائل است بطور محسوسی روی سیستم نظامی آن کشور مؤثر خواهد بود.

ولی بررسی تاریخ شاهنشاهی ایران بما میآموزد که در کشور باستانی ما هروقت رهبری ملت با شاهنشاهی عظیم الشان و بزرگ بوده است ارتش شاهنشاهی ایران نیز در اوج قدرت و افتخارات خود قرار گرفته، بدینمعنی که عظمت کشور و قدرت ارتش پیوسته وابستگی کامل و مستقیم به شاهنشاهان بزرگ داشته است و شرح آن در نهایت اختصار در سطور زیر خواهد آمد.

بخش یکم - ارتش ایران قبل از میلاد مسیح

در حدود پانصد یا ششصد سال قبل از میلاد مسیح تقریباً قسمت اعظمی از قطعه آسیا تحت لوای يك امپراطوری وسیع و متحد قرار داشت. مؤسس این امپراطوری عظیم کوروش اصلاً اهل «پارس» بود و سرتاسر امپراطوری بهمین نام یعنی موطن اصلی او پارس نامیده می شد.

کوروش در واقع مؤسس امپراطوری عظیم متمکن و باشکوهی بشمار میرفت که دنیا تا آن زمان بخود ندیده بود. اگر امکان داشت که بین ما و زمان کوروش فاصله زمانی در نور دیده شود ملاحظه می شد که موجی از قدرت و تفوق بشری از میان دریای خزر و خلیج فارس سرچشمه گرفته است و در سراسر آسیا با عظمت و بزرگی جلوه گری کرده و قرن ها بدون زوال دوام داشته است.

پارسیان تحت رهبری کوروش قسمت اعظم آسیا را فتح کردند و عجب نیست اگر ادعا شود که از ازمئه بسیار قدیم ایرانیان خصلت سلحشوری داشته و حرفه سربازی برای آنان افتخار آمیز بوده است. دوران سلطنت کوروش کبیر یکسره مصروف فتوحات نظامی و تحصیل سرزمینهای جدید و ایجاد روش های نگاهداری آن که تا سرحد کشورهای یونان و اروپا ادامه داشت، شد.

جانشین او کمبوجیه - کامبیز - کامبوجیه (در مورد او کمتر اطلاع در دست

است) تصمیم گرفت که بافتح مصر کار کشور گشائی را که پدرش شروع کرده بود کامل نماید بدین منظور ضمن جمع آوری ارتش زمینی خود نیروی دریائی بزرگی نیز ضمیمه آن کرد که در تاریخ جنگهای آن زمان برای اولین بار بوسیله او چنین نیروئی تشکیل گردید. و در لشکر کشی های ایران در سالهای بعد روش او مورد استفاده مکرر قرار گرفت. کمبوجیه سرزمین مصر و سواحل لیبی را به قلمرو خود افزود و حتی نیروئی نیز از ساحل نیل به حبشه اعزام داشت او در مراجعت از مصر فوت کرد و بعد از چند سالی که وقایع آن از نظر تاریخی مبهم است داریوش کبیر به سلطنت رسید.

داریوش به امپراطوری سازمان نوی بخشید. در آن زمان بزرگترین خطری که امپراطور را تهدید می کرد خود مختاری ایالات دور افتاده و سرپیچی احتمالی حکام آن ایالات بود. راه حلی که داریوش در مقابل این مشکل یافت و بعدها نیز بوسیله سزار در امپراطوری روم بکار رفت عبارت از این است که نه تنها اختیارات حکام را در داخل ایالات محدود کرد بلکه اعمال آنان را زیر نظر مأمورین عالیرتبه اعزامی خود قرارداد.

مأمورین مزبور بهر ایالت اعزام می شدند، سازمان مخصوصی تشکیل میدادند و مسؤول مستقیم در مقابل شاهنشاه می بودند.

بدین ترتیب امپراطوری به « ساتراپ » ها تقسیم بندی شده و در زمان داریوش در حدود ۲۰ الی ۲۸ ساتراپ وجود داشت.

امور مربوط به ارتش یا سایر امور ایالتی از هم مجزا بوده و بطور کلی در هر ایالت سه دسته مأمور مستقل با دوائر و مسؤولیت های متفاوت با امور مربوطه خود رسیدگی می کردند بدین ترتیب که نسبت بکلیه موضوعات غیر نظامی دسته یکم یعنی حکام درنواحی زیر نظر خود اختیار مطلق داشتند و تحت شرایط عادی به سپاهیان منطقه خود که دسته دوم را تشکیل میدادند فرماندهی و نظارت نداشتند و فقط در شرایط فوق العاده ممکن بود که با اجازه مخصوص امپراطور رهبری عملیات نظامی بعهده بعضی حکام گذارده شود. دسته سوم مسؤول روابط خارجی بودند که در هر ناحیه مستقیماً باشاهنشاه ارتباط داشته

و گرچه اسماً مقام معاونت حاکم را بعهده داشتند ولی باطناً فقط برای کنترل اعمال حاکم گمارده شده و بهنگام ضرورت مراتب بی‌نظمی و یا وقایع مشکوک را به شاهنشاه گزارش میدادند.

داریوش تمسایل شدید به صلح ابراز می‌داشت و ایجاد امنیت سرلوحه اقدامات دولت او بود. در نتیجه اقدامات او راههای دریائی و زمینی از آسیب راهزنان و دزدان دریائی تأمین یافت. برای توسعه تجارت داخلی جاده‌های متعدد احداث کرد. داریوش سیستم پولی جدیدی بوجود آورد که سکه‌های آن از نظر نوع فلز ممتاز بود. سکه‌های طلای داریوش در حقیقت ارز معتبر زمان خود بود.

تشویق مردم بزراعت و تبدیل زمینهای وسیع بسایر به دایر نه تنها مورد تأکید دولت در آن زمان بود بلکه يك وظیفه مذهبی نیز بشمار میرفت. قسمتی از مخارج امپراطوری برابر قانون بعنوان مالیات از بین کسبه جمع-آوری می‌شد و در کلیه وقایع احتمالی بارسنگین جمع‌آوری قوا برای ارتش شاهنشاهی اجباراً بعهده استان‌ها بود. و این طرح ضمن سالهای متمادی بمرحله اجرا درآمده و موجب تکمیل نیازمندیهای ارتش بود.

حادثه بزرگ دوران سلطنت داریوش که نام او را در سراسر جهان بلند آوازه ساخت و شهرت او را عالمگیر کرد، کوشش او در اردو کشی پرشکوهش بمنظور سرکوبی و فتح یونان بود. بدین ترتیب که داریوش از آنکه با سازمان نوین خود موفق شد که امپراطوری خود را از بی‌نظمی و اغتشاش نجات دهد در صد در صد در فتنه و تحریک عوامل خارجی برآمد. و برای تأمین این موضوع بود که در اروپا بایونانیان تصادم کرد.

داریوش در سراسر تاریخ شاهنشاهی خود در روابط با غرب بساین نکته آگاهی داشت که وجود ملتی خودسرو مزاحم و محرك در مرزهای غربی او يك خطر روزافزون را بوجود آورده است.

تاریخ قطعی اردو کشی داریوش بطور دقیق مسلم نیست و به سالهای بین ۵۱۵ تا ۵۰۸ قبل از میلاد مسیح نسبت داده میشود ولی بنا بر پاره‌ای اقوال ممکن است در سال ۵۱۲ اتفاق افتاده باشد.

بطوریکه گفته شد قوای زیر پرچم امپراطوری در زمان صلح محدود و متناسب با وظائف اجرایی داخلی کشور بود و هنگام اردو کشی های بزرگ تهیه نیرو بصورت درخواست از استان ها برابر ظرفیتشان صورت میگرفت و دلائل مختلفی برای اجرای این سیستم ذکر شده که خلاصه آن چنین است: اول صرفه جوئی در بودجه کشور، زیرا نگاهداری ارتش وسیعی در زمان صلح مستلزم مخارج هنگفتی بود و از طرفی وجود ارتشهای مجهز و قوی در اختیار فرماندهان در ایالات دور دست خود ممکن بود که موجبات عدم تأمین را فراهم کند؛ در ثانی سالها بود که کشورهای آسیائی و مردم آن با این روش جمع آوری نیرو آشنائی داشته و خو گرفته بودند. بالاخره ارتشی که داریوش برای اردو-کشی خود بترتیب فوق آماده کرد نیروی بزرگی بود و بنا بر مدارک تاریخی بطور تقریب مرکب از یک نیروی زمینی در حدود هفتصد هزار نفر و یک نیروی دریائی باششصد تن و جنگی و نیرو بر بود (هرودوت نیز ارقام فوق را تأیید کرده است) نیروی مزبور در حقیقت شایستگی نیرو کشتی عظیم زمان خود را داشت، ضمن اینکه سرداران ایرانی روی اصل حساب احتمالات همیشه ترجیح میدادند که نیروی وسیع تری را برای منکوب کردن دشمن بکار برند. (البته هدف ارتش ایران در این اردو کشی ها نشان دادن قدرت بودند نه تسخیر سرزمین ها) در این نیرو کشتی پل بزرگی نیز در نزدیکی کلدونیه (Kalchedon) روی بسفر زده شد.

درگیری جدی نیروهای ایران و یونان در زمین و دریا در سالهای ۴۷۹-۴۸۰ قبل از میلاد بوقوع پیوست و یکی از وقایع مهم تاریخی زمان خود را بوجود آورد.

این حقیقت باید گفته شود که از نقطه نظر نظامی جنگ بین دو کشور منحصر به دو سال نبود و صرفاً نقطه شروعی بود که در حدود یک قرن بعد نیز ارتش ایران در آن نواحی به گسترش خود و حفظ ایالات مرزی ادامه داد و قدرت خود را در سرزمین ها و دریای شرق (اژه) حفظ کرد که موجبات وحشت یونانیان اروپا نشین را فراهم می ساخت.

باری بمنظور هدایت نیروی عظیمی که قدرت تضعیف یافتح قطعی یونان

را در بر داشته باشد، تأمین و دردست داشتن کلیده جاده‌ها و مناطق گشوده شده لازم بود. زیرا ظرفیت ناوهای جنگی موجود آنقدر نبود که بتواند کلیده ارتش داریوش را از سراسر نواحی دریای اژه عبور دهد. نا گفته نماند نیروی کوشی دریائی که ارتش ایران آن زمان (۴۲۰ قبل از میلاد) به آن مبادرت کرد بزرگترین و عظیم‌ترین عملی بود که از نظر جنگهای دریائی و اعزام نیرو از طریق دریا در تاریخ بوجود آمده بود.

بیان هر دوت مورخ معروف یونانی که غالباً نیز همراه با تعصب است در مورد طرح ریزی و نیروی کوشی ایرانیان خود جالب توجه است. او میگوید: «ناوگان جنگی ایران پس از عبور از داردانل بسمت شهرهای آتن Enethia متوجه شد و اینطور وانمود کرد که هدف شهرهای فوق است ولی در واقع هدف اصلی ایرانیان این بود که تا آنجا که ممکن است کلیده شهرهای یونان را اشغال و تصرف کنند و با این قصد ابتدا ناحیه Thasians را بدون هیچ مقاومت با ناوگان خود تصرف کرده و بعد بوسیله نیروی زمینی خود منطقه مقدونیه را نیز بتعداد نواحی اشغالی خود افزودند و کلیده مناطق عشایری مجاور منطقه مزبور را نیز قبلاً در اختیار گرفته بودند.»

در هر حال یک نتیجه گیری سریع نسبت بفتوحات ایران در سرزمین یونان خواننده را به قدرت نظامی و استعداد فرماندهان شاهنشاهی ایران آگاه میسازد. تا آنجا که مدارک امروزی بما نشان می دهد عوامل و عللی که این نیروی بزرگ را قادر ساخت که بدون هیچ حادثه و اشکالی هشتصد میل سرزمین های صعب را ببینماید و در قلب کشور یونان و دور از موطن خود و با وجود عدم دسترسی به پشتیبانی های مرکزی دست بفتوحات قاطعی بزند بناچار بایستی در میان مردم و رهبران شاهنشاهی ایران جستجو کرد.

یعنی چنین اقدامی بایستی از طرف مردمی بعمل آمده باشد که از تجربیات وسیع دامنه داری برخوردار بوده و عقل و درایت و قدرت عمل و شجاعت بیشتری داشته تا توانسته باشند چنین اثری در تاریخ بوجود آورند.

شکی نیست که یکی از عوامل مهم موفقیت ارتش ایران در آن زمان در استعمال ماهرانه و کم سابقه ناوگان جنگی بود که برای اولین بار با روش

نوینی مورد استفاده قرار گرفت. البته بکار بردن نیروی دریائی برای ارتش ایران تازگی نداشت و چنانکه میدانیم کمبوجیه نیز در اردو کشی خود بمصر از این وسیله استفاده کرده بود.

در تاریخ باندازه کافی درباره اهمیت شاهنشاهی داریوش از نظر سیاسی و نظامی و سازمانی مطالب گوناگون و جالب درج شده است. بطور خلاصه داریوش پیشوائی بود که خواست های ملت خود را در زمان معاصر خود درك کرده و بطرز خارق العاده ای نقش تاریخی خود را بر مبنای ادراك صحیحی از زمان خود، ایفانموده بود.

داریوش کبیر رفتاری بدون تکبر و تکلف نسبت بملت خود داشت و در عین قدرت بی نهایت رئوف و از ملکات و فضائل اخلاقی برخوردار بود و بسا همین خصوصیات نام خود را در تاریخ بعنوان بزرگترین رهبر و پیشوا که در غرب آسیا حکومت کرده در تاریخ به ثبت رسانیده است.

پس از داریوش ضمن يك رشته فتوحات مداوم و طولانی دیگر اکثر نواحی غرب آسیا زیر فرمان شاهنشاهی ایران درآمد و قلمرو ایران از داردانل تا رودخانه سند Indus گسترش یافت. تمدنی که ایرانیان به سرزمین های مفتوحه بردند آنقدر عالی بود که در حدود دو قرن بدون مواجبه با اشکالی در سراسر آن مناطق باقی ماند.

بخش دوم - ارتش ایران بعد از میلاد مسیح

صفحات تاریخ بعد از هخامنشیان کمتر آثاری از قدرت های نظامی تا دوران پارتها و ساسانیان در خود ثبت کرده است. در حقیقت ایران مجدداً در زمان اردشیر بعنوان يك امپراطوری مجلل جلوه گر شده و در سلسله او (ساسانیان) در مقابل رومیان عظمت یافت. سرهنگ دران ویل Dranville در کتاب خود موسوم به «مسافرت به ایران» چاپ ۱۸۲۸ و قایع آن دوره را بدین مضمون خلاصه می کند:

مردم امپراطوری ایران هر چه که بعقب رویم از شجاعت خارق العاده و سلحشوری بطور بارزی بهره مند بوده اند و صفحات تاریخ این موضوع را بخوبی

مدلل می‌سازد. امپراطوری روم در سراسر تاریخ پر حوادث خود با امپراطوری ایران دائماً درگیر بوده و در مناقشات خود با چینین ملتی همواره با ناکامی مواجه می‌شد. تاریخ هیچگاه شکست فاحش رومیان را بدست شاپور اول فراموش نمی‌کند و همواره اسارت و بندگی والرین امپراطور روم را بنزد او بیاد می‌آورد. گرنفون نیز در نوشته‌های خود بکرات دیسیپلین ارتش ایران و شجاعت و دلاوری و سلحشوری سرداران و مردان ایرانی را بعنوان ضرب المثل بکار برده است.

اولریخ ویلکن Ulrich Wilcken در کتاب خود موسوم به اسکندر کبیر چاپ ۱۹۳۲ چنین می‌نویسد:

«اسکندر کبیر مصائبی را که بدست قوای پارتیزانی ایران تحمل کرد در کلیه سرزمینهای مغلوب شده‌اش تحمل نکرده بود. او درست است که در سال چهارم خروج خود از یونان موفق به ساقط کردن تخت و تاج امپراطوری ایران گردید ولی جنگ مستمر مردم آسیائی با او بمدت سه سال مقدار زیادی از انرژی و وقت ارتشش را بخود مشغول داشت. اسکندر فقط در سرزمین ایران بود که برای اولین مرتبه با مردمی برخورد می‌کرد که حس آزادیخواهی از سلطه بیگانگان و عشق و طر پرستی در نهادشان شعله‌ور بود، و در سراسر نواحی پر پیچ و خم کشور خود تا آنجا که مقدور بود از مقاومت و مزاحمت خودداری نمی‌کردند. در حقیقت آنان اگر پیشوا و رهبر مناسبی می‌داشتند هیچگاه از تلاش لازم برای بقای قوم خود از پای نمی‌نشستند.

گرچه لشکریان اسکندر در عبور و توقف خود پس از فتح ایران دیگر با نبرد رسمی و مهمی درگیر نشدند ولی همیشه در میان خصمی بیدار زندگی می‌کردند که بفتون جنگ آشنائی کامل داشت و بطور متفرق و سرسختانه همه جادرا انتظار او کمین کرده بود. بطوریکه برای او مقدور نبود که بمرکز و جمع آنها دست یابد ولی بدفعات، نقاط ضعف و عقبه و جناحین و جلوداران ارتش او مورد تجاوز قرار گرفته و تا حد ممکن تلفات و خسارات شدید بآنان وارد می‌آمد. شبی نبود که قسمتی از ارتش اسکندر از حملات ناگهانی نیروهای پارتیزانی ایرانی غافلگیر نگردد و از دستبرد مردم شجاع ایران مصون نباشد.»

بهمین علل است که اسکندر به ارزش جنگ آوری و سلحشوری ایرانیان پی برد. و معتقد شد که در آسیای آنان تنها مردمی هستند که شایسته احترام اند و رفتار او نیز با ایرانیان غیر از رفتار او با سایر کشورهای مغلوبه گردید.

باید ایش مغول و تیمور که شجاعت و لیاقتشان منحصرأ در شرارت و بدخواهی ملل بوده و قدرتشان صرف اعمال ضد بشری میگردد چنانچه می دانیم چنان خرابی در خطه ایران بوجود آوردند که باریشه کن کردن نسل جوان و سلحشور ایران تقریباً دو قرن طول کشید تا باقی ماندگان نژاد ایرانی توانستند نسبت جمعیت ایران را مجدداً به مرحله ای برسانند که بتوان ارتشی بوجود آورد. در واقع پس از آن لطمه شدید تاریخی به پیکر ایران در زمان سلطنت شاه عباس کبیر بود که ایران مجدداً بعظمت خود رسید و به پیشرفت های وسیعی نائل آمد.

عظمت سریع مردم و کشور ایران در زمان شاه عباس کبیر مجدداً بدنیا فهماند که ملت ایران بدون پشتیبانی سایر ملل همیشه قادر است و لیاقت آن را دارد که به تنهایی به ترقیات بزرگ زمان خود نائل شود و مردم خود را جزو پیشروترین و مترقی ترین ملل جهان سازد. شاردن Chardin ضمن نوشته هایش کمیت ارتش ایران را در زمان شاه عباس کبیر بمانشان داده و می نویسد: ارتش ایران از ۱۲۰/۰۰۰ نفر تشکیل شده بود که از آن ۵۰/۰۰۰ نفر پاسداران سلطنتی بوده و ۷۰/۰۰۰ نفر در ایالات مختلفه مستقر بودند. چنین بنظر می رسد که شاردن این ارقام را از سن سان San San ایلچی و مأمور لوئی چهاردهم که در سال ۱۶۸۳ در دربار شاه عباس کبیر بود بدست آورده است زیرا او نیز ارتش ایران را به ۱۵۰/۰۰۰ سپاهی تخمین زده است (که البته شامل پلیس و سایر عوامل استحقاقی در شهرها نیز بودند). سن سان ترتیب گسترش قوای ارتش ایران را بصورت زیر ذکر می کند:

۱۲/۰۰۰ در قندهار مأمور دفاع مرز هندوستان - ۲۰/۰۰۰ در بلخ در مقابل قاتار - ۱۵/۰۰۰ در مرزهای دریای خزر - ۱۲/۰۰۰ در قفقاز - ۲۰/۰۰۰ در شیروان و گرجستان - ۱۲/۰۰۰ در مرزهای عثمانی - ۲۰/۰۰۰ در ترکمنستان -

۱۲/۰۰۰ در لرستان - ۱۵/۰۰۰ در شوش - ۱۲/۰۰۰ در ناحیه دریای عمان
تامر زهندوستان .

طی سالهای متمادی که مردم ایران پس از شاه عباس کبیر از صلح و صفا
بر خوردار بودند بتدریج روح سلحشوری و فنون رزمی در مردم ایران به سستی
گرائید تا اینکه در سالهای بین ۱۷۳۶ - ۱۷۴۷ سردار و فاتح بزرگی در ایران
بنام نادر قیام نمود که خود از نظر خصائل سربازی و فرماندهی و اجدا استعداد
ولیاقت بی نظیر بود. در نزد اوزندگی سربازی، شدا ئد اردو کشی، خشونت
جنگ، تمرینات مستمر نظامی، درس انضباط و وظیفه شناسی از امور واقعی
و حقیقی بود که بایستی با سختی و شدت هر چه تمامتر مورد توجه قرار گرفته
به آنها عمل شود.

هان وی Han Way در کتاب خود موسوم به «یک محاسبه تاریخی در مورد
تجارت انگلستان در دریای خزر» تألیف سال ۱۷۵۴ می نویسد: که قوای
زیر پرچم نادر در حدود ۲۰۰/۰۰۰ نفر و مرکب از عناصر زیرین بود:
۵۰/۰۰۰ افغانی - که باتیرو کمان، نیزه و شمشیر مسلح و بسیار شجاع
بوده اند.

۲۰/۰۰۰ افشاری - که نادر نیز خود از همان قوم بود.
۶/۰۰۰ ازبک و تاتار از اهالی خیوه و بخارا و سمرقند.
۶/۰۰۰ ترکمن و ۶/۰۰۰ بلوچ که قداره های مخصوص حمل میکردند
و در بکار بردن آن نیز مهارت تامی داشتند بطوریکه به تمرین کمتر احتیاج
داشته و در عوض تیراندازی با کمان را می آموختند. تفنگ در همین موقع
به ارتش ایران وارد شد و ایرانیان تصادفاً استعداد خود را در مورد استفاده
و استعمال آن بطرز جالبی نشان دادند.

نادر شاه در فطانت و زیرکی و قدرت رهبری استعداد خارق العاده ای
داشت. سر هنگ دران ویل Dranville افسر فرانسوی در کتاب خود موسوم
به «مسافرت به ایران» تألیف ۱۸۲۸ می نویسد: نادر شاه در ارتش خود طوایف
مختلفی از عرب، کرد، ترکمن، افغان و هندی جمع کرده بود و آنها ضمن

اینکه افتخار خدمت او را داشتند از اینکه نتیجه فتوحات و موفقیت آنان نصیب خودشان نمی شد رنج نمی بردند و بمراتب بهتر از آنکه برفع ملیت خود بچنگند در رکاب نادر جان فشانی می کردند.

نادرشاه در سال ۱۷۳۶ نیروی کشتی مشهور خود را به هندوستان شروع کرد و از گردنه معروف خیر گذشت و کلیه سدهای دفاعی مقابل خود را درهم کوبید و دهلی را تسخیر کرد و غنائم بسیار گران قیمتی را به ایران آورد. او قسمت های شمالی هندوستان را با چنان شکستی مواجه ساخته بود که بعد از مراجعت نادر ظرف کمتر از ۲۰ سال ۶ بار دیگر مورد تجاوز و غارت ابدالی ها قرار گرفت. نادرشاه ضمن اردو کشی های خود به فتوحات متعددی نیز در سرزمین امپراطوری عثمانی نائل آمد.

ارتش ایران در زمان نادرشاه بسیار فعال و از افراد شجاع و سلحشوری تشکیل یافته بود که از انضباط محکمی نیز برخوردار بودند. نادرشاه بهیچوجه با جبن و ترس میانه نداشت. سربازانش از اخم نادر بیشتر از شمشیر دشمن حذر داشتند. ولی نه استعداد ذاتی نادر و نه تجربیات فراوان او در تشکیل نیروها نتوانست که در ایران یک ارتش منظم و باصطلاح آکتیو بوجود آورد و خود او نیز در صدد چنین کاری بر نیامد و آنرا مورد لزوم ندانست زیرا دشمنان او در اغلب صحنه های رزم نیز نیروهای غیر منظم داشتند و بنابراین آنچه را که او از ارتش خود انتظار داشت دلیری، طاقت و قدرت جنگی بود و بهمین دلیل نه تنها در زمان او بلکه تا دوره سلطنت کریم خان زند و بعداً سلطنت فتحعلی شاه قاجار ارتش ایران بهمان وضع سابق بود تا اینکه بالاخره در زمان فتحعلیشاه در سال ۱۸۰۰ تصمیم گرفته شد که واحدهای منظمی با تعلیمات مداوم و بروش کشورهای اروپائی در ارتش ایران ایجاد شود. زیرا شاه درک کرده بود که از آن بعد مقابله و درگیری ارتش او با نیروی مسلح روسیه تزاری که دارای سازوبرگ و اسلحه نوینی هستند مشکل است و باصطلاح بایستی جواب توپ با توپ داده شود و بهمان نسبت که قدرت ارتش مدرن روسیه رو بتزاید بود ارتش ایران نیز بنظر میرسید که برای تأمین مرز-

های مربوطه و بالا بردن قدرت دفاعی خود بسبب جدید مسلح شده و منظم گردد و از تعالیم و روشهای نو بر خوردار شود.

بدینجهت فتحعلیشاه در صدد برآمد که برای اولین بار با عقد قراردادهای نظامی با کشورهای پیش افتاده ارتش خود را بروش های نو آشنا و با وسائل روز مجهز کند. تصادفاً این تصمیم همزمان با طرح استراتژیکی وسیع ناپلئون اتخاذ گردید و در آن وقت کشور ایران از جهت وضع جغرافیائی و سایر امور موقعیت ممتازی را در آینده آلهای جهانگشائی ناپلئون دارا بود و بهمین دلیل از این موقعیت برای دوستی با دولت ایران استفاده نمود و با دربار ایران يك نوع قرارداد اتحاد نظامی را با مضاء رسانید. این قرارداد بیشتر بخاطر جنبه همکاری نظامی علیه دشمن مشترك آنها روسیه تنظیم شد و ضمن قرارداد فین کنشتاین Finken Stein پشتیبانی خود را از ارتش ایران تقبل کرد و ژنرال گاردان Gardane را با اتفاق ۷۰ افسر متخصص بعنوان مستشار نظامی برای نظارت در تجدید سازمان و فرا گرفتن تعلیمات نو بایران اعزام داشت.

با ورود این گروه مستشاران بایران برای اولین بار باب اعزام مستشار در ارتش ایران مفتوح شد و بعدها گروه های متعدد دیگری از افسران و مامورین نظامی کشورهای خارجی برای نظارت در روش تعلیم و تربیت متداول در ارتش خود بایران آمدند.

گرچه مأموریت گاردان و همراهان او در ایران دیری نپائید ولی بنابر قول «سرجان ملکم» فتحعلیشاه را آماده ساخت که برای اخذ وسائل و روش های نو نظامی با «دیسپلین مخصوص» تلاش بیشتری بنماید و از این لحاظ نقائص خود را در مقابل ارتش منظم و نیرومند روسیه تزاری مرتفع سازد و از طرف دیگر بنابر مشهودات و تجربیات خود معتقد گردید که افراد ارتش او نیز اگر یونیفورم نظامی بپوشند و تحت تعلیمات متحد و یکنواخت قرار گیرند و بصورت واحدهای منظم و منضبط در آیند قضاوت بین المللی نیز روی ملت و ارتش او با مقایسه سایر ملل بهتر می شود و پیشرفت ارتش بطرز نوین باعث می شود که نظارت و کنترل شاه را روی ارتش بیشتر کند محتملاً

بایک ارتش آماده و منظم بهتر امکان داشت قدرت مرکزی را گسترش دهد و گردنکشان نواحی دوردستی را که بسختی تبعیت از حکومت مرکزی می کردند تحت انقیاد درآورد.

کرپرتر Kerporter در این زمینه چنین اظهار عقیده می کند :

« طرحی برای سازمان نیروی پیاده نظام و برای ایجاد و تأسیس واحد های نو توپخانه ریخته شد ... و حتی تعدادی از افسران و درجه داران گارد شاهنشاهی و سایر واحد های نظامی برای اخذ تجربه و تعلیمات لازم به هندوستان اعزام شدند ... افراد داوطلب جمع آوری شده ، بسپک ارتش انگلستان تعلیم یافتند ... نتیجه ای که از این اقدامات عاید ارتش ایران شد بسیار جالب توجه و عالی بود . »

« شکی نیست که بزرگترین عامل برای ایجاد ارتش منظمی در بین هر ملت و کشور ، مردم بومی آن کشورند که بنا بر سابقه چندین صدساله ایران مردم این سرزمین از اینجهت شهرت جهانی داشته و بهترین افراد از نظر قدرت ، فعالیت ، شجاعت و استعداد و تیزهوشی بوده اند و برای ایرانیان با داشتن ذوق و روح سلحشوری که از خصائص نژادی آنان محسوب میشود »

« وقت بسیار کمی برای آموزش های نومصرف گردید . بالنتیجه ارتش متحد »

« الشکل و مسلح به سلاح های مدرن و ساز و برگ جدید و منظم و منضبط در مقابل شاهنشاه صف آرائی کرد بصورتی که بهیچوجه ارزش کمتر و پائین تر از واحدهای رزمی اروپائی زمان خود را نداشت . »

شیل Sheil که جزو افسران گروه مستشاران انگلیسی هندوستان بمنظور نظارت در آموزش ارتش شاهنشاهی بایران آمده بود در کتابی موسوم به « نظر اجمالی درباره زندگی و روش مردم ایران » چاپ ۱۸۵۸ چنین نگاشته است :

« هیچ یک از نیروهای غیر منظم در ایران اعم از کرد ، عرب ، افغان ، ترکمن و یا ترک دیگر قدرت مقابله با نیروهای منظم ارتش مرکزی را نداشتند و گرچه بین نیروهای مسلح ترکیه و ایران تصادم جدی رخ نداد ولی باید

خاطر نشان نمود که ضمن آخرین برخورد افراد این دولت، سه یا چهار هزار افراد ارتش ایران در حدود سی هزار نفر از افراد ترک را مجبور به ترک مخصوصه کرد و متواری ساخت».

سرپرسی سایکس Sir Percy Syks نیز در تاریخ خود بنام «تاریخ ایران» جلد دوم از صفحات ۴۹۵ تا ۶۹۶ (ترجمه فارسی) این واقعه را مفصل ذکر کرده و اضافه نموده است که:

«سربازان ایرانی افرادی فعال، با انرژی، تنومند و با قدرت و استقامت هستند. در مقابل خستگی و محرومیت خوب ایستادگی میکنند و از هوش سرشار نیز برخوردار میباشند و بنظر میرسد که آنها طبعاً غریزه و استعداد خاصی برای زندگی سربازی و نظامی دارند و با اخذ پوشاک غیر مرتب و آذوقه ناچیز و حتی پرداخت حقوق غیر کافی قدرت روحی خود را از دست نداده و قادرند که روزی ۲۴ میل راه پیمائی کنند و اگر لازم باشد سرعت خود را به ۴۰ میل در روز برسانند. (او حتی نگاشته است) سرباز ایرانی را از نظر هوش سرشار و سرعت انتقال و مشربهای اجتماعی میتوان فرانسویان شرق نامید».

همچنین دکتر ت. ج. ویلز Dr. T.J. Wills در یادداشت های خود بنام «ایران آنطور که هست» چاپ ۱۸۸۷ در این زمینه اظهار عقیده میکند که:

«سرباز ایرانی شجاع، فعال و سرسخت میباشد. نیروی بدنیش عالی و قدرت تحملش در مقابل نامالایمات خارق العاده است. اگر خوب تغذیه شوند»
 «و حقوق کافی دریافت دارند، سپاهیان ایرانی بخصوص (داوطلبان) با «ایمان ترین و فداکارترین سربازان آسیائی در مقابل حفظ ملیت و پرچم خود»
 «میباشند. سوار نظام ایرانی بی اغراق از عالی ترین نوع خود در ارتشهای دنیاست»
 «هیچ راهی نیست که عبور آن برای آنان غیر ممکن باشد و هیچ مسافتی نیست»
 «که برای آنان دور باشد. سواران ایرانی سواری را بطور شایسته ای از کودکی»
 «آموخته و معمولا به تیراندازی در حال سواره و پیاده برابر سنن باستانی خود»
 «علاقه مند هستند و آنرا جزو ورزشهای خود میدانند».

راجع به واحدهای توپخانه و افراد و افسران آن استک کثر Stoqueller در کتابی موسوم به «پانزده ماه زیارت در نواحی بکر خوزستان» چاپ ۱۸۳۲ چنین نگاشته است:

«ایرانیان معمولاً بهترین و ماهرترین افراد را برای تشکیل واحدهای توپخانه انتخاب میکنند بطوریکه پس از تشکیل واحدهای توپخانه در ایران «حتی تحسین و مدح افسران روسی را بخود جلب کردند از نقطه نظر دیسیپلین» «کافی است تذکر داده شود که واحدهای توپخانه در برابر جنگ باروسیه» «تزاری سر بلندی و سرفرازی غیر قابل وصفی در مقابل واحدهای غیر منظم قبلی کسب کردند. گرچه در بعضی از موارد از فرماندهی صحیح و خوب» «بر خوردار نبودند. در آبرام Aberam آنجائیکه آنها بوسیله سردار مشهوری» «بنام Gorek Khan رهبری میشدند در حدود یک هزار و پانصد نفر از افراد ارتش روسیه تزاری را بعنوان اسیر جنگی زندانی کردند و تعداد کشتگان» «و تلفات جنگی نیز در حدود همین رقم بود.»

باری در دوران سلطنت فتحعلیشاه قاجار (۱۸۳۴-۱۷۹۷) ارتش ایران مجدداً به وضع عالی آنچنان که لیاقت او بود رسید و سر جان ملکم «در تاریخ انقلاب ایران» جلد دوم چاپ ۱۸۵۸ قوای ایران را بصورت زیر خلاصه کرده است:

«عده زیادی سوارکار بودند که از قبائل مختلف گردآوری شده و بطور» «غیر منظم بوسیله سران عشائر و قبائل مربوطه رهبری میشدند و بهمین ترتیب» «تعداد زیادی از افراد چریک بودند که از هر ناحیه و شهر در خور استعداد» «خود جمع آوری شده بودند و علاوه بر این ارتش ایران واجد یک نیروی پیاده» «نظام با واحدهای توپخانه بود که اولاً متحدالشکل و آموزش دیده و ثانیاً» «همانند ارتش های اروپائی دارای ساز و برگ کامل و سلاحهای مدرن آن» «روز بودند.»

«ارتش غیر منظم آداب جنگی خود را بنا بر سنن باستانی و موروثی خود» «انجام میداد و بجای وسائل نو و سلاحهای جدید از «کارابین» استفاده میکرد.»

«سواران این ارتش شجاع، بی باک و قوی بودند و از اسبهای سرکش و پر قدرتی استفاده میکردند و آموزش نظامی آنها طوری بود که دولت مرکزی نمیتوانست»
 «از آنان در مقابل سرکشیهای ایلات و عشایر استفاده کنند.»

بخش سوم - ارتش نوین

شرح کامل و مراجعه بجزئیات تاریخی شاهنشاهی ایران و ارتش مستلزم بررسی دهها کتاب و جمع آوری اوراق بشماره‌ی می باشد که در حوصله این مختصر نیست. علیهذا ضمن اشاراتی به نکات و وقایع مهمه تاریخیچه قدیم ایران نظری اجمالی نیز به تاریخچه شاهنشاهی و ایجاد ارتش نوین ایران می اندازیم چنانکه قبلا گفته شد ارتش ایران پای مستشاران خارجی را بمنظور آشنا کردن افراد به تعلیم و تربیت جدید باز کرد ولی ورود مستشاران خارجی همراه با یکعده مسائل دیگر شد که ماذیلا در باره آثاری که ورود و توقف و احیاناً رقابت آنها در حیات سیاسی و نظامی کشور ما داشت بحث میکنیم.

در این مختصر بهیچوجه قصد آن نیست که تاریخ رقابتهای سیاسی کشورهای بزرگ در ایران تشریح شود.

ولی در عین حال غیر ممکن است که تحت هر عنوان به اوضاع جدید ایران اشاره شود بدون آنکه از آثار رقابت‌های سیاسی کشورهای بزرگ ذکری بمیان نیاید.

کشور ایران در قرن اخیر منافع و مضار زیادی از وضع مخصوص بخود برده است. چه ایران سالهاست که سر راه کشورهای غربی و آسیای مرکزی و آسیای شرقی قرار دارد و بهمین سبب مکرراً از طرف کشورهای بزرگ شرق و غرب مورد تجاوز و تهاجم واقع شده است و در مقابل از کلیه فرصت‌های بین‌المللی نیز بمنظور تجدید عظمت‌های باستانی خود و تشکیل امپراطوری مستقل و پیشرو بموقع استفاده کرده است. تکرار این موضوع برای جهانیان اصل زیر را به ثبوت رسانیده که ایران کشور منحصری است که مردم آن در سراسر تاریخ پر آشوب خود قدرت و قابلیت آنرا دارند تا کلیه آثار فاتحین و متجاوزین بزرگ را با سرعت در خود حل کرده و اجازه ندهند که فرهنگ

و تمدن باستانی و اسیلشان دچار آلودگی و دستخوش تغییر گردد. کشور شاهنشاهی ایران بدفعات بوسیله یونانیان، اعراب، ترکان و مغولان مورد تعرض قرار گرفته و سالها نیز تحت اسارت قدرتهای خارجی بسر برده ولی با همه اینها استعداد ملی خود را همواره حفظ کرده است.

از قرن شانزدهم به بعد ایران موجودیت خود را بصورت یک کشور مستقل، علی رغم کلیه فشارها و پیش آمدهای سوء بین المللی محفوظ نگاه داشته است. در اوائل قرن نوزدهم ایران بصورت عنصر مهم و مخصوص بنا بر وضع جغرافیائی و منابع ملی خود در مقابل کشورهای استعماری جلوه کرد و اهمیت آن از جهت سر راه بودن شرق و غرب و بزوال گذارد. بدین شکل که فشار شرق و غرب در مقابل پیشرفت های ارضی روسیه تزاری در شمال و نفوذ نظامی و سیاسی بریتانیای کبیر در جنوب به نفوذ شمالی و جنوبی تغییر جهت داد و موقعیت آن بین جلگه های وسیع شمالی کشور روسیه و آب های گرم جنوبی خلیج فارس حائز اهمیت فراوان شد بطوریکه روسیه تزاری مایل بود و تلاش می کرد هر چه بیشتر خود را بسواحل آب های گرم ایران نزدیک کند. و امپراطوری انگلستان از نظر منافع کلی امپراطوری خود حداکثر تلاش را بکار می برد که پیشرفت ها و تجاوزات روسیه را خنثی و مسدود کند. در این میان ایران مقدار زیادی از اراضی شمالی و شمال شرقی خود را بِنفع روسیه تزاری از دست داد و بر اثر جنگ ها و مبارزات مداوم بتدریج قدرت حکومت مرکزی او ضعیف شد بطوری که در سالهای آخر قرن نوزدهم بشکل طعمه و شکار ساده ای باز یچه تحریکات دو امپراطوری روس و بریتانیا قرار گرفت که به ترتیب یکی پس از دیگری نفوذ خود را در آن بیشتر تحمیل و مستقیماً در امور داخلی کشور دخالت می کردند.

وضع فوق بعداً بواسطه عامل پیچیده دیگری تشدید شد یعنی با کشف و استخراج معادن وسیع نفت جنوب ایران در سال ۱۹۱۴ دولت انگلستان و ادار شد که رأساً کنترل و برداشت منافع آنرا زیر نام شرکت نفت ایران و انگلیس بعهده گیرد تا با اطمینان بیشتری محصولات نفتی مورد احتیاج نیروی دریائی امپراطوری را تدارک و تأمین کند.

علاقه روسیه تزاری نیز برای اخذ امتیاز منجر به انعقاد قرارداد نفت شمال ایران گردید که گرچه معادن مزبور قابل استخراج میباشد ولی تا کنون بعملی در مورد استخراج آن اقدام جدی بعمل نیامده است.

باری قاشروع جنگ بین‌المللی اول روسیه تزاری به دخالت‌های خود در اوضاع داخلی ایران ادامه داد و آنقدر در این مورد پیشرفت کرد که علناً ایالات شمالی ایران را لااقل دو مرتبه زیر اشغال مستقیم نیروهای خود در آورد تا حکومت ایران را وادار به تبعیت از خواست‌های خود کند.

مجاهدی با این جریان روش دولت انگلستان نیز منطبق بر اطلاعیه مشهور لرد کرزن (Curzon) بود. نامبرده در آن زمان بسمت نایب‌السلطنه انگلستان در هند گزارشی بمضمون زیر بمقامات مسؤول ارسال کرده است:

«برای حکومت هندوستان غیر ممکن است که اجازه دهد هیچیک از کشور-های اروپائی بخصوص کشور روسیه تزاری بقسمت نواحی مرکزی و سواحل جنوبی ایران خاصه خلیج فارس دست یابد و یا تسهیلات و وسائل برای نیروی دریائی خود در خلیج مزبور ایجاد کند حتی اگر نظری هم به اشغال سواحل خلیج نداشته باشد.»

علیهذا در شرائطی که نیروهای روسیه تزاری از شمال ایران بسمت ایالات مرکزی نزدیک می‌شدند و برای عملی کردن ایده‌آل‌های خود نفوذ سیاسی‌شان را در دربار ایران افزون می‌کردند، واحدهای نظامی انگلستان نیز بعنوان ممانعت از پیشروی و نفوذ روسیه تزاری از سمت جنوب به ایران وارد شدند.

در این دوره و تحت چنین شرائطی حکومت ایران تنها متکی به نیروهای عشایری بود و فقط یک گارد نظامی که از بعضی نواحی بصورت داوطلب جمع-آوری شده بود بصورت ضابط و پلیس داخلی انجام وظیفه می‌کرد. علاوه بر آن یک تیپ قزاق در حدود ۶۰۰۰ نفر زیر نظر و کنترل افسران روسی ایجاد شده بود که بطور مرتب حقوق می‌گرفت و از بروز هر گونه اغتشاش در استان‌های شمالی جلوگیری می‌کرد.

در سال ۱۹۱۱ یک نیروی ژاندارمری تحت آموزش مستقیم افسران سوئدی

برای ایجاد نظم و تأمین جاده‌های کشور بوجود آمد. مبالغ گزافی برای سازمان و ایجاد آن خرج شد و تا سال ۱۹۱۵ تعداد آن به ۸۰۰۰ نفر بالغ گردید. در زمان جنگ اول در ۱۹۱۶ کشور ایران زیر نفوذ و فشار مستقیم روسیه تزاری و امپراطوری انگلستان و ادار شد که موافقت نماید سازمان قزاق را گسترش داده و در جنوب نیز اجازه داد نیروئی بنام پلیس جنوب تحت سرپرستی و نظر افسران انگلیسی ایجاد شود؛ در حالیکه در سالهای بین ۱۹۱۶ تا ۱۹۲۱ قسمت اعظم نواحی ایران مستقیماً تحت اشغال نیروهای خارجی بود.

پس از جنگ اول روشن بود که وضع نیروی انتظامی و ارتش ایران بعلمی که در فوق ذکر شد بصورت نامطلوب در آمده بطوریکه در زمان کودتای فوریه ۱۹۲۱ بوسیله رضاشاه کبیر نیروهای موجود ارتش ایران بصورت زیر بود:

- ۱- پلیس جنوب در حدود ۱۶/۰۰۰ نفر (این نیرو را ایرانیان هیچوقت بعنوان يك نیروی ایرانی تلقی نکردند.)
- ۲- ژاندارمری ۱۲/۰۰۰ (که در زمان جنگ خود را شدیداً زیر نفوذ آلمانها قرارداد داده بودند.)
- ۳- قوای انتظامی حکام محلی (که تعداد آنها متغیر و ناچیز بود.)
- ۴- لشکر قزاق در حدود ۱۴/۰۰۰ نفر.
- ۵- تیپ مرکز تهران در حدود ۲/۰۰۰ نفر.

بطوریکه مشهود است از تمام نیروهای فوق فقط لشکر قزاق دارای سازمان و صورت بندی مرتب و صحیح بود که بعداً هسته مرکزی برای تشکیلات نوین ارتش ایران بدست اعلیحضرت رضاشاه کبیر گردید. اصولاً ایجاد ارتشی نوین و تقویت آن هدف اولیه و مورد نظر شدید معظم له بود زیرا این نکته برای مشارالیه بدیهی بود که فقط يك ارتش قوی و درست تشکیل یافته، ضامن استقلال و پشتیبان طرح‌های نوایران نواست و برای تشکیل چنین ارتشی تصمیم گرفته شد که به نیروهای موجود و مختلف مرکزیت داده شده و یکمواخت گردند.

نیروهای پلیس جنوب در همان وهله اول بدون هیچ اشکال منحل گردید و افراد صلاحیت‌دار آن به ارتش ضمیمه شد. کوشش بمنظور انحلال و نقل ژاندارمری به ارتش دچار مقاومت و عکس‌العمل شد و این اصطکاک در تبریز و خراسان نسبتاً شدید بود.

در سال ۱۹۲۵ با گذراندن قانون نظام وظیفه عمومی مقرر شد که تمام افراد ذکور ایران در سن ۲۱ سالگی بمدت دو سال تحت تعلیمات نظامی در ارتش قرار گیرند و بدین ترتیب ارتش ایران از آن پس بصورت روز یسند و منظم درآمد و بر قدرت و کمیت آن افزوده شد و با گذشتن ۱۰ الی ۱۵ سال در سالهای قبل از جنگ بین‌المللی دوم ارتش ایران بصورت یک ارتش قوی و مجهز در حدود ۹۰ الی ۱۰۰ هزار نفر بالغ گردید با اضافه نیروی ژاندارمری که مأموریت حفاظت و تأمین راه‌ها و شوارع را داشته و به ۱۲/۰۰۰ نفر میرسید.

ارتش ایران از نظر سازمان بطور کلی تا سال ۱۳۱۹ دارای ۱۸ لشکر و یک تیپ مکانیزه بود که هر لشکر از عناصر فرماندهی چهار یا سه هنگ پیاده، دو یا یک هنگ سوار، یک تیپ یا هنگ مستقل توپخانه و واحدهای مهندسی بنا بر موقعیت تشکیل میشد.

وزارت جنگ زیر نظارت مستقیم شاهنشاه انجام وظیفه مینمود و با انتصاب مستقیم ایشان، ریاست ستاد ارتش امور روزانه ارتش را اداره میکرد. ستاد ارتش خود از چهار رکن تشکیل شده بود که هر کدام وظیفه مربوطه را زیر نظر ریاست ستاد ارتش انجام می‌دادند. اضافه بر ستاد ارتش در وزارت جنگ دوائر مختلف دیگری بصورت زیر وجود داشت:

- ۱ - کابینه وزارتی شامل آجودانی وزارتی، دفتر وزارتی، دایره پرسنل
- اعضاء وزارتی و تقاعد مستمری قشونی،
- ۲ - مالیه کل قشون.

- ۳ - خزانه داری کل قشون .
- ۴ - مباشرت کل قشون .
- ۵ - نقلیه کل قشون .
- ۶ - پارك قورخانه .
- ۷ - دایره مهندسی و مخابرات .
- ۸ - صحیه کل قشون .
- ۹ - بیطاری .
- ۱۰ - محاکمات کل قشون .
- ۱۱ - دایره ایلخی و تهیه دواب .
- ۱۲ - کارخانه ها و ذخائر قشونی .
- ۱۳ - نظام وظیفه .

در ارتش شاهنشاهی ایران در آن زمان در حدود ۷ الی ۸ هزار افسر خدمت میکرد که بیشتر از $\frac{1}{3}$ آنان به تعلیمات نوین روز آشنائی داشته و تعلیمات خود را در ایران و یا اروپا مانند فرانسه و آلمان اخذ کرده بودند . دو دانشکده افسری در تهران بوجود آمده بود که برنامه خود را بطرز جالبی اجرا می کرد . مربیان دانشکده های فوق تحصیلات خود را معمولاً در اروپا فرا گرفته بودند و از جمله افسرانی بودند که سوابق آنها در ارتش درخشان و دارای تجربیات کافی بودند .

ورود بدانشکده یکم (دانشکده افسری) مستلزم داشتن دیپلم کامل متوسطه علمی بود و دوره آن دو سال و فارغ التحصیلان آن بدرجه ستوان دومی ارتش مفتخر می گردیدند . ورود به دانشکده ستوانی ساده تر بود و معمولاً با تصدیق سیکل اول متوسطه بعمل می آمد گاهی نیز از بین درجه داران باسواد ارتش افرادی باین دانشکده راه می یافتند . مدت تحصیل در این دانشکده سه سال و فارغ التحصیل آن به درجه ستوان سومی مفتخر می شد .

بعلاوه يك نیروی دریائی در خلیج فارس تأسیس شد که دارای تعدادی ناوهای جنگی بود . نیروی هوائی ایران نیز برای اولین بار در این تاریخ

قسمت دوم

سیری در نخستین

روزنامه‌های ایران

بقلم

دکتر محمد زما عسیر ضوانی

روزنامه دولت در سال ۱۲۷۷
علیه ایران روزنامه وقایع
اتفاقیه تغییر نام
داد و روزنامه دولت علیه ایران،
نامیده شد. تغییر نام روزنامه بدان
سبب بود که در این سال امور طبع
روزنامه های دولتی از طرف
ناصر الدین شاه بعهده میرزا
ابوالحسن خان نقاش کاشانی ملقب
به صنیع الدوله واگذار گردید.
نامبرده فن نقاشی را در اروپا
تکمیل نموده بود و در اوایل
پادشاهی ناصر الدین شاه تقرب
مخصوصی یافت و در فن چاپ
مهارتی بسزا پیدا نمود. وی پس
از آنکه مسئول امور روزنامه
گردید مصمم شد بتقلید اروپائیان
روزنامه را مصور سازد و چون خود

روزنامه دولیت علیته ایران

پنجمین روزنامه شهر پرست اول مطابق سال اول ۱۲۸۲



اخبار ممالک محروسه

امروزه تاسی در حدود مایون حضرت قدر قدرت ما و شایان ادم اندام پستانه و صانان آنجا
 قریب نایت محنت و عدالت بخت ایکه کریه ایسی جل جلاله در آنجا کمال سپیده بود
 مرکب فیه زنی که کب مایون در روز پست و چشم شهر فرم احمد از سلطت آباد حرکت نمود و تشریف در
 بیانات هر روز آنجا بنیاد و کوه نزول اجلال شده بود و چندی در تصنیفات سیر و تفریح فیه بود

روزنامه شنبه پانزدهم ایماه ربیع الاول وارد نیبادران گشته است

شیران و دار بخشه بفر مرکب مایونی مایه و

مفقته کردید

لا تمسکوا بحبل النبی و لا بحبل الذمیر

نقاش بود انجام آن برای او اشکالی نداشت از اینجا روزنامه دولت علیه ایران بدید آمد^۱ (عکس شماره ۱)

این روزنامه مصور بتصاویر گوناگونی است که خود مرحوم صنیع الدوله ساخته است و از این نظر از اسناد مهم عهد ناصری بشمار می آید زیرا علاوه بر اینکه تصویر تعداد زیادی از رجال آن زمان آمده تصاویر گوناگونی از تشریفات درباری نیز ترسیم شده است. (عکس های شماره ۲ و ۳)

به همین ترتیب از تشریفات درباری صور گوناگونی است که بفهم تاریخ ایران در عهد قاجاریه کمک میکند و برای هنرمندانی که راجع باین دوره بخواهند اثر سینمایی یا تئاتری بوجود بیاورند یا نقاشانی که مایل باشند تا بلوئی ترسیم نمایند فوق العاده مفید است.

علاوه بر اینها گاهی بطور نادر در ذیل خبری از حادثه ای تصویر حادثه نیز رسم شده است بدیهی است که این نوع تصاویر زائیده تخیل صنیع الملک است و منظره ای حقیقی از نحوه وقوع حادثه نیست از جمله در شماره ۴۸۵ ذیل اخبار گیلان مینویسد:

« از قراری که نوشته اند دختری از رعایای قراء رشت از هر دو چشم نابینا بوده است به بقعه متبر که همشیره حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثنا که در آنجا مدفون می باشند توسط جسته شبی را در آن بقعه بدعا اقامت مینماید. در بین تضرع و زاری بخواب می رود، چون بیدار میشود چشم خود را بینا می بیند چون اینگونه امور از معجزات ائمه اطهار و خاندان نبوت بی هیچ وجه مستبعد نیست در روزنامه مرقوم و صورت آن نیز کشیده آمد.» (عکس شماره ۴)

در تاریخ جراید و مجلات ایران جلد دوم ص ۳۰۲ و ۳۰۵ مینویسد: «اولین شماره روزنامه مذکور در ۵ صفر ۱۲۷۷ قمری انتشار یافته». اگر شماره مذکور اولین شماره باشد تاریخ انتشار آن «یوم پنجشنبه نوزدهم شهر صفر المظفر مطابق سال پچی ثیل سنه ۱۲۷۷» می باشد.

۱ - تاریخ جراید و مجلات ایران جلد دوم ص ۳۰۲

طوالت بیان و درختان

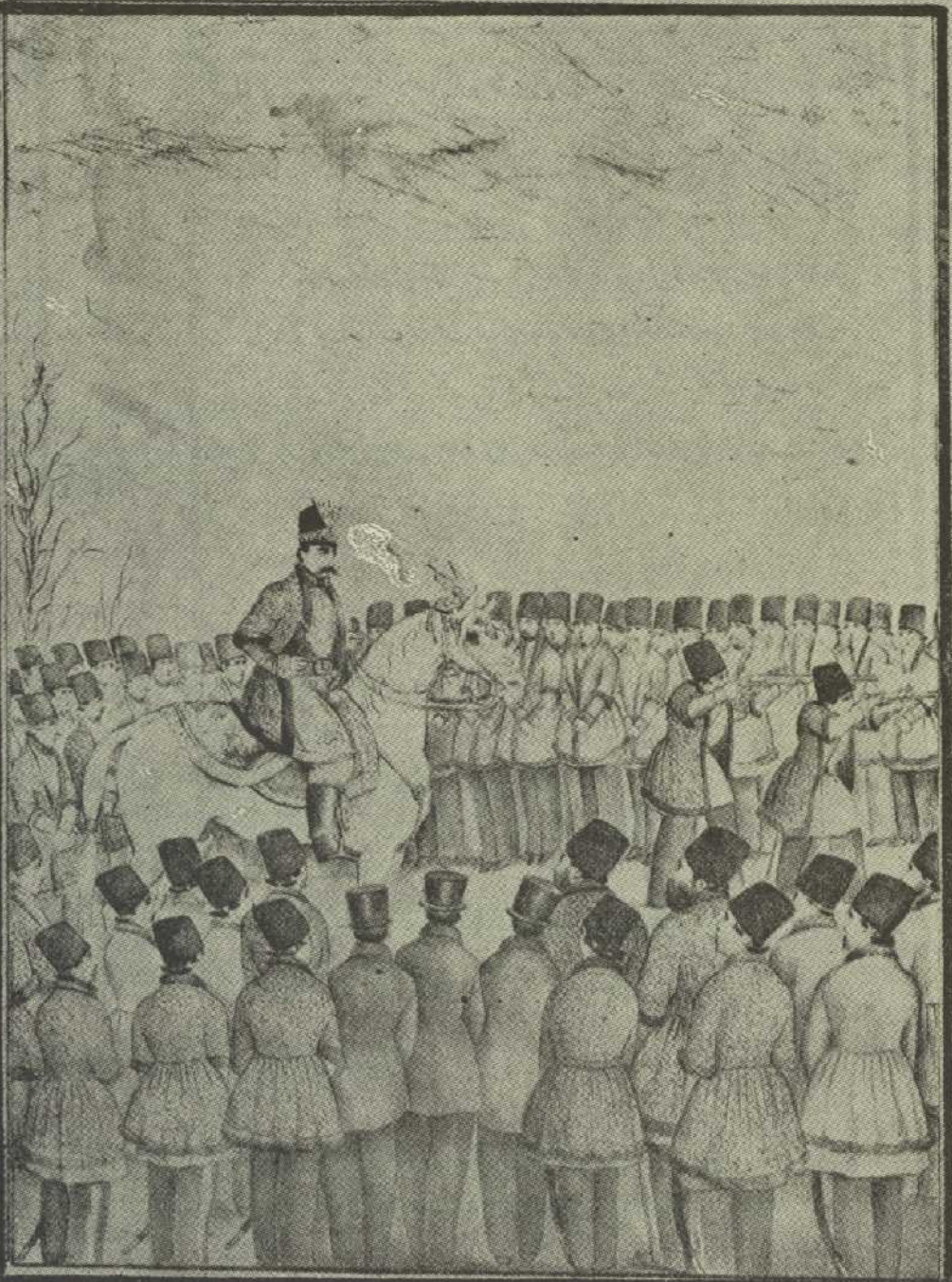
شرفیاب استخوان نازون کرده مطالب و تار ب خود را امر و فرمود استه قرین انجام کردید



عکس شماره ۲

عکس شماره ۱

انتخابات قضاة در خوزستان



در روزنامه‌های سابق علمی گردیده بود که شهباز، حاکم ایالت خوزستان نسبت خواهر پسران لقب کزالی
 و ایالت آصفهان از فارسین برابر معتمدان در صورتی که در خوزستان از شرفیایی است شهباز و منبری السید مجتهد
 آفتاب ظفر شاهنشاهی و استیغ و فریاد و تقریرات شهابی اندک دستور العمل مقرر و اینست که از آن
 جهت مدارکات خود را آماده نموده بود و اجازه فرمود که به استناد معقول آن که در روز پنجشنبه سیم شهریور سال ۱۳۰۲

انتخابات
 قضاة در
 خوزستان

پست آئینت مع اجا پس در صفات عراق نزلت بیگ بر ما دروغ کراست بتر

کیلان

چون امپال در فصل بار در وقت لایات عراق دار لکر بطوریکه باید یاد مذک شد و قیامت
 اجا پس توی بر سپید در کله هم از باشت کرا می بیج و سایر اجا پس کله بعضی از قرا و پست کین شورت
 که از هر طوک عالی در آجا بجهت پستصال پریشانی کشیده بود عاصه در پستان که از دستت برتت سرما
 را از دست منده بود بعبت ای شت پستصال کلی زخم و شامه کن از د لکر آن کیلان حاجی حاجی سعید
 و میرزا کی در زرا تخب فدای بی بیصاعت شور اسپسیا نمود با طلع و صوابه پستیا و جان آجا حرسه قرا آنها
 یکی از خنسیانی بکت سپرد که تا و ما بچنیل حاج و قوت آنها بشود و خنسیای کلاسم این امر با کمال شرف رضای
 قول به یک مرتبه فخر فخر که رسد رسیده بود و قرا که از آن زمان تا ما را داده از حسان قرار اخراجات آنها را میدهند و
 قرا پس کین شورت و حاج کشیده حاجی دلیت ابد شت حال از او از آن که نوشته اند و خری از قیامی قرا شت
 از هر دو چشم ما پستان بود است خود تیر که همیشه حضرت تامل از علی بن موسی الخیر و ان در آجا در خون پستان
 خند شنبی در آن مقبره با عاقامت میساید در بین تسبیح و دراری بچو اس میر و چون پیدا شد چشم خود را چای پیدا
 بخون از کله نورا و انجرات که اطوار خاندان توست بچو پستیت در روز دهم مرقوم و صورت آن بر کشیده آمد

کتابخانه آستان قدس



هیئت روزنامه دولت علیه ایران و مندرجات آن به هیئت وقایع اتفاقیه است با این تفاوت که گاهی ذیل اخبار توضیحاتی علمی بطور خلاصه برای آگاهی خوانندگان نیز داده شده است. اخبار دول خارجه نیز یا عبارت از داستانهای است کوچک و خنده دار که در روزنامه های اروپا برای سرگرمی خوانندگان نوشته میشود و در این روزنامه بصورت خبرهای جدی ترجمه شده نقل گردیده است، یا خبرهای بی اهمیتی است که در روزنامه های اروپا در حواشی اخبار نگاشته می شده است. با اینکه مبنای این مقاله بر اختصار است معذک یک خبر خارجی من باب نمونه از شماره ۴۷۵ نقل میشود :

«از روزی که مملکت الجیر بتصرف فرانسه آمده دولت مذکور نهایت اهتمام را کرده است که فی ما بین اهالی مملکت مزبور و فرنگی هائیکه در آنجا می باشند اتحاد و دوستی برقرار و دو بینی از میان برخاسته شود و چنان خوب از عهده این فقره بر آمده است که غالباً اعراب محکمه فرانسه را بر محکمه مسلمان ترجیح میدهند» .

بهر صورت روزنامه دولت علیه ایران از روزنامه های عهد قاجاریه است که هیچ مورخ محققى از مطالعه آن بی نیاز نمی باشد .

این روزنامه در سالهای منتشر میشده که ناصرالدین شاه برای ترقی و تعالی کشور میکوشیده و نیروی جوانی او آثار این علاقه را ظاهر میکرده است. گذشته از این دوره چهل و نه ساله پادشاهی ناصرالدین شاه دوره تحول و تغییر است . دوره ای است که مختصر اصلاحاتی صورت گرفته و بسیاری از مظاهر تمدن جدید اروپا بایران وارد شده است . این روزنامه کم و بیش نشان دهنده تحولات و تغییرات است .

بطور مثال می دانیم که تا قبل از ناصرالدین شاه فرمانهای دولتی و نامه هاییکه از دربار پادشاهان صادر میشد علامت مخصوصی نداشت . نخستین بار بفرمان ناصرالدین شاه علامت و نشان مخصوص بر بالای کاغذهای دولتی تصویر شد . اینک عین فرمان آن از روزنامه مذکور . (عکس شماره ۵)

روزنامه دولتی

تاریخ یوم پنجشنبه بیستم شوال المکرم مطابق سال بابی سیل ۱۲۸۲



مجلسه در جشنگاه ابهره خوران
در کارخانه سازگار
در مکتب

زبانها در روز بیستم شوال
بمقام روز ملی
سرتالی

اخبار درباری

معلق بوجو و سعویهایون

بمورد شاهی و جرم سعور و ذات هایون و سپید کالی باقی بقرون است و مسطوره اوقات مبارک که صرف نظم کیده امور دولت
و تحصیل آسایش جمهور عالی مکتب باشد و آیام عیداه و عسیام را با احسان و جود قدیم هر اسپم طاعت
در حضرت واجب الوجود شده بوده مراتب خیرات و تبرات پر ارقام
پن و آشکار میسند نمودند

بملاحظه اینکه اساسی و سنی و موانعت فی بین دولتین عتیق اسلام بسبب سد کمال و عهد روزه از محاسن نیست
امانی و دولت و شریک درازداید است

بمحضرت کون قمت سلطان دولت عید عیار چان ستینه دیدند که محض اتحاد دولتین بولیس بودنی نیست

اعلان مردود

در این روز با بعضی رسید که بعضی از جامره و ادب است

شکفتگی و صحبت از وضع و ترتیب فراموش خانهای

یورود میکنند و ترتیب آن اظهار میل مینمایند

حکم بنامین شد که اگر بعد از این عبارت لفظ فراموشی از

کسی پرسیده باید تا چه رسد ترتیب آن مرد کمال سیاست و غضب

دولت خواهد بود البته این لفظ را ترک کرده پرامون این فرقی

زود که بیهوشی مواخذة کلی خواهند دید

و نیز میدانیم که میرزا ملکم خان فاطم الدوله از رجال بزرگ آن زمان بتقلید از اصول فراماسونری فرانسه فراموشخانه‌ای در منزل شاهزاده جلال‌الدین میرزا کوچکترین پسر فتحعلیشاه مؤلف‌نامه خسروان تأسیس نمود تا از این طریق افکار نورا در مغزها جای دهد. ناصرالدینشاه که برحقیقت حال وقوف یافت فراموشخانه را تعطیل نمود و خود ملکم خان را از ایران تبعید کرد. اینک متن اعلانی که در آن روزها بفرمان شاه انتشار یسافته عیناً آورده میشود.

(عکس شماره ۶)

روزنامه دولت علیه ایران بهمان وضع و ترتیبی که ذکر شد تا شماره ۵۹۱ هشتم ربیع‌الاول ۱۲۸۳ انتشار یافت. در این تاریخ ناصرالدین‌شاه فرمان داد که روزنامه‌ها متعدد شود. آنگهی آن چنین منتشر شد:

« چون توجه ملوکانه در انتظام امور دولتی از هر جهت زیاد است و در طبع روزنامه‌جات که در اداره وزارت علوم است اهتمامی تمام فرموده اند حکم قضا توأم به اعتضاد السلطنه وزیر علوم صادر شده که در هر ماهی چهار طغرا روزنامه از این قرار طبع شود و میرزا ابوالحسن‌خان صنیع‌الملک از طرف وزارت علوم نایب‌باشد اول روزنامه دولتی بدون تصویر. دوم روزنامه دولتی مصور. سوم روزنامه ملی که بطور آزادی نوشته شود چهارم روزنامه علمی. این روزنامه همان روزنامه دولت علیه ایران بوده که تا تاریخ هفتم شوال ۱۲۸۷ و تا شماره ۶۶۸ انتشار یافته در این تاریخ تعطیل شده است.

روزنامه دولتی

مصور

این روزنامه نیز تا دهم ماه ذیحجه ۱۲۸۷ منتشر شده و فقط اختصاص به درج اخبار داشته است. ریخت و هیئت آن همانند روزنامه دولت علیه ایران است و

روزنامه دولتی

بدون تصویر

متأسفانه از تصویر عاری است و از روزنامه‌های نادر عهد ناصری است. بعنوان نمونه يك خبر از شماره ۶۰۰ نقل میشود:

« چون مدتی است که سیم تلگراف دولت علیه ایران برشته سیم تلگراف دولت علیه روسیه اتصال یافته است محض ظهور کمال مودت و اتحاد که ما بین

اعلان
نامه دو

بحسب امر قدس سرکار علیحضرت شاهشاهجه این عمل میشود

که چون تجمه استکلام و اشطام احکام و اسناد و دستجات و در معتبره مسمون بعلما
و نشان مخصوص دولتی وضع شده است که پس ازین جمیع حکام و فرامین و بروا
و احکام نظامی دستندات و تخریج و قباکجات و احکام شریعی در آن در نوشته
خواهد شد از تاریخ جمعه بیستم شهری قعدة الاحرام تسلیب جمیع احکام و فرامین
و بروا است صادره از وزارتخانه نماید درین اوراق که معین شده نوشته شود
که هیچ حکمی بدون این علامت مخصوص دولتی بصحرا یا بون محتمل و تخریج
گردید و با مضار علیحضرت شاهشاهی نخواهد رسید و محل عمل است نخواهد بود
و این اوراق در نزد مقرب الخاقان امین شوری ضبط است که از جمیع
وزارتخانه بجمعه صدور حکام و فرامین بروا است از او دریافت نمایند

و عموم مردم هم بکیده است بار اسناد و معاملات

و مکات و قباکجات خود از مشارالیه بکسند

روزنامه ملت

پانجمین روز جمعه پانجمین شنبه می باشد بحرام مطابقت پنجمین هزار و دویست و دو چهارم

مطابق با کسوف ماه در دارالطباع
دو قلم در هر پسته بار که دارالفرمان

در هر پسته پانجمین روزنامه
دو قلم در هر پسته بار که دارالفرمان



در کتب بخار

بسم الله تعالی مبتدئ و متوفی

میرزا حسن حکیم که در کتب تفصیل آرزو در کتب حکایت در ادراک بنا بر تأثیرات نوشته بود چون علی از فرقه فایده نبرد و نیز از آن
در کتب طایع است که در کتب وضع و طور و قسمی مخصوص در کتبها میسند گذشته از طایع مقلد بحسب سنی سال و پرسی
و جوانی طریقت در کتب است بهار با اختلاف است میداد و گذاردن طریقت مقلد حاد است در موسم آب و هوا
در آینه بهار طریقت است چنانکه در مقلد است ای سده سال هم با اختلاف است در کتب طایع است ای سده سال
در کتب طایع است در کتب ای سده سال هم با اختلاف است در کتب طایع است ای سده سال
سرای شده بدلتی همسوس میشود کالترین همیشه در وقت تقریر در روی نیست و این پیش و لذت با نیرا هر چه در ایام
طریقت مکان در کرده است و خواننده کان این در اوقات است یا در جانی کرده خواننده است اما انظار و تقنین میرزا محمد
بطوری کامل کرده اند و بسیار پیش قرار داده اند که میزان یکی از صنایع همه آنها محسوب کرد چنانکه کفشی است طایع
کرده اند که در پیش آفت و پوشیده در روی بیخ بطوری آن بخش را و میرزا در کتب که آن آثار پیش بر می آید که در کمال

دولتین علیتین حاصل است عهدنامه ای که در باب تلگراف بین الدولتین العلیتین سمت تحریر و استقرار یافته است مطابقاً الاصل در این روزنامه ثبت و طبع شده تا عامه مردم از مراتب مسطورات و مرقومات آن مستحضر و از حقیقت مواحدت و مصافات حاصله مابین این دو دولت مطلع و مخبر بوده باشند.

در ذیل این خبر متن معاهده چاپ شده است. (عکس شماره ۷)

روزنامه
ملتی

فلسفه وجودی این روزنامه این بود که ملت آن چه بخواهد بر سپیل آزادی در این روزنامه بنویسد. اما درسی و پنج شماره ای که از آن انتشار یافته سخنی از ملت نیست. تنها آگهی های گوناگون از نقاط مختلف جهان و اوضاع آن در اختیار خواننده قرار می گرفته است.

نخستین شماره آن در یازدهم محرم ۱۲۸۳ و آخرین شماره آن روز جمعه بیستم ماه جمادی الاخری سال ۱۲۸۷ منتشر شده است. در بعضی از شماره های آن شرح حال شعرای قدیم و جدید نیز آمده است. (عکس شماره ۸)

روزنامه علمیة دولت
علیة ایران

در این روزنامه منحصراً مطالب علمی درج شده و اکتشافات جدید اروپائیان بیسان می گردیده و به زبان فارسی، عربی و فرانسه انتشار می یافته است. نخستین شماره آن اول شعبان ۱۲۸۰ و آخرین شماره اول ماه شوال ۱۲۸۷ منتشر گردیده و مجموعاً ۵۳ شماره بیرون آمده است. (عکس شماره ۹)

روزنامه علمی

روزنامه علمی را مرحوم محمدحسن خان اعتماد - السلطنه تأسیس کرده شماره اول آن روز دوشنبه ۲۲ ماه ذیحجه ۱۲۹۳ منتشر شده و جمعاً ۶۴ شماره انتشار یافته است. این روزنامه نیز اختصاص به درج مطالب علمی داشته است. (عکس شماره ۱۰)



عکس شماره ۱۰

در سال ۱۲۸۷ طبع بلهوس ناصرالدین شاه مسایل شد
 بجای روزنامه های متعدد سابق الذکر یک روزنامه
 داشته باشد و محمد حسن خان اعتماد السلطنه راماتور

روزنامه
ایران

اینکار نمود.

مرحوم اعتماد السلطنه نیز دستور شاه را بکار بست و در یازدهم محرم ۱۲۸۸
 روزنامه ای بنام ایران انتشار داد و سر مقاله آن را چنین نوشت:

« به مطالعه کنندگان روزنامه اعلان میشود رأی همایون سرکار عالی حضرت
 شاهنشاه جمعی خلد الله ملکه و سلطانه برین تعلق یافت که عمل مطبوعات دولت
 علیه عموماً و عمل روزنامجات مخصوصاً ترقی نموده و در تحت قاعده منضبط
 گردد و انتظام آنها را به این خانزاد محول و مرجوع فرمودند. این خانزاد دولت
 جاوید آیت متعهد شد که در عوض هفته ای یک روزنامه که سابق در دارالطباعة
 دولتی بطبع رسیده منقسم و منتشر می شد هفته ای سه روزنامه که ماهی دوازده
 نمره باشد منتشر سازد. اسم روزنامه بر حسب اراده علیه ملوکانه
 تغییر کرد. روزنامه دولتی و علمی و ملیتی که سابق بود مبدل بیک روزنامه شد
 موسوم به ایران که در او منبع اخبار رسمی داخله و هم اخبارات رسمی و غیر
 رسمی خارجه و مسائل علمیه و اعلانات تجارتنی و غیره مندرج خواهد بود.
 مسئولیت این خانزاد دولت جاوید آیت در اخبار رسمی داخله و خارجه است که
 در این اخبار اگر مطلبی برخلاف واقع نوشته و طبع شود این خانزاد باید
 مورد مؤاخذه بشود اما در اخبار غیر رسمی که هر کسی آزاد است هر چه میخواهد

همچنانکه از اسم روزنامه پیداست این روزنامه انحصار بدرج مسائل نظامی داشته است عامل انتشار آن میرزا حسینخان سپهسالار بوده است. شماره اول در ۲۹ ذی القعدة ۱۲۹۳ منتشر شده و تا سال ۱۲۹۶ انتشار آن ادامه یافته است. در این سال روزنامه مریخ جانشین آن شده است.

روزنامه نظامی
علمیه و ادبیه

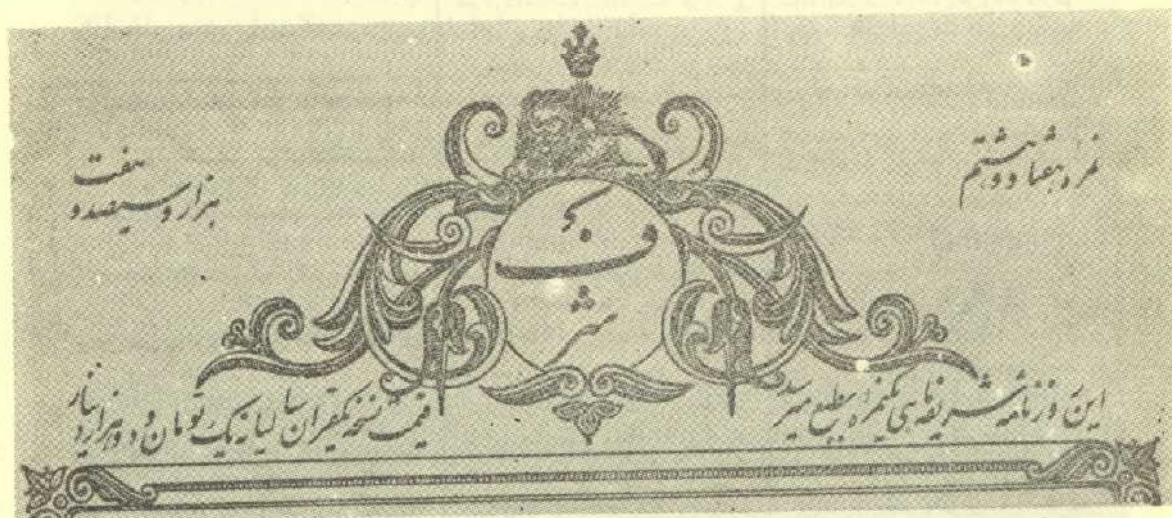
روزنامه ای نظامی بوده شماره اول آن روز دوشنبه پنجم محرم ۱۲۹۶ منتشر شده بیشتر اخبار آن اخبار رسمی نظامی بوده متأسفانه از آن بیش از یک نمونه در دست نیست. برای آگاهی بیشتر به شماره چهارم مجله یادگار سال دوم مراجعه شود.

روزنامه
مریخ

زیباترین روزنامه عهد ناصری است و از نظر نفاست و زیبایی پر بهاترین روزنامه هاست. این روزنامه با خط نستعلیق بسیار خوب و کاغذ بسیار عالی در چهار صفحه منتشر می شده شماره اول آن در اول محرم ۱۳۰۰ انتشار یافته است.

روزنامه
شرف

« برسم صور عاظم این مملکت و اگر مقتضی شد شبیه اعیان ممالک دیگر از اروپا و آسیا و آمریکا بلکه افریقائی و استرالی هم ترسیم یابد و در ذیل هر صورت شرح حال صاحب صورت مرقوم شود. » (عکس شماره ۱۳)



عکس شماره ۱۳

از این روزنامه ۸۷ شماره منتشر شده و انتشار آن تا سال ۱۳۰۹ ادامه یافته است. برای وقوف بر شرح حال رجال عهدناصری مفیدترین اسنادتاریخ معاصر است. تصاویر روزنامه شرف از ابوتراب غفاری برادر کمال‌الملک نقاش معروف قرن اخیر ایران است.

این روزنامه نیز از نفایس عهدناصری است که در اصفهان بفرمان ظل‌السلطان منتشر شده است. مدیرش میرزا تقی‌خان حکیم باشی‌ظل‌السلطان بوده. اولین شماره‌اش در دوم جمادی‌الاولی سال ۱۲۹۶ انتشار یافته و مدت ده سال منتشر شده است. در شماره اول غرض از انتشار آن چنین ذکر شده: «علاوه بر اندراج اخبار متعلقه به ایالت اصفهان و مضافات و یزد و بروجرد و خونسار و گلپایگان که وظیفه مخصوص این روزنامه است همیشه آخر هر صفحه از فرنگ بایراد مطالب علمیه و مسائل غریبه و بدیعه و صنایع و فنون متأخرین حکما و فضلاء اروپا و غیره موشح خواهد شد.» (عکس شماره ۱۴)

روزنامه فرهنگ

این روزنامه از آثار گرانبهای تاریخ قاجاریه است. متأسفانه نسبت به آغاز و پایان انتشار آن بین نویسندگان تاریخ جراید اختلاف است. با استناد بگفته ادوارد برون سال ۱۲۹۵ هجری قمری آغاز انتشار آن بود و بگفته آقای محمدصدرهاشمی اولین شماره آن در ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۲۹۸ قمری منتشر شده و باز بگفته ادوارد برون در سال ۱۳۲۵ هجری قمری تعطیل شده و بگفته آقای هاشمی فقط تا سال ۱۳۱۷ ادامه یافت است. برای روشن شدن این نکته باید خوانندگان مطلع کماک نمایند بهر صورت روزنامه اطلاع‌نیز از روزنامه‌های وزین و گرانبهای آن عهد است و حاوی مطالب مختلف عملی و ادبی و سیاسی و مشاجرات قلمی است. (عکس شماره ۱۵)

روزنامه اطلاع

از این روزنامه فقط سیزده شماره منتشر شده روزنامه‌ای است که اخبار سفرهای ناصرالدین‌شاه و داستان شکارهای او در آن درج می‌شده است. شماره اول آن در ربیع‌الاول ۱۲۸۸ قمری منتشر شده است.

روزنامه مرآت‌السفر ومشکوٰة‌الحضر

فَهْنِكُ

شماره ۱۴

سال و قیام

لوتیکان اصفهان

- ۱۲ خاندان الانلی ۱۳۱۷ هجری
- ۲۲ اوزارکاف و قزلباش ۱۳۳۰ میلادی
- ۳ انزلی و پیشقاف ۱۳۰۶ جلالتی
- ۱۵ قیاسی نظام ۲۱۹۱ قیومت

قیمت بسیار باارزش و نفایس و تالیف
 طبرستان و طبرستان و غیره در کتابخانه و در روز ۱۷ قران
 نامشروع و در کتابخانه و غیره در کتابخانه و غیره
 کتابخانه و غیره در کتابخانه و غیره در کتابخانه
 سنت و غیره در کتابخانه و غیره در کتابخانه

خانم الطباعه و غیره در کتابخانه

شرایط ابونزه میدان

قواعد و شرایط و غیره در کتابخانه

عکس شماره ۱۴

صفحه اول

نمونه تصدیق و رونق

شماره ۱۳

اطلاع

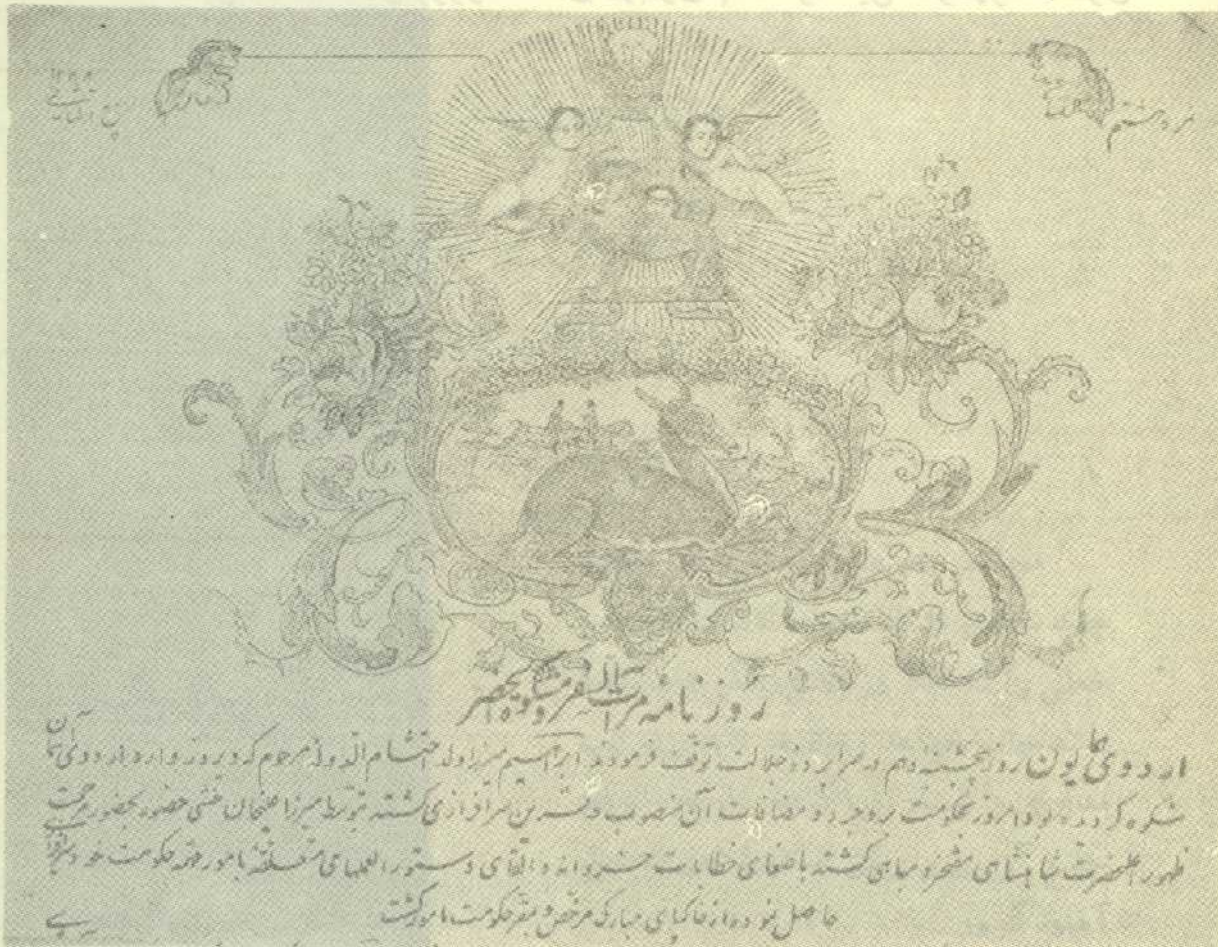
بیت نامه و سایر نامه ها و غیره در کتابخانه
 کتابخانه و غیره در کتابخانه و غیره در کتابخانه
 این نامه ها و غیره در کتابخانه و غیره در کتابخانه
 طهران و غیره در کتابخانه و غیره در کتابخانه
 در کتابخانه و غیره در کتابخانه و غیره در کتابخانه

بیت نامه و سایر نامه ها و غیره در کتابخانه
 کتابخانه و غیره در کتابخانه و غیره در کتابخانه
 این نامه ها و غیره در کتابخانه و غیره در کتابخانه
 طهران و غیره در کتابخانه و غیره در کتابخانه
 در کتابخانه و غیره در کتابخانه و غیره در کتابخانه

این کتابخانه و غیره در کتابخانه و غیره در کتابخانه
 این کتابخانه و غیره در کتابخانه و غیره در کتابخانه
 این کتابخانه و غیره در کتابخانه و غیره در کتابخانه
 این کتابخانه و غیره در کتابخانه و غیره در کتابخانه

عکس شماره ۱۵

در این شماره چنین نوشته شده است :
 «چا کردوست جاوید بنیان روزنامه نگار ایران مشهود خوانندگان
 روزنامه میدارد که از آغاز سال سعادت فال ۱۲۸۸ هجری و مابعدا در جمیع
 اسفار ملکانه و تمامت شکارهای خسروانه وقایع حالات و بدایع مقالات
 اعلی حضرت همایون رابه انضمام صادرات گفتار و کردار ملتزمین رکاب و نگارش
 بعضی اخبار متفرقه دیگر با اسباب انطباع که در اردوها همراه است منطبع
 ساخته به اعیان و ارکان موکب فیروزی کوکب شاهنشاهی و نیز هر کس از
 اهالی دارالخلافه ناصره و سایر بلدان که مایل و خواستار باشند به محض
 اطلاع داده خواهد شد و چون این روزنامه نماینده وقایع سفر و شکار شاهنشاه
 اسلام شعار بود آنرا مرآت السفر نام نهادیم ...»



عکس شماره ۱۶

کلمه مشکوٰۃ الحضر از شماره سوم به آن اضافه شده است. در این روزنامه وقایعی که در سفر شاه به مازندران روی داد نگاشته شد، در پاورقی داستانی تحت عنوان «اخبار کشتی روبن سون» دارد (عکس شماره ۱۶)

روزنامه مرآت السفر از سال ۱۳۰۰ بنام اردوی همایون

روزنامه اردوی

تغییر اسم پیدا کرد این روزنامه نیز بمدیری محمد حسنخان

همایون

اعتماد السلطنه و در طی سفر دوم ناصرالدین شاه بخراسان

منتشر گردیده است. شماره اول آن در ۱۱ شعبان و شماره آخر آن در ۱۲ ذیحجه

۱۳۰۰ انتشار یافته مجموعاً ۱۲ شماره منتشر شده است. روزنامه مرآت السفر و

اردوی همایون از نظر علمی ارزش چندانی ندارند.

این بود خلاصه ای از روزنامه های درباری عهد ناصرالدین شاه و سیر مختصری

در آنها.

اسناد

و مکاتبات تاریخی

اسناد و مکاتبات تاریخی

مجله بررسی‌های تاریخی در هر شماره
چند سندی از اسناد و مکاتبات تاریخی
خطی را که قبلاً در جایی دیگر چاپ نشده
باشد بچاپ خواهد رسانید، تا بدین ترتیب
مدارك و اسناد پراکنده تاریخ ایران
جمع آوری و برای استفاده اهل تحقیق
آماده گردد.

توضیحات

مجله بررسی‌های تاریخی در هر شماره
چند سندی از اسناد و مکاتبات تاریخی
خطی را که قبلاً در جایی دیگر چاپ نشده
باشد بچاپ خواهد رسانید، تا بدین ترتیب
مدارك و اسناد پراکنده تاریخ ایران
جمع آوری و برای استفاده اهل تحقیق
آماده گردد.

۱- رجوع کنید به ترجمه فارسی آن

از شماره سوم به آن اضافه شده است. در این روز نامه
از نگران روی داده نگاشته شد. در یادآوری دانشمندی
رومینسون دارد (مکس شماره ۱۶)

در این شماره:

- ۱ - دو سند تاریخی در باره استخدام يك نفر افسر خان
توپخانه فرانسوی برای ارتش ایران. مورخ به سال
۱۲۷۴ قمری (۱۸۵۷ میلادی) و آخر آن در ۱۲ ذیحجه
۲ - عکس و متن نامه رئیس جمهور امریکا مبنی بر معرفی
ایلچی خود و مراسم تشریفات ورود و تقدیم
استوار نامه. باری محمد ناصر الدین شاه و سیر مختصری
۳ - معرفی مجموعه فرمانها و مکاتبات تاریخی امیر تیمور
گورگانی و پادشاهان صفویه.

و لغت بهی و رخصی و لغت بهی و لغت بهی
رخصی و لغت بهی و لغت بهی و لغت بهی
و لغت بهی و لغت بهی و لغت بهی و لغت بهی
و لغت بهی و لغت بهی و لغت بهی و لغت بهی
و لغت بهی و لغت بهی و لغت بهی و لغت بهی
و لغت بهی و لغت بهی و لغت بهی و لغت بهی
و لغت بهی و لغت بهی و لغت بهی و لغت بهی
و لغت بهی و لغت بهی و لغت بهی و لغت بهی

دو قطعه سندی که عکس و متنشان از نظر خوانندگان میگذرد مورخ به سال ۱۲۷۴ قمری (۱۲۳۶ خورشیدی برابر با ۱۸۵۷ میلادی) و مربوط باستخدام یکنفر افسر توپخانه فرانسوی برای ارتش ایران است :

سند الف : متن نامه وزارت امور خارجه فرانسه به وزارت جنگ آن دولت است که بموجب آن ، نامه فرخ خان امین الملک سفیر فوق العاده ایران را که بتاريخ ۲۸ ربیع الاول ۱۲۷۴ قمری (۱۶ نوامبر ۱۸۵۷ = ۲۶ آبان سال ۱۲۳۶ خورشیدی) بوده بوزارت جنگ فرستاده بودند (۱) و سندب متن نامه فرخ خان میباشد .

اصل این سند در بایگانی تاریخی ارتش فرانسه موجود است و سرهنگ جهانگیر قائم مقامی آنرا استنتاج و برای ما از فرانسه ارسال داشته اند با سپاسگزاری از ایشان بدرج آن مبادرت میکنیم .

بررسی های تاریخی

توضیحات

تاریخ این دو سند یعنی ربیع الاول ۱۲۷۴ قمری (نوامبر ۱۲۸۷) مقارن با کمی بعد از تاریخ انعقاد **معاهده پاریس** است که میان دولت ایران و انگلیس با وساطت امپراطور فرانسه ناپلئون سوم در پاریس بسته شده بود (۷ رجب ۱۲۷۴ - ۴ مارس ۱۸۵۷) و فرخ خان امین الملک که سند ب به مهر اوست نمایندگی مختار دولت ایران را برای انعقاد این عهد نامه داشته است و موضوع بدینقرار بود که :

قضیه هرات و افغانستان که از دیر گاه موضوع کشمکش بین ایران و انگلیس می بود بالاخره در سال ۱۲۷۳ قمری (۱۲۳۵ خورشیدی) بوخامت

کشید زیرا در این سال باز مزمنه استقلال طلبی در میان امرای افغانستان برخاسته بود و دولت ایران که آن ناحیه را بحق جز لایتجزای قلمرو خود میدانست برای خاموش کردن آتش فتنه مزبور که بدست و باغواهی انگلیسها روشن شده بود نیروئی به هرات فرستاد و انگلیسها هم که میخواستند با انتزاع افغانستان و بوجود آوردن دولت و کشوری تازه مستقل، سنگری دیگر در برابر پیشرفتهای روسها بطرف هندوستان ایجاد کنند، بطرفداری از افغانها وارد معرکه شدند و در همان زمان که هرات در محاصره ارتش ایران و در حال سقوط بود، سفیر انگلیس بایک اتمام حجت معجل و بسیار سخت پرچم سفارت را بعلامت قطع رابطه با دولت ایران فرود آورد و خاک ایران را بقهر ترك گفت و بدنبال آن کشتیهای جنگی انگلیس جزایر و سواحل ایران را بتوپ بستند و باین نتیجه جنگی بین قوای ایران و انگلیس در فارس و خوزستان در گرفت و دولت ایران ناگزیر دست از محاصره هرات برداشت و راضی به انعقاد عهدنامه ای شد که انگلیسها با هزاران تدبیر بر سر راه ایران گذاشته بودند.^۲

این عهدنامه در پاریس بین سفیر دولت انگلیس مقیم پاریس و فرخ خان غفاری امین المملک نماینده مختار دولت ایران که برای همین کار اعزام شده بود منعقد گردید و بموجب آن افغانستان از خاک ایران منتزع شد.

فرخ خان که از رجال روشنفکر دوره قاجاریه بود پس از ورود به پاریس و مشاهده اوضاع سیاسی آنروز جهان و پیشرفتهای اروپا دریافت که بفرض هم صلح با انگلیس سرگیرد، باز ضعف قوای نظامی ایران که نه سازمان صحیحی میداشت و نه انضباط و آموزش و سلاح کافی، بقسمی است که چه بسا بارهای دیگر، دول خارجی مقاصد و نیات خود را بر ایران تحمیل خواهند کرد.

۲ - برای اطلاع کافی و بیشتر از این وقایع و پیش آمدها به کتاب «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم» تألیف محمود محمود جلدهای ۲۹ و ۳۰ فصول ۱۷ تا ۳۲ و کتاب «جنگ ایران و انگلیس» تألیف کاپیتان هفت، ترجمه حسین سعادت نوری و جلدیکم مخزن الوقایع یا سفرنامه فرخ خان به فرنگ - مقدمه بقلم حسین مجبوبی اردکانی از صفحه یک تا سی و دو رجوع شود.

بدین سبب در گزارش مفصلی که بعد از انعقاد عهدنامه پاریس بطهران فرستاد نوشت :

«هیچکس قبول نمیکند که با این وضعی که حالا در ایران هست بتواند در مقابل لشکر کم انگلیس یا روس خودداری کند ، بهمین اعتقاد امپراطور فرانسه بآن شدت محرك شد در گذرانیدن معاهده . شب و روز جمیع اوقات سلاطین و رجال دولت یوروپ صرف ترقی مملکت و نظام لشکر است . حالا که صلح شد و فرصت بدست آمد باید هیچ فراموش نکرد این حالت را و کوشید تا مقصود حاصل شود . دولت زور میخوهد و نظم . هیچ چیز برای برقرار داشتن عهد نامه بهتر از قوت نیست که همه دول روز بروز به بینند که دولت ایران چه قدر مراقبت در نظم قشون و آبادی مملکت و آسودگی رعیت و تسدید بنادر خود دارد ،^۳

چنین بنظر میرسد که فکر استخدام یک عده از افسران فرانسوی برای تعلیم و آموزش ارتش ایران که قرارداد استخدام آنها بوسیله خود فرخ خان بسته شد از همین گزارش سرچشمه گرفته است زیرا در میان اسناد وزارت امور خارجه ایران تا آنجا که نگارنده تفحص نموده است سند و مدرکی مقدم بر این مدرک و در خصوص این موضوع سراغ نداریم و در جلد یکم سفرنامه فرخ خان امین المملک به اروپا هم هیچ ذکری نمی یابیم و باید منتظر بود تا جلد دوم آن و یا مجموعه اسناد او که محتوی کلیه مکاتبات و نامه های متبادله بین فرخ خان با دولت ایران و مصادر امور مملکت است منتشر شود^۴ ، شاید در آنجا بتوان سند و مدرک دیگری بدست آورد . بدین جهات تا پیدا شدن مدرک قاطعی که حاکی از وجود این فکر در قبل از معاهده پاریس باشد باید بر این عقیده بود که فکر استخدام یک عده افسر مرئی فرانسوی برای ارتش ایران از این

۳ - اسناد رسمی در وزارت امور خارجه ایران مجموعه ۶۲۰۶ .

۴ - ر. ک به مخزن الوقایع، چاپ دانشگاه تهران سال ۱۳۴۴ ، قسمتی که تحت عنوان «بحثی در اسناد مربوط به فرخ خان» بقلم فاضل گرانقدر ایرج افشار میباشد. ص ۱۶

گزارش فرخ خان، در مغز اولیای دولت آنروزی ایران بوجود آمده است.^۵
بهر صورت، امین‌الملک پس از کسب دستور از دولت ایران طی نامه‌ای رسمی، در ۱۷ رمضان ۱۲۷۴ (۱۲ مه ۱۸۵۷) از دولت فرانسه درخواست کرد، چند تن افسر از رسته‌های مختلف توپخانه و مهندسی و پیاده، برای تعلیم ارتش ایران بایران بفرستند.

متن فارسی این نامه بدست نیامد ولی ترجمه فرانسوی آن با جوابی که دولت فرانسه مبنی بر موافقت با درخواست مزبور داده است در بایگانی تاریخی ارتش فرانسه ضبط است.^۶

بدنبال این مکاتبه، مذاکرات مفصلی راجع به تعداد، درجات، رسته افسران و مواد قرارداد استخدام آنها آغاز شد^۷ و در خلال همین مذاکرات بوده که فرخ خان نامه مورد بحث (سند ب) را نوشته و بموجب آن یک افسر توپخانه علاوه بر تعدادی که مورد مذاکره بوده است تقاضا نموده است تا اینکه سرانجام قراردادی بین دولتین منعقد گردید.

بموجب این قرارداد که سوادى از متن فرانسه و ترجمه فارسی آن در دست است^۸ هشت تن افسر و چهار درجه دار و یک رئیس و یک معاون برای دسته

۵ - شاید هم این فکر بوسیله اولیای امور فرانسه بطور مستقیم و یا غیر مستقیم القا شده است زیرا می‌بینیم در نامه‌ای که ناپلئون سوم هنگام عزیمت فرخ خان بایران به ناصرالدین شاه نوشته است، ناپلئون در مورد ارتش ایران چنین ادامه طریق و توصیه نموده: «... بعد باید نظمی محکم در امور مهمات لشکر و کشور داد... و سپاهیانرا خوب و منظم بدانند» و همچنین «... در باب لشکر با اعتقاد من بهتر آنست که کمتر باشد ولی هر چه هست خوب و منظم نگاه دارند نه زیاد و بی نظم، اگر آن اعلیحضرت بیست‌یاسی هزار قشون منظم داشته باشند که مشقشان بسبک فرنگی و لباسشان بطرز ایرانی باشد بنظر من کافی و مابقی را میتوانید چون سپاه آفریقا قرار بدهید...» ص ۵۳۹ - ۵۴۰ جلد دوم تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس - پیش‌نویس اصلی این نامه بزبان فرانسوی در مجموعه ۲۹ برگ ۵۸ اسناد سیاسی مربوط بایران در بایگانی وزارت امور خارجه فرانسه ضبط است.

۶ - شماره‌های ۳ و ۵ و ۶ مجموعه ۱۶۷۴

۷ - رک به شماره‌های ۵ تا ۵۸ مجموعه ۱۶۷۴ بایگانی تاریخی ارتش فرانسه

۸ - متن فرانسوی در بایگانی ارتش فرانسه طی شماره ۵۹ مجموعه ۱۶۷۴ و ترجمه فارسی آن در مجموعه ۶۱۵۵ اسناد وزارت امور خارجه ایران.

موزیک نظامی انتخاب شدند که بایران اعزام شوند و بدین ترتیب فرخ خان پیشاپیش هیأت مزبور در ۲۷ شعبان ۱۲۷۴ (۱۲ آوریل ۱۸۵۸) از پاریس حرکت کرد^۹ تا پاول و مقدمات حرکت هیأت مذکور را در قسطنطنیه فراهم کند و پاریس بفرستد.^{۱۰} و هیأت نظامی فرانسه نیز در هشتم اوت ۱۸۵۸ (۲۷ ذی حجه ۱۲۷۴ قمری) از بندر تولون Toulon بطرف ایران حرکت کردند و از راه قسطنطنیه، طرابوزان، ارزنة الروم (ارض روم) در نهم سپتامبر (۳۰ محرم ۱۲۷۵) وارد تبریز شدند^{۱۱} و در هشتم ربیع الثانی ۱۲۷۵ قمری (۱۵ نوامبر ۱۸۵۸) بطهران رسیدند.

ما دیگر در اینجا به بقیه داستان این عده و اقدامات آنها در ایران و نتایجی که از آمدن آنها برای ارتش ایران حاصل شد، کاری نداریم و شرح آنرا بفرصت دیگری میگذاریم و همینقدر میگوئیم مدت قرارداد این عده که سه سال و نیم بود در شعبان ۱۲۷۸ (فوریه ۱۸۶۲) خاتمه یافت ولی بعضی از افسران و درجه داران آنها تا چند سال بعد هم در خدمت ارتش ایران باقی ماندند.

۹ - اسناد سیاسی ایران در وزارت امور خارجه فرانسه برگ ۴۵ جلد ۲۹

۱۰ - شماره ۸۰ مجموعه ۱۶۷۴ بایگانی ارتش فرانسه

۱۱ - شماره های ۱۳۸ و ۱۴۴ همان مجموعه.

گزارش خروجی...
 سند الف ۱۲
 ترجمه نامه وزارت امور خارجه فرانسه به سر هنگ تانکونی

ترجمه نامه وزارت امور خارجه فرانسه به سر هنگ تانکونی

رئیس دفتر وزارت جنگ فرانسه

پاریس

وزارت امور خارجه

پاریس : ۲۰ نوامبر ۱۸۵۷

آقا مفتخرم که متن و ترجمه ۱۳ نامه ای را که عالیجناب سفیر ایران خطاب به جناب آقای مارشال وزیر جنگ نوشته است لفاً ارسال میدارم و تمنی میکنم لطفاً آنها را از نظر مقام محترم وزارت بگذرانید.

با احترامات فائقه . کازیمیرسکی مترجم دفتر وزارت امور خارجه

۱۲- شماره ۱۴ مجموعه ۱۶۷۴ بایگانی تاریخی ارتش فرانسه.
 ۱۳- از ادامه و درج ترجمه فرانسوی نامه فرخ خان که طی شماره ۱۵ در بایگانی ارتش فرانسه موجود است، چون فایده ای از آن مترتب نبود خودداری می کنیم.

Ministère
des
Affaires Étrangères

CABINET

Paris le 20 Novembre 1877

Monsieur

J'ai l'honneur de vous faire
mettre ci-joints le texte et la tra-
duction d'une lettre que Son Ex-
cellence l'Ambassadeur de France adres-
se à Son Excellence M. le Maréchal
Ministre de la Guerre, en vous
priant de vouloir bien mettre les
pièces en question sous les yeux du
Ministre.

Agnez Monsieur l'assurance de ma
haute considération

A de Biberstein Raziminski
Interprète Attaché au Cabinet
du Ministre des Aff. Étr.

M. le Colonel Francouier, chef du Cabinet

سند ب ۱۴

متن نامه فرخ خان سفیر ایران به وزیر جنگ فرانسه

« جنابا ، جلالت نصابا ، فخامت و مناعت انتباها ، دوستان استظهارا ،
مشققا معظما .

چندی پیش از این اولیای دولت علیه از اولیای دولت بهیة فرانسه خواهش
چند نفر صاحب منصب نظامی نموده بودند که تفصیل و عدد و مناصب آنها را
بآنجناب رسافیدم و حال اولیای دولت علیه بموجب نوشتجات تازه یکنفر
نایب توپخانه علاوه بر آن صاحب منصبان سابق ساخته اند . چون مراجعت
دوستان حسب الحکم اولیای دولت علیه عنقریب است لهذا متوقعم که لازمه
محبت و دقت و اهتمام را در انتخاب و انجام و قرار ایشان مبذول دارند . زیاده
ایام جلالت و سعادت بکام باد . تحریر آفی بیست و هشتم شهر ربیع الاول ۱۲۷۴

محل مهر :

سفیر دولت علیه ایران

امین الملک فرخ خان - ۱۲۷۳

جنازه در روز شنبه است

پنجمین روز اولیروز است عید از اولیروز است بینه از اولیروز است

چند نفر در این روز منتهی به هفتاد نفر که در این روز است را بنجابت میگویند

صل اولیروز است عید بر منتهی است تا با کفریات و کفریات که در این روز است

منصوب سابق شده اند چون جهت سند حکم اولیروز است

عربی است لذا متوجه شدیم که در وقت در این روز است

دانشگاه قزوین مندرج در این روز است
۱۲۷۴
اولیروز است



این نامه که متعلق به ۸۳ سال پیش است در زمان ریاست جمهوری گرور کلووند (بیست و دومین رئیس جمهوری آمریکا) نوشته شده و در این زمان بود که سومین ایلچی آمریکا بنام مستر اسپنسر پرات انتخاب و بایران اعزام گردید .
در زمان اسپنسر پرات مقدمات اعزام اولین ایلچی ایران به آمریکا فراهم گردید و به صلاح دید ناصرالدین شاه، حاج حسینقلی خان صدرالسلطنه خواجه نوری جهت تاسیس سفارت بواشنگتن اعزام شد .
نامه رئیس جمهور آمریکا مبنی بر معرفی ایلچی خود و مراسم تشریفات ورود و تقدیم استوارنامه بحضور سلطان وقت ذیلا بنظر خوانندگان گرامی خواهد رسید .

سند تاریخی زیر را فاضل محترم آقای محسن مفخم که اهمیای خاص در جمع آوری اینگونه اسناد دارند ، از مجموعه خود استنتاج کرده و برای ما ارسال داشته‌اند و ما با سپاسگزاری از ایشان بدرج آن مبادرت میکنیم .

بررسی‌های تاریخی

تشریفات روز ورود جناب مسیو اسپنسر پرات وزیر مقیم اتازونی در روز دوشنبه بیست و پنجم شهر صفر المظفر ۱۳۰۴

امیر الامراء العظام نصر الملك رئیس مستقبلمین با یکنفر سرتیب و یکنفر یوزباشی با یکصد نفر سوار قزاق و مقرب الخاقان کنت نظم الملك با سواره پلیس از جانب سنی الجوانب همایون اقدس اعلی و مقرب الخاقان میرزا کاظم خان سرتیب از وزارت امور خارجه تا عمارت اسب دوانی با استقبال وزیر مقیم خواهند رفت .

بقرارداد عمده الامراء العظام حاجب الدوله در عمارت اسباب دوانی میزو

زنده نماند که سرگردان کولاند
شیر محمدی آواز در امرای
شاید بگفتند است

چون معطوفه
سید پسر پات را که یک روز بیرون معین است شتاب کردم
در این معنی که منصف در مهم قبول خیرال آواز در امرای ساکن باشد
شخصی که از خبر نماند فایده این در دست راست طبع علم دارد و همچنین
سید صمد صفای طبع در دست راست که ساکن در اینهاست حضرت دارم علم

چنانچه چنانچه طبع بلند را که شایسته را رساند و طبعان کامرانی دارم که در همه وقت
فایده و خوشحالی این دست را فایده نموده در حسن رفتار خود در کوه علم و تقویت خواهد
اندا خواهد نمودم که بجهت شایسته را بوجه خوش و خوب فایده نموده در همه

که در جانب آواز در اظهار دارد صحیح و درست و طبعان را که در خادمت خور
این دولت نسبت به شجاعت و دلیران و کفایت در شایسته بود و رعایت کرده ام که باجهت
برساند نیز فایده خواهد - در شهر وین سن تاریخ ۱۳ ماه

زنده نماند - دست در شایسته گردان کولاند

به علم میرزا با یاریت وزیر امور خارجه

Grover Cleveland,
President of the United States of America.

To His Majesty,
The Shah of Persia.

Great and Good Friend:

I have made choice of E. Spencer Pratt, one of our distinguished citizens, to reside near the Government of Your Majesty, in the quality of Minister Resident and Consul General of the United States of America. He is well informed of the relative interests of the two countries and of our desire to cultivate the friendship which has so long subsisted between us. My knowledge of his high character and ability gives me entire confidence that he will constantly endeavor to advance the interest

and prosperity of both Governments and
so render himself acceptable to Your Majesty.
I therefore request Your Majesty to receive
him favorably and to give full credence to
what he shall say on the part of the United
States, and to the assurances which I have
charged him to convey to Your Majesty of
the best wishes of this Government for the
prosperity of Persia.

Written at Washington, the 13th day
of August, 1886.

Your Good Friend,
Grover Cleveland

By the President:

7 F. Maynard
Secretary of State.

صندلیهای خوب با شیرینی و لوازم معمول آن را بطورهای خوب و منقح حاضر خواهند ساخت .

مقرب الخاقان قهوه چینی باشی اسباب چای و قهوه در آنجا مهیا خواهند کرد .
مستقبلین در آنجا با جناب وزیر مقیم بعد از صرف شیرینی و چای و قهوه
عازم سفارتخانه و شهر خواهند شد بانظم و ترتیب .
رئیس مستقبلین همه جا همدوش جناب ایلچی و سایرین پشت سر ایشان
بقاعده و ترتیب خواهد آمد .

نواب والا محمد حسین میرزا امیر آخور سه رأس اسب از اصطبل خاصه
همایون با یراقهای طلا یکی برای وزیر مقیم و دو رأس اسب برای یدک مهیا کرده
جلودار یا مستقبلین در عمارت اسب دوانی حاضر باشد .
برای صاحب منصبانی که همراه جناب وزیر مقیم هستند من باب الاحترام از
اصطبل همایون اسب فرستاده خواهد شد .

قدری بدر و از شهر مانده بیست نفر فراش و ده نفر شاطر حاضر خواهند
بود هر یک با صاحب منصب خودش آمده تادم سفارتخانه پیشاپیش جناب وزیر
مقیم باشند و نگذارند ارباب توقع زحمت بایشان برسانند .
آنها که تماشاچی هستند در معبرها ایستاده اند هنگام عبور جناب وزیر
مقیم به نظام صف کشیده بایستند و داخل هم نشوند .

جناب وزیر تهران قدغن خواهند کرد که درویش و فقیر و ارباب توقع را
نگذارند سر راه جناب وزیر مقیم باشند ، راهها و کوچه ها را جاروب کرده آب
بپاشند و صفا دهند ، چاهها و گودالها را مسطح نمایند .
در میدان توپخانه هنگام عبور جناب وزیر مقیم توپچیان قراول تعظیم
نظامی بعمل آورند .

بر حسب حکم حضرت امجد ارفع والا آقاسی امیر کبیر دامت شو کته
دویست نفر سر باز با یک نفر یاور دم دروازه که جناب وزیر مقیم از آنجا وارد
شهر میشوند حاضر باشند و دویست نفر دیگر با یاور دم سفارتخانه که در آنجا
فرود خواهند آمد حاضر خواهند شد که احترامات عسکریه را بعمل آورند

و ده نفر سرباز بایک نفر و کیل در منزل جناب وزیر مقیم قراول احترام خواهند بود، این همان سرباز و قراول دائمی است که در سفارت خانه بوده اند.

جناب جلالتمآب مجدالدوله از نظارتخانه مبار که ده خوانچه شیرینی بطوریکه معمول ورود بوده است در سفارتخانه قبل از وقت حاضر خواهند نمود که دلیل تهنیت و تبریک باشد.

بر حسب قرارداد جناب جلالتمآب مستوفی الممالک چهار نفر از مستوفیان عظام با لباس درباری در منزل جناب وزیر مقیم خواهند بود و از جانب سنی-الجوانب اعلی حضرت شاهنشاهی روحانفاده رسم تفقدات را بعمل خواهند آورد. روز دوم ورود ایشان جناب اقبال السلطنه از طرف قرین الشرف همایون اقدس اعلی بسفارتخانه رفته احوال پرسی از جناب وزیر مقیم خواهند نمود. روز دوم ورود جناب وزیر مقیم جناب صنیع الدوله بدیدن ایشان خواهند رفت.

روز دوم ورود معتمد السلطان میرزا عبداله خان سر تیب و مستشار وزارت امور خارجه باحوال پرسی خواهند رفت.

تشریفات روز شرفیابی مسیواسپنسر پرات وزیر مقیم دولت اتا زونی در

روز چهارشنبه بیست و هفتم شهر صفر ۱۳۰۴

جناب وزیر مقیم روز سیم ورود بسلام خاص اعلی حضرت شاهنشاهی روحانفاده مشرف خواهد شد.

نایب ایشیک آقاسی باشی بایک نفر نایب کالسکه خانه با دو کالسکه خوب و کالسکه چی و اسب خوب از کالسکه خانه خاصه همایون محض احترام با آنکه داخل تشریفات نیست محض موافقت دو ستانه بسفارت رفته اظهار داشته که از جانب سنی الجوانب همایون دعوت بحضور مبارک شده اند.

نزدیک سفارت بیست نفر فراش و ده نفر یساول با سه نفر نایب که یکی نایب یساول و یکی نایب فراش خانه مبار که و دیگر ری نایب شاطر باشی پیشاپیش جناب وزیر مقیم خواهند بود تا دم عمارت سلطانی.

هنگام عبور جناب وزیر مقیم در میدان توپخانه توپچیان قراول تعظیم نظامی خواهند نمود و سربازان که در درب دروازه الماسیه مشغول قراولی هستند پیشفنگ خواهند نمود.

از اینقرار اهل نظام بالباسهای خوب حاضر خواهند بود.

دم دروازه الماسیه یکصد نفر سرباز از افواج طرح اطریش در دو سمت خواهد بود که پیشفنگ نمایند
درب اعلی در عمارت سلطانی صف سرباز یکصد نفر کشیده پیشفنگ نمایند

سرباز ۴۰۰ نفر

نایب ایشیک آقاسی باشی جناب وزیر مقیم را داخل کشیکخانه مبارک خواهند کرد در وقتیکه چند نفر از امراء و امنای دربار اعظم بالباسهای رسمی بجهت احترام جناب وزیر مقیم از قرار ذیل حاضر خواهند بود.

امیرالامراء العظام ظهیر الدوله امیرالامراء العظام سهام الدوله امیرالامراء العظام
ایشیک آقاسی باشی
عمده الامراء العظام معتمد السلطان میرزا جواد آجودان باشی
مقصد الوزراء

شجاع السلطنه خان نایب وزارت خارجه العظام میرزا حسینخان مهماندار
مقرب الخاقان نسقچی باشی مقرب الخاقان جارچی باشی مقرب الخاقان نایب

ایشیک آقاسی باشی

در آنجا قهوه چی باشی همیون اقدس اعلی بآنان چای و قهوه و غلیان خواهد داد بعد از صرف چای و قهوه نایب ایشیک آقاسی باشی رفته بخساکپای همیون اقدس اعلی عرض خواهد کرد که جناب وزیر مقیم در دربار حاضر است.

امیرالامراء العظام ایشیک آقاسی باشی جناب وزیر را بسا صاحبم منصبان بترتیب و نظمی که مقرر است به پیشگاه حضور اقدس اعلی خواهد برد و عرض خواهد کرد که جناب وزیر مقیم دولت بهیه آمربك باناهه مودت ختامه شرف اندوز حضور مبارك اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی شده اند بعد از عرض کفش کننده شرفیاب خواهد شد

حضرات عظام که در سلام حاضر خواهند بود

شاهزادگان عظام که حامل اسباب جواهر خواهند بود ملیحه الوزراء العظام کشیکچی باشی بالباس رسمی نواب ملک آرا نواب عزالدوله نواب رکن الدوله و چهل نفر یوزباشی و غلام و پیشخدمت صف کشیده خواهند ایستاد نواب احتشام الدوله نواب شعاع الدوله نواب حسام السلطنه نواب معتمد الملک نواب معتمد الدوله

سینی طلا دم در باغ سلطانی حاضر نمایند و وقتی که جناب وزیر مقیم داخل میشود نامه را در سینی طلا گذارند بصاحب منصبی که همراه ایشان است خواهد داد که بحضور همایونی تقدیم نماید.

جناب وزیر مقیم که داخل اطاق می شود نامه را از صاحب منصب گرفته بلا واسطه بحضور مبارک عرض خواهد کرد اعلیحضرت شاهنشاهی نامه را بدست مبارک گرفته بجناب مستطاب اشرف مشیرالدوله وزیر امور خارجه خواهند داد یا بهر طور که رأی مبارک اقتضا فرماید

جناب وزیر مقیم بعد از شرفیابی حضور مبارک همایون بدیدن جناب مستطاب وزیر امور خارجه خواهند رفت.

فردای روز شرفیابی جناب مستطاب اشرف مشیرالدوله وزیر امور خارجه باز دید ایشان تشریف میبرند.

شرفیات در درویشی بس پر پر است در بر تقیم دولت تار تار

در درویشی بس پر پر است در بر تقیم دولت تار تار

هر که در لطف مضر است زین استقبالی که غیرت نیست
قوان تقرب است که استظمن است بگذرد پیش در جانب
بوقربان نیز استظمن است در درویشی که در درویشی
ببصالح در بر تقیم خزانة رفت

بقره که در لطف مضر است در درویشی که در درویشی
و لطف مضر است در درویشی که در درویشی

تقریب در این جانب در بر تقیم است در درویشی

استقبالی در این جانب در بر تقیم است در درویشی
در شکر خلدن شرح با نظم در ترتیب

زین استقبالی که در درویشی است در درویشی
نواب مضر است در درویشی است در درویشی

طلوع کبر جانب در بر تقیم در درویشی است در درویشی

در عمارت آب و انداخته باشد

بگذرد حصانها بر سر جناب وزیر بقیم هستند در باب الاحرام از در خطبه است

اب و ستاد علمها

قدر بر در درگاهش بر نهادت نفوذش و در نقشش طرز حضرت زواله است

باصحاب خودش که تا دم فخرتشان پیش جناب وزیر بقیم باشند و نگذارد

از باب توقع رحمتشان بر باشد

انها که ناشایق هستند در عبرت استاده اند منکح هم جناب وزیر بقیم نظام

صف کشید بپند و در خدمت نمودند

جناب وزیر طهران قد غن غلامند که در درویش و فقیران آب توقع را که از سر راه

جناب وزیر بقیم باشند راهها و کوچهها جاروب کرده آب بپاشند و صفا

دهند چاهها و کوچهها را سطح بکشند

در میدان توپخانه نظام هم جناب وزیر بقیم توپخانه فرادل تعظیم نظام بعمل آردند

بر حسب حکم حضرت امیر شرف از غ و الا آقا میر کبیر دست بگویند و در نظر

سربازان فقیر و در درگاه جناب وزیر بقیم از زکات و صدقه شهرت و بزرگوار باشند

دو کیمت نکر دیگر بیا در دم سفارخانه در آنجا نشسته و از آنجا که خبر خوانند
و خمرات عسکر بیا بعد از آنکه در آن نکر سر برکنند و کبر در منزل جناب وزیر مقیم
احترام خلعت بپوشانند بر سر بار و قلاهدوزی است که در سفارخانه بپوشند
جناب جلدتاب هم از اوله اظهارخانه بکند که در آنجا نشسته و در آنجا
در سفارخانه قیام از وقت حاضر خلعت بپوشد و در آنجا نشسته
جذب قلاهدوزی جلدتاب است و هم آنکه چه زعفران سفوفان هم با سر در
در منزل جناب وزیر مقیم خلعت بپوشد و در جناب سر آنجا نشسته است هر چند در آنجا
تقدیرات بیا بعد از آنکه آید

روز چهارم در حیدرآباد جناب امیر سلطنت در طرف قرین شرف بنیر امیر سلطنت
بفارسخانه رفته احوال سر جناب وزیر مقیم خلعت بپوشد

روز پنجم در حیدرآباد جناب وزیر مقیم خلعت بپوشد
روز ششم در حیدرآباد سلطان سر حیدرآباد شرف بنیر رذرات امیر سلطنت
سر خلعت

سیر طلام در باغ سلطان حضرت نایب قمر خدابند
 در سیر طلام که در آنجا حضرت نایب قمر خدابند
 جناب وزیر تقیم در دریا طلام میفرمودند که در آنجا
 علامه بود که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 وزیر امور خارجه علامه عالی به طلام در آنجا در آنجا

جناب وزیر تقیم به در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 رفت

فرمان در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 لایحه

نوشته : رکن الدین همایونفرخ

مهر فی مجموعه فرمانها و مکاتبات تاریخی
امیر تیمور گورگانی و پادشاهان صفویه

باتوجه باینکه تاکنون «بایگانی ملی» بمعنی اخص کلمه در هیچیک از سازمانهای فرهنگی ما وجود نداشته است تا کلیه اسناد و مکاتبات و مدارک تاریخی را براساس علمی و موازین فنی طبقه بندی کند تا در مواقع ضروری و لازم در اختیار محققان و وقایع نگاران قرار گیرد و از طرفی اگر وقایع-نگاری و تاریخ نویسی بر مبنای اسناد و مدارک نباشد نمیتواند اصولی و اساسی بوده و مورد استناد و استشهاد قرار گیرد اهمیت و ارزش گردآوری اسناد و مدارک تاریخی و همچنین دست یافتن بدینگونه منابع روشن و آشکار میگردد.

در فهرستی که نگارنده بمنظور استفاده از منابع و مآخذ خطی نادر و نایاب در جهان فراهم آورده مجموعه ای راثبت و فهرست کرده است که محتویات آن از نظر تاریخی برای اهل تحقیق بسیار قابل توجه و سودمند تواند بود.

بررسی‌های تاریخی در متون فرمانها و نامه‌های پادشاهان که مبین حقیقی حوادث و وقایع میتوان شمارد اساسی‌ترین مرجع و سند و مأخذ برای بررسان و محققان است و به همین لحاظ هر جا از فرمان و یا نامه‌ای از پادشاه و فرمانروائی بیابند بجان میکوشند تا بر آن دست یابند و از مطالب آن نکته‌ای تاریک از تاریخ را روشن سازند و بر حقیقتی دست یازند

مجموعه‌ای که بشرح آن می‌پردازد محتوی فرمانها و مکاتباتی است که امیر تیمور گورکان و پادشاهان صفویه به سلاطین و فرمانروایان زمان نوشته‌اند.

یکی از منشیان دربار شاه سلطان حسین صفوی که پدرانش پشت اندر پشت سمت منشی‌گری و ریاست دیوان رسائل پادشاهان صفویه را بر عهده داشته‌اند، بنام **عبدالحسین بن ادهم نصیری طوسی**، از طرف آن پادشاه مأموریت می‌یابد که با استفاده از بایگانی سلطنتی مجموعه‌ای از مکاتبات تاریخی و فرمانها بشرحی که خواهد آمد به ترتیب وقوع حوادث و زمان مدون و منظم سازد.

عبدالحسین بن ادهم نصیری طوسی (که خود را از نوادگان خواجه نصیرالدین طوسی معرفی کرده است) بانجام این مهم توفیق می‌یابد و مجموعه‌ای در دو مجلد فراهم می‌آورد که چگونگی این مجموعه نفیس را در آغاز جلد نخستین کتاب گرانقدر خود چنین می‌شناساند «... از آنجا که پیوسته خواهش طبع و قاد و ذهن نقاد بر تتبع دقایق صنایع هرفن خصوصاً بدایع انواع سخن معطوف است کمترین غلام زادگان در گاه شاه عالم (شاه سلطان حسین) عبدالحسین بن ادهم النصیری الطوسی را که همیشه بدستور آبا و اجداد مواید تفضل و احسان این خاندان ابدتو امان بهره‌مندی یافته بتفویض مناصب و مراتب خصوصاً انشای ممالک سالک سربلندی و ارجمندی بوده بهار جوانی را تاخزیف خرافت و ناتوانی دربندگی و جانفشانی این آستان که کعبه آمال امانی و ماده حیات جاودانی و سرمایه سعادت دوجوانی است بجمع و ترتیب مناشیر و مکاتیبی که از بدو طلوع شعشه نیر اقبال بی‌زوال سلاطین جنت مکنین این سلسله قدسیه که از یمن رسوخ رأی متین و رواج دین مبین و رونق

مذهب ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین شرف اتصال و اقران بزمان حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الله الرحمن خواهد یافت از این خاندان ولایت بنیان بسلاطین زمان و خواتین دوران شرف صدور و از پادشاهان اطراف و شهریاران اکناف بدین آستان ملائک مطاف عز ورود یافته مأمور و ممتاز و مشعوف و سرافراز شد «

این مجموعه را مؤلف در دو جلد تنظیم و تدوین کرده است بدین شرح: جلد نخست در مکاتبات پادشاهان صفوی که قبل از شاه عباس کبیر سلطنت کرده اند و آن مشتمل است بر یک افتتاح و چهار باب.

افتتاح شامل است بر دو قسمت: ۱- نامه هائیکه از طرف رسول اکرم و ائمه هدی و مشایخ و بزرگان دین شرف صدور یافته است. ۲- نامه هائی که امیر تیمور گورگان پادشاهان نوشته و پاسخ هائیکه بدانها رسیده است.

و اما باب های جلد اول مشتمل است بر فرمانها و نامه هائی بدین شرح:

باب اول: مکاتیب و فرمانهای شاه اسمعیل صفوی

باب دوم: فرمانها و مکاتیب شاه طهماسب اول

باب سوم: در مکاتیب و فرمانهای دوران سلطنت اسمعیل میرزا و سلطان

محمد خدا بنده

باب چهارم: در مکاتبات و فرمانهای شاه عباس بزرگ

جلد دوم: متعلق است بکلیه مکاتبات و فرمانهای که از زمان شاه صفی تا

اوائل سلطنت شاه سلطان حسین از دیوان رسائل صادر و یا بآن وارد گردیده بوده است.

از این مجموعه گرانقدر تا آنجا که نویسنده اطلاع دارد تنها دو نسخه

در دست است یکی نسخه متعلق بکتابخانه بریتیش موزیوم که در فهرست کتابخانه

مذکور در صفحه هشتاد آن معرفی شده و نسخه دیگر متعلق است بکتابخانه

آصفیه دکن که بشماره ۱۲۱۴ ثبت گردیده است.

در گفتار پیشین داستان پیدایش و روش تمدن عصر اسلامی را در تاریخچه کوتاهی شرح داریم . اکنون در این گفتار از ترجمه های روایاتی که در گفتار پیش به آنها اشاره شد ، در هر شماره باندازه گنجایش جا ، بخشی میاوریم . اینک از روایاتی که این قتیبه (۱) بر ایمان نگه داشته است شروع میکنیم . لیکن باز برای اینکه خواننده عاری مجله برمدلول روایات نیک آگاه گردد ناچار در پس یا پیش هر کدام اگر نیاز به تفسیری است ، سخنان کوتاهی در زمینه همان روایت یار خواهیم کرد تا مفهوم آن از هر جهت روشن گردد .

بررسیهای تاریخی

پرتوی از فرسنگ ایران در روزگار ساسانی

(حکومت)

نوشته
سر محمد علی امام شومشتر

از قطعات پراکنده ای که از کتابهای روزگار ساسانی باز مانده است میتوان چگونگی اندیشه جامعه ایرانی را درباره شیوه حکومت و معنی آن دریافت . از رویه مرفقه آنها می فهمیم ایرانیان در آن زمان با چه دیدی بدولت مینگریسته اند و غرض اصلی از وجود حکومت را چه چیز میدانسته اند . سنگینی بار حکومت را که بهر شکل و حال و بهر شیوه که باشد ، باری بر دوش مردم است ، برای چه تحمل میکرده اند؟ و در برابر بدوش کشیدن چنین باری ، از دستگاه دولت ، چه چیزها میخواستند؟

۱ - عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری از دانشمندان ایرانی و مؤلف کتاب عیون - الاخبار (در بخش اول مقاله توضیح لازم داده شده است.)

حکومت در عصر ساسانی چنانکه ناآگاهان از تاریخ و جامعه ایران میپنداشته‌اند، خود کامگی بمفهوم عادی این لغت نبوده است. بلکه سنتها و آیینهایی در جامعه ایران یا برجا وریشه‌دار بود که نیروی کارداران دولت را در چنبر خود پابند میکرد و کارداران دولت کمتر میتوانستند از آن سنتها و آیینها، آشکارا سرپیچی کنند و از مرز آنها بیرون بروند.

شاه در نظر مردم نماینده خدادار روی زمین و دارای فره ایزدی است و وجودی وز جاوند است که رشته این کشور بدست او سپرده شده تا کشور را طبق خواست خداوندی راه برد. اما این ویژگی و گوهر فره‌وشی تاهنگامی در وجود او است که در انجام دادن کارهایی که خداوند باو سپرده است، کوشا باشد.

کشور را بر پایه راستی و داد و آئینهای ملی راه برد. درفش دادگستری را در سراسر ایران شهر درخشان کند. دست ستم بیدادگران را از سر مردم کوتاه سازد. در آبادی کشور بکوشد. گزند دشمنان را از مرزهای ایران شهر بدور دارد.

پشتوانه فکری حکومت یابه تعبیر دیگر، آرمانی که حکومت بر بنیاد آن استوار بود، دین بوده است. لیکن مفهوم واژه دین در روزگار ساسانی بویژه پیش از آنکه اندیشه‌های تركوزهد و بدبینی بدینا (گنستیکی)^۱ میان جامعه رواج یابد و مغزها را آشفته سازد، دین بمعنی آیین زندگی است. دین به نیک کردن کار اینجهان بیشتر مینگرد تا هموار ساختن راه بهشت در جهان دیگر.

در حقیقت دین يك گونه سیاست مدنی است که بر پایه اخلاق تکیه دارد. سود دین اصلاح زندگی اجتماعی و ایجاد خوشبختی و آسایش برای مردم است.

امید به ثواب آنجهانی است برای استوار داشتن پایه‌های دین در دلها و وسیله است نه غایت مطلوب از دین.

در آخرهای عصر ساسانی که ریشه اینگونه آرمانها در دلها سست شد و

۱- عارف پیشگی

پریشانی و آشفتگی در اندیشه‌ها پدیدار گردید، نتیجه همان شد که در تاریخها ثبت است.

ما میتوانیم آثار این پریشان‌اندیشی‌ها را در سرگذشت برزویه حکیم که بخامه خود اونگاشته شده و در مقدمه کلیه و دمنه باقیمانده است به بینیم و نیز در سخنرانی هر مزدچهارم پدر خسرو اول انوشیروان که ترجمه آنرا در جای خود خواهیم آورد، از این سرشکستگی فکری نشانه‌ها خواهیم یافت. از اینرو بجرأت میتوان گفت که بزرگترین علت شکست دولت ساسانی در برابر هجوم مسلمانان سست شدن پایه این آرمانها در دله‌ها و گون شدن مفاهیم ارجمند دینی و برگشتن آنها از سویی است که در نخست بآن سو رو میداشته‌اند.

دو نکته دیگر بر آنچه که گفته شد باید افزود:

نخست آنکه چون در آن روزگار بموضوعهای اخلاقی بیشتر از جنبه عملی آنها نگریده میشد تا جنبه‌های خشک دبستانی و نظری و بنیاد جامعه بر پایه دین و اخلاق نهاده شده بود، از اینرو در روایتهای بازمانده ایران عصر ساسانی، موضوعهای کشورداری و موضوعهای دینی و اخلاقی سخت بهم در آمیخته است تا آنجا که جدا کردن مسائل اخلاقی و دینی در آنها، از مسائل کشورداری (سیاست مدن) میسر نیست.

از اینرو برای اینکه بروایتهایی که ترجمه میشود از جنبه تاریخی خللی وارد نشود، روایتها درست برابر ترتیبی که در کتابهای اصلی آمده است، یکی پس از دیگری، آورده میشود و جدا ساختن و دسته‌بندی کردن مطالبی که در آنها مانده است، بعهده پژوهندگان در تاریخ عصر ساسانی واگذار میگردد.

دوم آنکه لغت «ملك» در متنهای عربی قدیم بیشتر در يك معنی نزدیک، به مفهوم واژه حکومت در فارسی امروز بکار رفته است. در قرآن کریم نیز این لغت در این معنی بکار برده شده. از اینرو نیز واژه «ملك» بقراخور حال، در جایی بیادشاهی و در جایی بحکومت و مانند آن ترجمه شده است.

۱ - «در یکی از کتابهای ابن مقفع (روزبه) آمده است: مردم جز

گروه اندکی همواره به فرمانروامینگرند. از این رو باید نیکی و جوانمردی در نزد فرمانروا ارجدار باشد تا بازار زیانکاری و فرومایگی در جهان بی رونق گردد».

آنچه دینوری، در عبارت بالا از زبان روزبه (ابن مقفع) آورده است يك قاعده همگانی است و باید گفت منظور از لغت فرمانروا در این عبارت مطلق پیشوا و رهبر است، خواه پیشوای دینی باشد یا سیاسی یا نظامی. این قاعده در بسیاری از کتابهای ادب و سیر در قالب عبارتهای گوناگون دیده میشود.

از اینجا پیداست که در روزگار ساسانی این قاعده شناخته بوده و نویسندگان زمانهای پس از آن آنرا از آنجا گرفته اند و در نوشته های خود بازگو کرده اند.

۲ - « و نیز در همان کتاب^۱ آمده است: کشورداری بر سه گونه است: کشورداری از روی دین. کشورداری از روی حزم. کشورداری از روی هوس. اگر فرمانروا بر مردمش دین را حاکم ساخت، این شیوه از حکومت، خود بخود نیکان را بپاداش رساند و بدان را بکیفر، نیکان خشنود گردند و ناآرامان ناگزیر از خاموشی شوند و در رده خشنودان در آیند. در کشورداری از روی حزم هر چند حکومت از سرزنش در امان نیست، اما گردش کارها در آن دیار بسامان است. کشورداری از روی هوس لحظه ای بازی است و روزگاری پریشانی.»

۳ - « در کتاب یتیمه آمده است^۲: مثل اندک زیانهای پادشاهی در برابر سودهای فراوان آن، مثل باران است که فیض خدایی است و برکت آسمانی و مایه باروری زمین و زیست آفریدگان روی آن. از همین باران خیر انگیز مسافر آزرده است و بناها گاه گاه فروریزد و صاعقه به آن فرود آید و سیلابها

۱ - عیون الاخبار - جلد اول صفحه ۲

۲ - یتیمه نام یکی از کتابهای روزبه است که گم شده است. برخی گفته اند یتیمه نامی است که روزبه برای ترجمه عربی تاجنامک برگزیده بود. عیون الاخبار جلد اول صفحه ۴ و ۵

برانگیخته شود که چه بسا آدمیان و دامها را نابود کند ... باران در دریا موجها بر آورد و گزند دریا را بردریانوردان افزون سازد. با همه اینها، چون مردم می بینند چگونه باران زمین مرده را زنده کرده و گیاهان را رویانیده و روزیها بایشان بخشیده و نیکیها پدید آورده است، دیدن آن زیانهای اندک، آنان را از شناختن قدر باران و سپاسگزاری از ریزش آن و از یاد بردن زیانهایی که ببرخی از آنان از باران رسیده است، باز نخواهد داشت.

مطلبی که در این روایت آمده است، پاسخ باندیشه کسانی بوده که وجود حکومت را لازم نمی شمردند مانند «نهیلیستها» در روزگار ما و خوارج بویژه گروه معروف به «نجدات^۲» در آغازهای عصر اسلامی. این روایت نشان میدهد که اندیشه بیزاری از حکومت و هواخواهی از بیدولتی از خیلی قدیم رایج بوده است و خوارج اسلامی مبتکر این فکر نبوده اند.

۴- «در تاج نامک از گفته شاهان آمده است^۳: دل مشغولی مردم اندک است و دل مشغولی پادشاهان بسیار. اندیشه شاهان بکارهای بزرگ درگیر است و اندیشه توده مردم بکارهای کوچک. نادانان با همه سبکباری که دارند برای هر خطای خود بهانهها آورند اما شاه را با همه سنگینی بارش هیچگاه معذور نمیدارند. از اینرو است که خداوند دل شاه را استوار میدارد و او را در کارها رهنمایی و یآوری میکند.»

۵- «خردمندان گفته اند^۴: دادگری حکومت برای مردم از فراخی روزی سودمندتر است.»

۶- «یکی از زبان پیری آورده^۵: خسرو گفت: در شهری که در آن پنج چیز نیست نشیمن مگیر. شاهی توانا. دادوری دادگر. بازاری پر خرید و فروخت. پزشکی دانا. رودی روان.»

۱- نیست گریان.

۲- دسته ای از خوارج که عقیده به بیدولتی داشته اند.

۳- عیون الاخبار جلد اول صفحه ۵

۴- عیون الاخبار جلد اول صفحه ۶

۵- عیون الاخبار جلد اول صفحه ۷

در متون عربی، همه شاهان دودمان ساسانی «کسری» نامیده شده‌اند. و این لغت عربی شده لفظ «خسرو» است. در دودمان ساسانی دوشاه بنام خسرو بوده. یکی خسرو اول که افوشروان لقب داشت. دیگری نوه او خسرو دوم که «اپرویز» لقب داشت و او را در کتابهای عربی بیشتر باین نام یاد کرده‌اند بشکل «اپرویز». باری در این روایت دینوری دیگر نگفته است که مطلب از زبان کدام يك از شاهان ساسانی بازگو شده بوده است.

۷- «گفته‌اند^۱: فرمانبرداری از شاه بر چهار گونه است: از دل. از ترس.

از مهر. از دین».

۸- «در کتابهای ایرانیان از اردشیر بابکان نامه‌ای است که مخاطب آن

همه مردم بودند باینگونه:

از اردشیر مؤبد رخشان، شاه شاهان، وارث بزرگان به فقیهان که بار دین را بدوش دارند و اسواران که نگهبانان دولت‌اند و دبیران که آرایه کشورند و کشاورزان که آبادکننده روستاهایند. درود بر شما باد. سپاس خدایا که ما تندرست هستیم و باجی را که بر مردم بود از روی نیک خواهی برانداختیم. اینک اندرزهایی برایتان مینویسیم. کینه‌جویی مکنید تا دشمن بر شما چیره نشود. انبارداری مکنید (احتکار) تا گرفتار تنگسالی نشوید. زناشویی در نزدیکیان مکنید تا دودمان بهتر نگهداری شود و پایدار ماند. باین جهان سخت دل مبندید که کسی پایدار نیست و از آن پاك دل مبرید که خوشبختی جهان دیگر: جز باینجهان بدست نیاید».

در باره این نامه که بشکل بخشنامه بهمه شهرستانهای ایران شهر فرستاده

شده شایسته است توضیحاتی داده شود:

الف - چنانکه از مدلول این بخشنامه برمیآید اردشیر بابکان باید آنرا

پس از تاجگذاری بهمه شهرستانها فرستاده باشد. ترجمه عربی این بخشنامه

در مروج الذهب مسعودی^۲ با آنکه تفاوتی در عبارات نیز آمده و ما بآن تفاوتها

اشاره خواهیم کرد.

۱- عیون الاخبار جلد اول صفحه ۷

۲- مروج الذهب جلد اول صفحه ۱۵۱

ب - چنانکه از مدلول این بخشنامه که دینوری آورده است برمیآید ، اردشیر این نامه را باین شکل بوسیله مؤبد مؤبدان بشهرستانها فرستاده و از راه سازمانهای دینی با گاهی عموم رسانیده است . از اینرو در آن خود را «مؤبد رخشان» نامیده است .

لیکن متنی که مسعودی آورده عنوان « موبذ ذی البها » را ندارد و از عبارات آن برمیآید که بوسیله صدر اعظم «بزرگ فرمگذار» و دستگامهای دولتی بمردم ابلاغ شده است . بویژه که می بینیم اردشیر در آن نسخه خود را «پور بهمن» میخواند و باین عنوان میخواند تا کید کند که از نژاد بهمن کیانی است و بحق براریکه شاهنشاهی تکیه زده است . قید «وارث بزرگان» در متن بالا نیز اشاره بهمین موضوع است .

ج - جمله « باجی را که بر مردم بود از روی نیکخواهی برداشتیم » نشان میدهد که اردشیر در آغازشاهی به خجستگی تاجگذاری خویش مقداری از مالیاتهای نقدی را بخشیده است . اما افسوس که در هیچیک از دو متن مشخص نشده است چه باجی بخشیده شده و برای چه مدتی آنرا بخشیده اند .

رسم بخشیدن مقداری از مالیاتها و یا مانده های مالیاتی در آغاز تاجگذاری شاهان از سنتهای کهن ایرانی است که در کتابهای تاریخ بآن بارها اشاره گردیده است . این روایت نشان میدهد که این سنت در عصر ساسانیان نیز رایج بوده است .

د - واژه اسواران در عصر ساسانی بمعنی افسران بلند پایه سوار نظام بکار میرفته است نه بمعنی رسته سوار نظام که اکنون رایج شده است . جوالقی اهوازی واژه اسوار را بمعنی «فرمانده پارسی و سوار کار پارسی» یاد کرده است و افزوده که ایرانیان جز بسواران دلیر و بنام اسوار نمیگفته اند . خوارزمی در کتاب مفاتیح العلوم واژه اسوار را نیز بهمینگونه آورده است . از اینجا می فهمیم که مخاطب اردشیر در بخشنامه ، از دسته ای که نگهبانان دولت ستوده شده اند ، فرماندهان و افسران سپاه است نه رسته سوار نظام تنها .

۱- مانده بمعنی بقیه مالیات است که بموقع خود دریافت نشده . در عصر ساسانی رایج بوده و این واژه بزبان عربی در آمده و بشکل (موانید) نیز آنرا جمع بسته اند .

ه - توضیح دیگری که باید افزود راجع بلغت «دبیر» است که اردشیر در این بخشنامه آنان را آرایه کشور خوانده است. واژه دبیر در روزگار ساسانی بمعنی مأموران کشوری، بجز قضات (دادوران) بکار میرفته و رئیس کل دبیران را «ایران دبیر بند» مینامیده‌اند. همچنین واژه دبیر منحصر بمأمورین دبیرخانه «دیوان رسائل» نبود، بلکه مأمورین دستگاہهای دیگر دولتی بویژه دیوان خراج و دیگر دیوانهای دولتی «دبیر» خوانده میشدند و همین واژه است که در کتابهای عربی قدیم در برابر آن لغت «کاتب» را بکار برده‌اند. پس غرض اردشیر از واژه دبیران در این بخشنامه، همگی مأمورین کشوری بجز قضات هستند. زیرا «قضات» در زمره فقیهان در بخشنامه مخاطب شده‌اند.

۹ - «در آیین نامک آمده است: یکی از پادشاهان در سخنرانیش گفته است: من بر تن هایتان فرمان میرانم نه بردلهایتان. بر پایه دادفرمان خواهم راند نه خشنود ساختن کسان. بر کردارتان مینگرم نه در نهانی بآن». رسم شاهان ایران این بوده که هر شهریار در روز تاجگذاری سخنرانی مهمی ایراد میکرد و در آن برنامه کاروشیوه رفتار خود را در کشورداری بمردم آگهی میداد. این رسم تا آغاز عصر اسلامی نیز رایج مانده بود و خلفا پس از رسیدن بمقام خلافت و استوار شدن عقد بیعت، خطابه‌ای ایراد میکردند و روش خود را در فرمانروایی در آن شرح میدادند.

گفته بسالا بی تردید بخشی از یک سخنرانی است که شهریساری در روز تاجگذاری ایراد کرده بوده و این قتیبه بخشی از آنرا آورده است در صورتیکه در کتاب سرچشمه سخن او، باحتمال زیاد هم نام پادشاه بوده و هم تمامی متن سخنرانی این پادشاه.

آنچه در این سخنرانی جلب نظر این قتیبه را کرده است قطعه مذکور در بالا است که بسیاری از مسائل حقوقی بر بنیاد آن استوار است. و امروز

نیز در علم حقوق در آن اصل گفتگو میشود. آن قطعه اینست « من در کردارتان مینگریم نه در نهانی تان » .

این شهریار خواسته است مردم را مطمئن سازد که تا کسی گناهی مرتکب نشده است او را تعقیب و گرفتار نخواهیم کرد اگر چه در دل نسبت بدولت ما بدخواه باشد. جمله « اخذ بظنه » که در کتابهای فقهی و سیراز گناهان و رفتار بد حکومتها شمرده شده، همین معنی را دارد که حاکم ستمگر کسی را بصرف بدگمانی درباره او بازداشت کند. در علم فقه این اصل را باین عبارت بیان میکنند: « شریعت بظاهر حکم میکند و بباطن کار ندارد ». امروز هم میگوییم « قصد جرم، جرم نیست » .

قصد نویسنده از آوردن این توضیحات که بکوتاهی یاد شد آنست که اگر روزی کسی خواست کتابی در فقه تطبیقی عصر ساسانی و عصر اسلامی بنویسد یا درباره تاریخ رویش علم حقوق (فقه و اصول فقه) پژوهش کند، از این روایت نیز بهره جویی نماید .

۱۰ - « ایرانیان گفته اند ^۱ : سیاستمدارترین شهریار کسی است که تن مردم را از راه دلشان فرمانبر خود کند. و نیز گفته اند فرمانروا را نشاید بزور از مردم بخواهد او را دوست داشته باشند بلکه باید بانیکی کردن و نیکنانندیشی نمودن و رفتار پسندیده، دل مردمان را بسوی خود بکشاند » .

۱۱ - « احمد پسر سلام از پدرش نقل میکرد ^۲ : هر زمان انوشروان کسی را فرمانداری برمیگزید بدبیر میفرمود در فرمانی که برای فرمانداری او مینویسند، جا برای چهار سطر باز بگذارند تا خودش در آنجا بادست خویش چیزی بنویسد. چون فرمان را نزد او میآوردند تا بر آن دستینه نهد زیرا آن مینوشت: نیکان را با مهرورزی راه بر. توده مردم را با امید درآمیخته به بیم فرمایگان را با بیم دادن » .

۱ - همان کتاب ج ۱ ص ۸

۲ - همان کتاب ج ۱ ص ۹

« باز گفته اند: کشور نتواند بود مگر بسپاه. سپاه آماده نتواند شد مگر بمال. مال فراهم نگردد مگر بآبادی. آبادی پدید نیاید مگر بدادگری و نیکو راهبری. »

۱۲- « در کتابهای ایرانیان آمده است^۱: دل مردمان چون خزانه شاهان است. پس بدان که هر چه در آن نهادند، دگرگون نشود. »

۱۳- « یکی از پادشاهان درباره روش خودش گفته^۲: هرگز در بیم دادن یا امیدوار ساختن و نان پاره بخشیدن و باز داشتن نان پاره، شوخی نکرده‌ام. از روی خشم بکسی کیفر نداده‌ام. کارها را بکاردانان سپرده‌ام. گنج در برابر رنج داده‌ام نه از روی هوس. شکوه خود را بی درآمیختگی به نفرت در دلها جا داده‌ام. نگذاشته‌ام مهرورزیم بکسی، انگیزه چشم دریدگی او شود. روزی را همگانی ساخته‌ام و جلو افزون طلبی را گرفته‌ام. »

۱۴- « در تاج نامه آمده است: زمانی که ابروین در زندان بود به پسرش شیرویه نوشت^۳: روزی سپاهیان چندان افزون مکن تا از تو بی نیاز گردند و برایشان چندان سخت مگیر تا از تو روگردانند. بامیانه روی روزی ده و بافرمی بازدار. امید را در دلهاشان بیش از روزی زنده نگه دار. »

۱۵- « در یکی از کتابهای ایرانیان آمده است اردشیر به پسرش گفت^۴: بدان که پادشاهی و دین دو همزادند که هیچکدام از دیگری بی نیاز نتواند بود. دین بنیاد است و شاه نگهبان بنیاد. هر چیز که بنیادی ندارد ناچار فروریزد و آنچه نگهبانی ندارد ناچار تباه گردد. »

« ای فرزند. همنشینیت با بزرگان باشد. پاداشت برای کوشندگان خوشرویت برای دینداران. رازت سپرده خردمندان است که چون ترا سختی پیش آید، آنان نیز در آن سختی باتو همباز باشند. »

۱۶- « همچنین گفته اند: کسی شایسته فرمانروایی است که در او پنج خو

۱- عیون الاخبار ج ۱ ص ۱۰

۲- همان کتاب جلد ۱ صفحه ۱۱

۳- همان کتاب جلد ۱ صفحه ۱۳

۴- همان کتاب جلد ۱ صفحه ۱۵. این قسمت باید از عهد (وصیت) اردشیر باشد.

نباشد : درغگو نباشد چه اگر دروغگو بود ، هر زمان بکسی نویدی داد ، سخنش امید بر نیانگیزد و اگر بیم داد کسی از بیم آن نترسد . نباید چشم تنگ باشد ، چه اگر چشم تنگ بود ، باونیکخواهی ننمایند و کارفرمانروایی جز به نیکخواهی نیکان ، راست نگرود . نباید درشتخو باشد چه اگر درشتخو بود با توانایی که دارد ، زیردستانش تباه شوند . نباید رشکبر بود ، چه اگر رشکبر بود ، کسی را والا نسازد و بدان که نیکان تنها از راه والاشدن به نیکخواهی میگرایند . نباید ترسو باشد چه اگر ترسو بود مرزها فرو ریزد و دشمن براو چیره شود.»

۱۷- « در تاج نامک آمده است : اپرویز به پسرش از زندان نوشت : یکی را برای کارهایت برگزین که مردی بوده گمنام و تو او را بر آورده ای . یا بزرگی بوده افتاده و تو از دستش گرفته ای . هیچگاه کسی را که باو کیفری چشانیده ای بکارت مگمار و نیز کسی را که پس از زبون شدن فرمانبریت را بگردن گرفته است . و نیز کسی را که از میان رفتن شاهیت را در دل بیش از پایداری آن دوست دارد . زنهار کمسالان نادان را که بسیار خودبیناند و آزمایشها ندیده اند برنگزینی و نیز پیران فرتوتی را که زمانه از خودشان همان قدر کاسته است که از تنشان کاسته »

« در مثل گفته اند : اندیشه پیر از آراستگی رخسار جوان بهتر است.»

۱۸- « در نامه اپرویز به پسرش شیرویه آمده است : برای کارهای مالیاتی یکی از سه تن را بگزین . مردی که دعوی پرهیزکاری در دین دارد و در مال زهدی مینماید . اگر کسی چنین بود ، ناچار با فرودستان بداد رفتار کند و بازیردستان بانصاف . در آبادی بکوشد و درآمد را افزایش بخشد . اگر چنین کسی نترسید و پرهیزگاری نکرد ، باری خیانت او اندک است و افزایش درآمد او بسیار ، و خواهد کوشید تا پرده ریا از رخساره اش بیکسو نیفتد و خیانتش همیشه در پرده ماند . هر زمان از او خیانتی هویدا شد ، توانی او را بر آن خیانت کیفر دهی و در برابر افزودن بردرآمد ، پاداشی ندهی . اگر چنین کسی

بی باکی نمود و پرده ریارا پاك درید ، ویرا شکنجه توانی داد و مالش بستانی و بزندانش افکنی.»

« یا یکی که در کار خراج دانا و از مال بی نیاز است و از خرد بهره مند . چنین کس را دانایی برانگیزد که در گرفتن خراج میانه روی کند و در آبادی کشتزارها بکوشد و با کشاورزان خوش رفتاری نماید . بی نیازیش از مال او را بامانت و خردش او را به پرهیز کردن از آنچه برایش زیان دارد و رو آوردن بآنچه سودمند است ، رهبری خواهد کرد.»

« یا یکی که در کار خراج دانا است و درستکار اما تهیدست است . بر چنین کس راه روزی گشاده دار . زیرا او از تهیدستی چیز اندک را بسیار داند و روزیش را ارج شناسد . دانایش خراج را افزایش دهد و پرهیز گارش ویرا از خیانت نگه دارد »

۱۹- « در تاج نامک آمده است^۱: روزی یکی از پادشاهان با وزیرانش بر آیزنی نشست . یکی از آنان گفت : پادشاه را نشاید رازی را بما سپردن مگر با هر کدام از ما در تنهایی . این رفتار هم در نگهداری راز بحزم نزدیکتر است و هم ما را از گزند یکدیگر ایمن خواهد داشت . زیرا سپردن رازی بیک تن ایمنتر است از سپردن آن بدو تن و سپردن رازی بسه تن مانند آنست که آنرا بهمگان باز گفته باشی . یک تن پایندان رازی است که باو سپرده شده و او از بیم کیفر و با امید پادشاه ، راز را نگه میدارد . اگر رازی بدو تن سپرده شد ، زمانی که هویدا گردید ، شاه دچار شبهه باشد و راه بهانه برای هر دو تن گشاده . اگر شاه هر دو تن را کیفر دهد برابر یک گناه که یکی کرده دو تن را کیفر داده است . اگر هر دو را بزهار شناسد ، بیگناهی را بخیانیت متهم کرده است . اگر هر دو را ببخشاید یکی را آمرزیده که گناهی ندارد و گناه - کاری را بیدلیل آمرزیده است.»

۲۰- « در نامه ابروین که از زندان به پسرش شیرویه نوشته^۲ ، آمده

۱- عیون الاخبار ج ۱ ص ۲۷ .

۲- همان کتاب ج ۱ ص ۳۲ .

است: از شور کردن غفلت مکن زیرا همیشه در میان مردم کسانى خواهى یافت که راه درمان دردها را از پیش آماده دارند و در درازمیزد ایندواز آنچه بر تو نهان مانده است پرده بر گیرند. از هر فرصت بسود تو بهره برند و راه را بر هر خطری که از دشمن بتو روی تواند نمود، از پیش به بندند. هیچگاه دلبستگی بسیارت باندیشه خویش و والایی پایگاهت، ترا از اینکه رآی دیگری را با رآی خودت پیوسته سازی، باز ندارد. زیرا اگر آن دیگری درست گفت، سخنش را میپذیری و اگر نادرست گفت بدور میاندازی و در این کار چند سود است. یکی آنکه اگر رآی او با رآیت یکی درآمد، از این هم رآیی نیروی رآیت در نزد خودت افزون خواهد شد. اگر رآی او با رآی تو یکی نشد در رآیش هینگری. اگر آنرا از رآی خود برتر یافتی می پذیری. و اگر پست تر، رها میکنی. سود دیگر رآیزنی آنست که اگر رآیزن خطا کرده باشد، بار دیگر باز اندرز خواهد گفت و در این بار خواهد کوشید کوتاهی را که در نخستین بار شده است، جبران کند و نیکخواهی خود را بتو نشان دهد.

۲۱- « یکی از پادشاهان ایران^۱ هر زمان با مرزبانانش بر آیزنی می نشست و در اندیشه آنان کوتاهی میدید، کاردارانی را که مأمور پرداختن روزی بآنان بودند، فرا میخواند و کیفر میداد، باو گفتند: مرزبانان کوتاهی کرده اند تو ما را کیفر میدهی؟ گفت آری. از آنرو در آیزنی بخطا رفتند که اندیشه ایشان در بند نان بود و چون پریشان دل بودند، بخطا افتادند. زیرا گفته اند: اندیشه آنگاه خطا نکند که از دغدغه نان آسوده باشد.»

۲۲- « بزرگمهر گفته: اگر دو کار پیشت آمد که نمیدانی کدامیک بصواب نزدیکتر است از آن که باهوست نزدیکتر است، دوری کن.»

نام بزرگمهر که شکل عربی شده آن « بوذرجمهر » است در کتابهای ادب و سیر عربی و فارسی بسیار آمده و شخص او در رخساره حکیمی جلوه میکند که عمر درازی کرده و در دانشهای اخلاق و کشورداری سرآمد همه دانایان زمان بوده است. وجود چنین کسی در تاریخ ثابت نیست و بسا که این لغت

۱- همان کتاب ج ۱ ص ۴۰.

شکلی ازواژه «بزرگفرمذر» باشد که محمدبن جریرطبری در جلد اول تاریخ خود و مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف آنرا بمعنی صدر اعظم تفسیر کرده‌اند.

۲۳ - «در کتابهای ایرانیان آمده است که یکی از شاهانشان گفته: ^۱ راز خویش نگه دارید زیرا راز در بیش از سه جان نیست. نیرنگی که میخواهی بکار دشمن بزنی. پایگاه یکی که بر آنی آنرا براندازی و پیشامدی که رخ داده و باید نهان ماند. و نیز گفته‌اند: آنچه از دشمن نهان میداری از دوست نهان بدار.»

۲۴ - «ایرانیان گفته‌اند^۲: آنکه از روان ساختن آبها و کندن جویها واستخرها و بستن راه سیلاب بر زمینهای گود و کاهش و افزایش آبها در روزهای سال و گردش ماه و حساب سطح سه گوش و چهار گوش و چند گوش و ساختن پلها و جسرها و برنهادن دولابها و چرخها بر رودها و بر چاهها و دشواریهای حساب، آگاهی ندارد، دردبیری ناتوان است.»

این روایت مربوط بوظایف کارداران دیوان خراج و دیوان کات بر فرود (اداره آبپاری) است و روشن شدن معنی برخی جمله‌های آن نیاز بتوضیح دارد که در زیر بکوتاهی آورده میشود.

الف - در سرزمین عراق که پایگاه دولت ساسانی در آنجا بود، خطر کم آبی وجود نداشت زیرا مقدار ریزش در رودخانه فرات و دجله و رودهای دیگری که از کوهستان غربی ایران در جلگه عراق سرازیر میشد، بیش از اندازه نیاز آن سرزمین بآب بود.

خطری که از باستان زمان در آنجا، زمینهای کشاورزی را تهدید میکرد هجوم سیلابها به کشتزارها و تبدیل آنها به مردابهای زیانمند بوده زیرا بلندی سطح جلگه رسوبی عراق از سطح آب رودخانه‌های دجله و فرات، حتی در زمان کم آبی (پائیز) از دو متر بیشتر نیست و در هنگام برآمدن سیلاب در آن

۱ - عیون الاخبار ج ۱ ص ۴۴.

۲ - همان کتاب ج ۱ ص ۴۴.

رودها (فصل بهار) سطح آب در آنها از سطح بسیاری از کشتزارها در جنوب آنکشور بلندتر میشود. در آن هنگام این خطر بسختی وجود دارد که آب رودها زمینهای کشاورزی را فراگیرد و هزارها هکتار زمین حاصلخیز را مبدل بمرداب سازد. از اینرو ایرانیان در مدت هزار و دوست سالی که بر این سرزمین فرمانروا بودند، یک شبکه آبیاری فنی بسیار بزرگ و پیچیده در آنجا پدید آورده بودند که تا کنون نظیر آن در جهان دیده نشده است.

شرح جزئیات این شبکه عظیم آبیاری نیاز بنوشتن کتابی ویژه دارد و چنین کتابی در عراق بنام «النظام الوی» نوشته شده که جا دارد بفارسی برگردانیده شود. نویسنده در اینجا بدو قسمت از دستگاه آبیاری مذکور اشاره میکند که وابستگی بروایت دینوری دارد. نوشتن آن دو قسمت برای روشن ساختن معنی این روایت ضروری است.

نهروان. در خاور عراق بموازات رودخانه دجله نهری کنده بودند که از زیر شهر تکریت آغاز میشد و پس از سیراب کردن سرزمینهای بسیار پایاب آن در نزدیک بصره بیکی از شاخه های خلیج فارس میریخت. این کانال عظیم را نهروان، (نهر بان) مینامیدند بمعنی نهر محافظ. زیرا این نهر کشتزارها و شهرها و دیه های جنوب عراق را از خطر سیلابهای بهاره رود دجله و شاخه های آن حفظ میکرد و همه سیلابهای کوهستان غربی ایران را در خود میگرفت و مانع میشد در بستر دجله فروریزند و سطح آب در آن رودخانه بیش از اندازه بالا آید.

خندق شاپور. و نیز در امتداد رود فرات در باختر آن رود از جنوب شهر (هیت) تا خلیج فارس، بفرمان شاپور دوم ساسانی (۳۷۹-۳۱۰ میلادی) کانالی کنده شده بود که قسمتی از آب رود فرات در آن جریان داشت و پایاب آن پس از آبیاری کشتزارهای میانه راه بخلیج فارس ریخته میشد. در کنار خندق شاپور دزهایی ساخته بودند که در آنها پادگانهایی نشیمن داشت و این سپاهیان مأمور بودند خاک عراق را از دستبرد قبایل وحشی حفظ کنند.

چنانکه اشاره شد، سطح آب در این دو کانال و دجله و فرات بویژه در

جنوب عراق در هنگام برآمدن سیلابها، از سطح زمینهای کشاورزی بلندتر میشد. از اینرو در کناره آنها بندهایی از خاک پدید آورده بودند تا راه هجوم آبها بر کشتزارها بسته شود. نام این بندها در کتابهای عربی (مسناء - مسنایه) گفته میشود و آنها بمنزله يك خرندهاکی بودند که در سراسر کناره رودخانهها در دو طرف بدر ازای صدها کیلومتر پدید آمده بود. جمله «بستن راه سیلاب بر زمینهای گود» نگرابر داشتن تخصص در نگهداری و تعمیر اینگونه بندها است که مأمور دیوان کاست بر فرزد باید از آن آگاه بوده باشد.

مردابهای بزرگ جنوب عراق و در دنباله آنها مرداب هورالعظیم در خوزستان بواسطه شکستن اینگونه بندهای جانبی رود دجله و نهر وان پدید آمده است. چنانکه بلاذری بغدادی در کتاب فتوح البلدان نوشته است، در اواخر پادشاهی خسرو پرویز در این بندها شکافهایی پدید آمد که پرویز تلاش بسیاری برای بستن آنها بکار برد و خود در محل حضور یافت و درهم و دینار برادیمها چون تپهها انباشته بود و بکارگران میداد تا شکافها را بگیرند و کشتزارها در سیلاب غرقه نگردد. پس از آن، هجوم مسلمانان و فروریختن سازمان دولت ساسانی سبب گردید که کسی از اینگونه بندهای جانبی رودها نگهداری نکند. از اینجاست که همه ساله هنگام برآمدن سیلابهای بهاره تعداد دیگری از زمینهای کشاورزی در زیر آب نهان میشد و سرانجام بیشتر زمینهای استان حاصلخیز کشکر که مرکز آن شهر «مغار» بود و استان میشان که آبادترین استانهای عراق در جنوب بودند، بمردابهای بزرگ مبدل شد که آنها را بعبری «بطایح» می نامیدند و هنوز هم برخی از آنها بهمان حال باقیست.

ج - جمله «گردش ماه» در روایت اشاره بجاهائی است که زمینهای کشاورزی بوسیله برآمدن آب رودخانه در اثر فشار مد دریا آبیاری میشود.

میدانیم در اثر جاذبه، ماه بر سطح اقیانوسها و نیز نیروی گریز از مرکز که در اثر چرخش زمین بدور خود پدید میآید، نمود (فنونم) جزر و مد در اقیانوسها رخ میدهد این نمود در خلیجهایی که باقیانوس پیوسته است بویژه

خلیج های قیفی شکل نیز خیلی پر زورتر دیده میشود. خلیج فارس از خلیج‌های است که بلندی مد در آن از دو متر بالاتر می‌رود. بر آمدن آب دریا در شمال خلیج فارس هنگام مد قهراً جلور یخته شدن آب رودخانه های زهره و کارون و دجله و فرات را بخلیج فارس می‌گیرد و در حقیقت يك بند موقتی در دهانه رود پدید می‌آورد که از پیشروی آب شیرین در دریا مانع می‌گردد، در نتیجه آبهای شیرین در بستر رود پس می‌نشینند و سطح آن در رودخانه‌ها تا حدود دو متر بالاتر می‌آید. در حقیقت مد دریا در اینگونه جاها بمنزله در بندی در دهانه رودخانه است که در شبانه روز دو بار باز و بسته می‌شود. هنگام بسته شدن آب شیرین را در رودخانه پس می‌نشانند و در پشت خود ذخیره می‌کند و هنگام باز شدن (زمان جزر) آب شیرین رودخانه‌ها بسرعت در دریا ریخته می‌شود.

آدمیان از خیلی قدیم از این وسیله طبیعی برای آبیاری زمینهای پیرامون دهانه رودخانه‌ها بهره برده‌اند و بسا باستانی‌ترین وسیله آبیاری است که بشر در آغازهای پانهدان بزندگی کشاورزی آنرا شناخته و از آن بهره برداری کرده است. امروز نیز همگی کشتزارها و نخلستانهای جنوب خوزستان و عراق باین وسیله آبیاری می‌شود. اثر مد خلیج فارس در رودهای کارون و اروندرود تا یکصد و پنجاه کیلومتر بالاتر از دهانه در خلیج فارس دیده می‌شود. شکل استفاده از آب رودخانه در هنگام برخاستن مد چنان است که در کناره رود تا هر جا که مد دریا اثر دارد، جویهای بزرگی کنده‌اند که هر کدام تا چند کیلومتر در خشکی پیش‌رفته. در کناره این جویها خرندهای خاکی پدید آورده‌اند تا هنگام پر شدن جوی از آب بوسیله فشار مد، آب آنها بر زمینهای کشاورزی گسترده نشود. از این جویهای بزرگ شاخه‌های کوچک جدا شده که هر کدام می‌تواند آب را به کشتزاری برساند و دهانه آنها بسته است. کشاورز در هنگام نیاز دهانه جوی کوچک را زمان بر آمدن آب در جوی بزرگ بازمی‌کند و باندازه نیاز فوری آب بر میدارد.

چون میزان بر آمدن مد در هنگام محاق و هلال بیشتر و در زمان پری و نیم

پری ماه کمتر است پس مأمور اداره آبیاری در اینگونه جاها باید از حساب گردش ماه آگاه باشد تا بتواند فشار آب مد را در جویها مهار کند و از گسترده شدن آنها بر سطح کشتزارها جلوگیری کند.

د - جسر به پلی می گفتند که از بهم پیوستن چندین کشتی در عرض رودخانه پدید میآوردند. ساختن این وسیله گذشتن از رودخانه ها، در عراق از خیلی قدیم رایج بوده و اکنون نیز در چند جای آن کشور جسرهایی وجود دارد. در روزگار باستان که شبکه آبیاری شامل چند هزار کیلومتر رود و کانال و نهر و جوی بزرگ و کوچک بوده است قهراً نیاز به پل و جسر برای پیوستن شهرها و شهرکها و دیهها به یکدیگر بیش از امروز بوده از اینجاست که نام ایندو وسیله ارتباط، در روایت نیز آمده است.

ه - چرخاب و دولاب دو وسیله آبیاری بود برای بالا آوردن آب از جاهای گود مانند چاه و رودخانه و روان ساختن آن بر زمینهای بلند. چرخاب بمعنی توربین آبی است و این توربین بوسیله فشار آب در رودخانه می گردید و زنجیری بسته را می گردانید که دولهای چندی بآن آویخته و یکسوی آن زنجیر بر چرخ دیگری که در بالای رود استوار شده بود تکیه داشت. از گردش زنجیر دولها پمپایی بر آب میشد و چون بر چرخ بالابین بر میآمد آب آنها در حوضچه ای ریخته می گردید و از آنجا بجوی کشتزار روان می شد. دولاب همین وسیله است که بازور دامها بگردش در میآمد.

چنانکه در تاریخها آمده است بهره برداری از این دو وسیله آبیاری در عصر ساسانی و تاسده چهارم هجری در خوزستان و عراق خیلی رایج بوده است. یاد چرخهایی که در کناره شادروان اهواز تاسده چهارم هجری نصب بوده و بآنها به باغچهها و حوضهای خانههای اهواز قدیم آب میرسانیده اند، در کتابهای جغرافیا و تاریخ عصر اسلامی باقی مانده است^۱.

۲۵ - «در تاج نامک آمده است که پرویز آبدبیرش گفت: راز نگهدار باش. راستگو باش. در نیکخواهی بکوش. با حزم رفتار کن تا خود را ایمن داری.

۱ - احسن التقاسیم مقدسی فصل سوق الاهواز دیده شود.

۲ - عیون الاخبار ج ۱ ص ۴۶ و ۴۵

حق تو بر من آنست که در باره ات شتابزدگی نکنم و سخن کسی را تا بدرستی آن اطمینان نیافته ام در حق تو نپذیرم. چشم دشمنانت را در تباہ ساختن تو باز نکنم.»

« بدان که تو بر پایگاه بلندی برآمده ای پس خود را از آن فرومیانداز و در سایه دولت، پناهگاهی ساخته ای. پناهگاه خویش را تباہ مساز. بارفتار نیک دل مردمان را بخود نزدیک کن لیکن خود را از آنان بدور نگه دار تا دشمنت بر تو دست نیابد.»

« برای فردای خود از راه نیکی نمودن بمردم، پناهگاهی آماده ساز. آبروی خویش با پرهیزگاری نگه دار. تا توانی باخوش خدمتی، خویشتن را بمن نزدیکتر کن. روامدار زبانها بر تو گشوده گردد. کاری ممکن که نسامت بزشتی برده شود. خویشتن خویش را چون مروارید رخشان تابناک و چون سیم سفید پا کیزه دار و همچون اندرزگری دلسوز، خود را سرزنش کن تا مانند دری ناگشودنی همواره ایمن مانی.»

« روامدار لغزش کوچکی از توبه بینم. زیر لغزش کوچک نشانی از لغزشهای بزرگ است. خطای بزرگ را از من نهان مدار و بدان که نهان ساختن آن ما را از آگاه شدن بر خطاهای کوچک باز نخواهد داشت.»

« کارهایت را پس از آنکه راست کردی از دیده من بگذران. چون میخواهی سخنی را بمن گویی، نخست در آن نیک بیاندیش آنگاه به پیش من در آی.»

« در نزد من بی پروا مباش تا خشم زده شوی. رودر هم کشیده مباش تا گمان بد بتوبرده نشود. کاری که نزد من میاوری ناآماده هیار و تا آنرا خوب راست نکرده ای هیار.»

« هر زمان در چیزی میاندیشی شتاب مکن و آنچه را مینویسی ناقص مگذار. هیچگاه بدر از نویسی که افزون از نیاز باشد، دست میاز. در پژوهش کوتاهی مکن که ناپژوهیدن همیشه مایه کمی در سخن است. هرگز سخنی را در سخن دیگر در میامیز تا پیوند مطلب گسیخته نشود. نوشته ات را از سه چیز پاکیزه دار.

فروتنی بیجا که آنرا بدیده مردم خوار نماید. پاشیدگی که آنرا پریشان کند و پیچیدگی که آنرا از رسایی بیاندازد. بکوش تا بسیاری از آنچه را در دل داری در اندکی نوشته فراهم آری. باید شکوه نوشته‌ات همسنگ شکوه شاهنشاه نسبت بدیگر شاهان بوده باشد. نباید آنچه داری بزرگ اما آنچه گویی کوچک و بی‌ارج باشد. بدان که سخن دبیرشاهی همسنگ پایگاه شاهنشاه است. پس سخن را باندازه و الایی پایگاه شاهنشاه بلنددار و والاساز».

«بدان که همگی سخن در چهار چیز است و پنجمینی ندارد و اگر یکی از این چهار چیز فراموش شد، سخن ناتمام ماند. پرسشی که از کسی کنی. خواهشی که از چیزی کنی. آگاهی که از چیزی دهی. فرمانی که میرانی. پس در فرمانی که میرانی استواری نما. آنچه میپرسی روشن بپرس. و آنچه که در میخواهی درست بخواه. هرگاه آگاهی میدهی درست بنویس. هر زمان چنین کردی رشته سخن در دست تست، نه چیزی بر تونهان ماند و نه چیزی ترا در مانده کند.»

«آنچه بخزانه در آید در دفترهایت بنسگار و شمار آنچه بیرون میدهی نگه دار. همواره آنچه رامیستانی بیاد داشته باش و آنچه میدهی بدیده گیر. هیچگاه فراموشکاری ترا از آمارگیری باز ندارد و تنبلی از پیش بردن کارها. خرج شدن اندک قیراط را در راه ناحق سبک مگیر و خرج کلان را در راه حق بزرگ مشمار. همگی این کارها که گفتم باید با آگاهی من انجام گیرد.»^۱

این روایت از جسداری که دینوری آنرا از تاج‌نامه نقل کرده و برایمان نگهداشته است، از دیدگاه روشن ساختن گوشه‌هایی، از تاریخ تمدن ایران در روزگار ساسانی، بسیار با ارزش است. هر یک از بندهای آن بمنزله دوربینی است که میتوانیم از دریچه آن بر شیوه گردش کارها در سازمانهای دولتی آن زمان بنسکریم. نخست چیزی که درباره این روایت باید گفت آنست که هر چند در تاج‌نامه سخن از زبان خسرو پرویز ضبط شده ولی هرگز نمیتوان پذیرفت که مبتکر این اندیشه‌ها، شخص این پادشاه بوده است. زیرا میدانیم که کشور ایران از روزگار هخامنشیان دارای سازمانهای منظم اداری بوده و این سازمانها

۱- عیون الاخبار ج ۱ ص ۴۷



در روزگار ساسانی بنیادهای کمال در جهان آنروز رسیده بوده. بی گمان این دستوره‌های اداری که برخی مربوط بوظایف «دربند» وزیر دربار و برخی بوظایف مهرداد پادشاهی و برخی بوظایف دیوانهای مالیاتی است، در پیش از شاهی خسرو دوم نیز شناخته بوده است.

تنها چیزی که در این زمینه میتوان پذیرفت، آنست که بسا خسرو پرویز در هنگام برگزیدن یک بزرگ و مذار (صدر اعظم) یا ایران دبیر بد یایک (دربند) این سخنان را تکرار کرده یا در فرمانی که برای این مأمور نوشته‌اند یاد کرده است. از این جهت در تاج نامک آنها را بنام این شهریار ضبط کرده‌اند.

از دیگر سواد ایران رسم بود که سخنان ارجدار را همیشه بنام شاهان بازگو میکردند و از زبان آنان در کتابها می‌نوشتند تا هم ارج سخن در دیده همگان بیشتر جلوه کند و هم شهریاران را در نزد مردم، کسانی دانا و بیدار دل بشناسانند.

دوم. از لابلای عبارات این روایت دریافته میشود که شیوه نویسنده در عصر ساسانی، بویژه در نامه نگاریهای دولتی بر پایه کوتاه نویسی استوار بوده است و قاعده بهترین سخن آنست که کوتاه و رسا باشد، سخت مراعات میشده. سه دیگر. از این روایت درمی یابیم که بیشتر مطالبی که در زمینه فن دبیری در کتابهای ادب و سیر و تاریخ فاطمی و عربی آمده است، از نوشته‌های عصر ساسانی برداشته شده، یسارست کم مایه آنها از آنجا است و این فن در روزگار ساسانی بمرحله کمال رسیده بوده است.

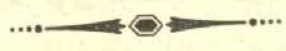
در این روایت، از دیدگاه تاریخی، نکات دیگری هم هست که تحلیل آنها بیژوهندگان در تاریخ تمدن ایران واگذار میشود.

۲۶- «وفیز گفته اند: خرد بزرگان در نوك كلک آنانست.»

واژه «بزرگان» در کتابهای عربی مربوط بتاریخ ساسانیان، بگونه بکار برده شده است که گویی بزرگان دسته خاصی در جامعه ایرانی اند. منظور از لغت «بزرگان» در روایت بالا بی گمان طبقه کارداران دولتی است. بسا چون در آن عصر کارداران دولت بیشتر از میان طبقه اشراف برگزیده میشدند، این طبقه را باین نام خوانده‌اند.



مجله
بررسی های تاریخی



مدیر مسئول و سردبیر

سرهنگتهندس جهانگیر قائم مقامی

مجله تاریخ و تحقیقات ایران شناسی - نشریه ستاد بزرگ ارتشاران

(اداره سوم)

نشانی: تهران - ستاد بزرگ ارتشاران

Barrasihâye Târikhi

A Journal of History and Iranian Studies

published by

Supreme Commander Staff

۲۰ ریال	برای نظامیان		بهای مجله هر شماره
۳۵ ریال	برای غیر نظامیان		
۱۴۰ ریال	نظامیان		وجه اشتراك سالانه ۶ شماره
۲۱۰ ریال	غیر نظامیان		

برای اشتراك: وجه اشتراك را به حساب ۷۷۰ بانك مرکزی باذکر جمله «بابت اشتراك مجله بررسی های تاریخی» پرداخت و رسید را باننشانی کامل خود به دفتر مجله ارسال فرمائید.

چاپخانه ارتش شاهنشاهی ایران